



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

لَهْلَيْتُ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ

پروسی شہادت اور تیغیہ

پروفیسر سید سعید

پروفیسر سید سعید شہادت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اهل بيت عليهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه

نویسنده:

جواد بامری

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۲۰	اهل بیت علیهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۵	تقدیم به:
۲۶	فهرست مطالب
۴۶	مقدمه استاد انصاری بویر احمدی
۵۰	مقدمه
۵۲	بخش اول: مفاهیم و کلیات
۵۲	اشاره
۵۴	فصل اول: مفاهیم
۵۴	۱. معنای لفظی و اصطلاحی اهل بیت
۵۴	اهل بیت در لغت
۵۶	اهل بیت در اصطلاح
۵۶	اشاره
۵۷	الف) معنای اهل بیت در روایات
۵۹	ب) معنای اهل بیت در قرآن
۶۲	۲. معنای اهل بیت از دیدگاه فریقین
۶۲	اشاره
۶۶	نتیجه
۶۶	جمع بندی
۶۸	فصل دوم: کلیات
۶۸	۱. زندگی نامه ابن تیمیه
۷۱	۲. آراء و عقاید ابن تیمیه

۷۲	۳. تناقضات آراء ابن تیمیه
۷۴	۴. روش ابن تیمیه در برخورد با مسائل مختلف
۷۴	اشاره
۷۴	الف) روش او در جرح و تعدیل
۷۵	ب) عملکرد او در مورد قرآن
۷۶	پ) توسعه در عنوان شرک
۷۶	ت) توسعه در عنوان بدعت
۷۷	ث) اصرار بر تجسیم
۷۷	ج) ادعای اجماعات وهمی
۷۷	چ) تضعیف مغرضانه روایات
۷۸	ح) انکار حقایق تاریخی
۷۹	خ) افترا به شیعیان
۸۰	۵. ابن تیمیه از دیدگاه اهل تسنن
۸۱	۶. مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه
۸۴	۷. مخالفت علمای اهل تسنن با ابن تیمیه
۸۸	۸. کتاب های نوشته شده علیه ابن تیمیه
۹۰	۹. نسخه های قدیمی کتاب های نگارش یافته علی ابن تیمیه
۹۲	۱۰. ناصبی بودن ابن تیمیه
۹۲	اشاره
۹۳	الف) معنای ناصبی از دیدگاه اهل تسنن
۹۴	ب) حکم ناصبی از دیدگاه علمای اهل تسنن
۹۷	جمع بندی
۹۸	بخش دوم: نقد و بررسی آراء ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السلام
۹۸	اشاره
۱۰۰	فصل اول: نقد و بررسی دیدگاه های ابن تیمیه در مورد آیات فضائل اهل بیت علیه السلام
۱۰۰	۱. مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیه السلام

۱۰۰	.....	اشاره
۱۰۱	.....	اشکال اول:
۱۰۱	.....	اشاره
۱۰۱	.....	نقد و بررسی:
۱۰۲	.....	اشکال دوم:
۱۰۲	.....	اشاره
۱۰۲	.....	نقد و بررسی:
۱۰۳	.....	اشکال سوم:
۱۰۳	.....	اشاره
۱۰۴	.....	نقد و بررسی:
۱۰۴	.....	اشکال چهارم:
۱۰۴	.....	اشاره
۱۰۴	.....	نقد و بررسی:
۱۰۶	.....	اشکال پنجم:
۱۰۶	.....	اشاره
۱۰۶	.....	نقد و بررسی:
۱۰۹	.....	راویان حدیث مباحله
۱۱۰	.....	۲. توجیه آیه تطهیر
۱۱۰	.....	اشاره
۱۱۱	.....	اشکال اول:
۱۱۱	.....	اشاره
۱۱۱	.....	نقد و بررسی:
۱۱۱	.....	اشکال دوم:
۱۱۱	.....	اشاره
۱۱۲	.....	نقد و بررسی:
۱۱۴	.....	۳. تضعیف شأن نزول آیه مودت

- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۶ ..... نقد و بررسی:
- ۱۲۳ ..... ۴. انکار حدیث سفینه نوح
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... نقد و بررسی:
- ۱۲۵ ..... جمع بندی
- ۱۲۸ ..... فصل دوم: نقد و بررسی آرای ابن تیمیة در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۲۸ ..... ۱. انکار همه فضائل حضرت علی علیه السلام
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... نقد و بررسی:
- ۱۳۰ ..... ۲. انکار حدیث «تشبیه»
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۱ ..... نقد و بررسی:
- ۱۳۲ ..... ۳. تضعیف حدیث «غدیر»
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... نقد و بررسی:
- ۱۳۴ ..... اعتراف علمای اهل تسنن به صحّت حدیث «غدیر»
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... الف) علامه شمس الدین الجزری الشافعی (متوفای ۸۳۳ هـ -)
- ۱۳۴ ..... ب) سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ هـ -)
- ۱۳۵ ..... پ) علامه اسماعیل ابن محمد العجلونی الجراحی (متوفای ۱۱۶۲ هـ -)
- ۱۳۶ ..... ت) محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای ۱۱۸۲ هـ -)
- ۱۳۶ ..... ث) محمد بن جعفر الکتانی (متوفای ۱۳۴۵ هـ -)
- ۱۳۷ ..... ج) محمد ناصر البانی معاصر
- ۱۳۸ ..... چ) شعیب الارنؤوط (معاصر)
- ۱۳۹ ..... نقل حدیث غدیر در کتب اهل تسنن



۱۳۹ ..... اشاره

۱۳۹ ..... الف) ترمذی از أبوظیفیل

۱۴۰ ..... ب) ابن ماجه قزوینی از سعدبن أبی وقاص

۱۴۱ ..... پ) ابن ماجه قزوینی از براءبن عازب

۱۴۲ ..... ت) ابن حجر عسقلانی از امیرمؤمنان علیه السلام

۱۴۳ ..... ث) احمد بن حنبل از ریاح بن الحرث

۱۴۵ ..... ج) احمد بن حنبل از أبی طفیل

۱۴۶ ..... ۴. تکذیب ذیل حدیث غدیر

۱۴۶ ..... اشاره

۱۴۷ ..... نقد و بررسی:

۱۴۸ ..... ۵. تکذیب حدیث «مؤاخاه»

۱۴۸ ..... اشاره

۱۴۹ ..... نقد و بررسی:

۱۵۲ ..... ۶. تضعیف حدیث «عمار»

۱۵۲ ..... اشاره

۱۵۲ ..... نقد و بررسی:

۱۵۴ ..... ۷. ردّ حدیث «ولایت»

۱۵۴ ..... اشاره

۱۵۴ ..... نقد و بررسی:

۱۵۵ ..... ۸. تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

۱۵۵ ..... اشاره

۱۵۶ ..... نقد و بررسی:

۱۶۲ ..... ۹. جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

۱۶۲ ..... اشاره

۱۶۳ ..... نقد و بررسی:

۱۶۳ ..... اشاره

- الف) روایت زید بن ارقم ..... ۱۶۵
- ب) روایت ابن عباس ..... ۱۶۷
- پ) روایت سعد بن ابی وقاص ..... ۱۷۲
- ت) روایت عمر بن الخطاب ..... ۱۷۵
- ث) روایت عبدالله بن عمر ..... ۱۷۶
- اعتراف علمای اهل تسنن بر صحت و تواتر حدیث سد الابواب ..... ۱۷۷
۱۰. تکذیب حدیث «شهر علم» ..... ۱۷۸
- اشاره ..... ۱۷۸
- نقد و بررسی: ..... ۱۷۹
۱۱. تضعیف حدیث «افضاکم علی» ..... ۱۸۱
- اشاره ..... ۱۸۱
- نقد و بررسی: ..... ۱۸۲
۱۲. نفی حدیث «یوم الدار» ..... ۱۸۶
- اشاره ..... ۱۸۶
- نقد و بررسی: ..... ۱۸۶
۱۳. انکار حدیث «طیر» ..... ۱۹۰
- اشاره ..... ۱۹۰
- نقد و بررسی: ..... ۱۹۰
۱۴. انکار حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» ..... ۱۹۴
- اشاره ..... ۱۹۴
- نقد و بررسی: ..... ۱۹۴
- اشاره ..... ۱۹۴
- الف) امیرمؤمنان(ع) ..... ۱۹۵
- ب) ام سلمه همسر پیامبر اکرم(ص) ..... ۱۹۵
- پ) سعد بن ابی وقاص ..... ۱۹۵
- ت) ابوسعید خدری ..... ۱۹۵

- ١٩٦ ..... (ث) عایشه
- ١٩٦ ..... (ج) کعب بن عجزه
- ١٩٦ ..... اعتراف بزرگان اهل تسنن درباره حدیث
- ١٩٧ ..... ١٥. تکذیب حدیث یکی بودن «محبّت حضرت علی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه وآله»
- ١٩٧ ..... اشاره
- ١٩٨ ..... نقد و بررسی:
- ١٩٩ ..... ١٦. تضعیف حدیث «قتال امیرالمؤمنین علیه السلام با ناکثین و... به امر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم»
- ١٩٩ ..... اشاره
- ١٩٩ ..... نقد و بررسی:
- ٢٠٥ ..... ١٧. تضعیف دلالت آیه «ولایت»
- ٢٠٥ ..... اشکال اول:
- ٢٠٥ ..... اشاره
- ٢٠٦ ..... نقد و بررسی:
- ٢٠٧ ..... اعتراف علمای اهل تسنن درباره تفسیر این آیه
- ٢١٣ ..... اشکال دوم:
- ٢١٣ ..... اشاره
- ٢١٣ ..... نقد و بررسی:
- ٢١٤ ..... «ولی» در لغت
- ٢١٤ ..... اشاره
- ٢١٧ ..... کاربرد «ولی» به وسیله ی ابوبکر
- ٢٢٠ ..... استعمال کلمه «ولی» توسط عمر
- ٢٢٣ ..... بررسی سندی
- ٢٢٤ ..... استعمال کلمه ولی توسط دیگران
- ٢٢٥ ..... ١٨. تهمت ابن تیمیه درباره نزول آیه حرمت شراب در حق امیرالمؤمنین علیه السلام
- ٢٢٥ ..... اشاره
- ٢٢٦ ..... نقد و بررسی:

۱۹. مخالفت با شأن نزول آیه «نذار» ..... ۲۳۰
- اشاره ..... ۲۳۰
- نقد و بررسی: ..... ۲۳۰
۲۰. انکار شأن نزول آیه «صادقین» درباره علی علیه السلام ..... ۲۳۲
- اشاره ..... ۲۳۲
- نقد و بررسی: ..... ۲۳۲
۲۱. انکار شأن نزول آیه «لیلۃ المبيت» درباره علی علیه السلام ..... ۲۳۴
- اشاره ..... ۲۳۴
- نقد و بررسی: ..... ۲۳۵
۲۲. ادعای مقدم بودن خلفا بر امام علی علیه السلام ..... ۲۳۶
- اشاره ..... ۲۳۶
- نقد و بررسی: ..... ۲۳۶
۲۳. ادعای برتری عمر بر امام علی علیه السلام ..... ۲۳۸
- اشاره ..... ۲۳۸
- نقد و بررسی: ..... ۲۳۸
- بهره مندی خلیفه دوم از حضرت علی علیه السلام ..... ۲۴۰
۲۴. ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام ..... ۲۴۲
- اشاره ..... ۲۴۲
- نقد و بررسی: ..... ۲۴۲
۲۵. ادعای بیعت نکردن بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام ..... ۲۴۴
- اشاره ..... ۲۴۴
- نقد و بررسی: ..... ۲۴۵
- دیدگاه ها ..... ۲۴۶
۲۶. انکار موقعیت علمی امیرالمؤمنین علی علیه السلام ..... ۲۵۰
- اشاره ..... ۲۵۰
- نقد و بررسی: ..... ۲۵۰

- ۲۵۳ ..... اشکال بر هزار رکعت نماز حضرت علی علیه السلام در شبانه روز
- ۲۵۳ ..... اشاره
- ۲۵۴ ..... نقد و بررسی:
- ۲۵۷ ..... ۲۸. آزار و اذیت شرعی ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها ! و خواستگاری ساختگی امام علی علیه السلام
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... نقد و بررسی:
- ۲۵۹ ..... بررسی حدیث خواستگاری حضرت علی علیه السلام
- ۲۵۹ ..... ۱. سن مسور، متناسب با افسانه نیست
- ۲۶۰ ..... ۲. مسور، لخت و عریان در مقابل پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۲۶۱ ..... ۳. اثبات دشمنی مسور بن مخرمه با اهل بیت علیه السلام
- ۲۶۲ ..... عدم امکان این خواستگاری از منظر تاریخی
- ۲۷۱ ..... افسانه خواستگاری از دیدگاه اهل بیت علیه السلام
- ۲۷۵ ..... ۲۹. انکار اسلام و ایمان علی علیه السلام
- ۲۷۵ ..... اشاره
- ۲۷۶ ..... نقد و بررسی:
- ۲۷۸ ..... اسلام و ایمان علی (ع) از منظر فریقین
- ۲۸۱ ..... نقد و بررسی
- ۲۸۲ ..... ۳۰. انکار شجاعت حضرت علی علیه السلام
- ۲۸۳ ..... ۳۱. انکار اینکه حضرت علی علیه السلام اولین نمازگزار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود
- ۲۸۳ ..... اشاره
- ۲۸۳ ..... نقد و بررسی:
- ۲۸۵ ..... ۳۲. دنیا طلبی حضرت علی علیه السلام در جنگ ها
- ۲۸۵ ..... اشاره
- ۲۸۷ ..... نقد و بررسی:
- ۲۹۱ ..... جنگ با حضرت علی علیه السلام ، جنگ با خدا و رسول او است
- ۲۹۲ ..... ۳۳. انتقاد از حکومت حضرت علی علیه السلام

- ۲۹۲ ..... اشاره
- ۲۹۳ ..... نقد و بررسی:
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... ۱. سوختن کتابخانه ها
- ۲۹۶ ..... ۲. خشونت با اهل علم
- ۲۹۸ ..... شیوه امامان شیعه در کشورگشایی
- ۲۹۹ ..... بخشنامه امیرمؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر
- ۳۰۱ ..... جمع بندی
- ۳۰۲ ..... فصل سوم: شبهات ابن تیمیه در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۳۰۲ ..... ۱. انکار حدیث «ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» درباره حضرت فاطمه سلام الله علیها
- ۳۰۲ ..... اشاره
- ۳۰۳ ..... نقد و بررسی:
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... الف) نقل حدیث توسط علمای متقدم بر ابن تیمیه
- ۳۰۵ ..... ب) نقل حدیث توسط علمای متأخر بر ابن تیمیه
- ۳۰۵ ..... اشاره
- ۳۰۷ ..... حدیث مذکور از دیدگاه محدثین عامه
- ۳۰۹ ..... راویان حدیث
- ۳۱۰ ..... تأیید صحت حدیث توسط ابوبکر و عمر
- ۳۱۰ ..... اشاره
- ۳۱۱ ..... الف) روایت «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبتی»
- ۳۱۳ ..... ب) روایت «ان الله یغضب لغضب علی علیه السلام»
- ۳۱۵ ..... ۲. نسبت نفاق دادن به حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۱۵ ..... اشاره
- ۳۱۵ ..... نقد و بررسی:
- ۳۱۷ ..... ۳. اعتراض به حزن شدید حضرت زهرا علیها السلام در رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله

۳۱۷ ..... اشاره

۳۱۷ ..... نقد و بررسی:

۳۱۹ ..... ۴. اعتراض به شکوه حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر و عمر

۳۱۹ ..... اشاره

۳۲۰ ..... نقد و بررسی:

۳۲۱ ..... ۵. اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر

۳۲۱ ..... اشاره

۳۲۲ ..... نقد و بررسی:

۳۲۳ ..... ۶. انکار وصیت حضرت زهرا علیهاالسلام به دفن شبانه

۳۲۳ ..... اشاره

۳۲۴ ..... نقد و بررسی:

۳۲۵ ..... جمع بندی

۳۲۷ ..... فصل چهارم: ابن تیمیه و انکار فضائل امام حسن و امام حسین علیه السلام

۳۲۷ ..... گفتار اول: انکار فضائل مشترک

۳۲۷ ..... ۱. نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیه السلام

۳۲۷ ..... اشاره

۳۲۷ ..... نقد و بررسی:

۳۲۷ ..... اشاره

۳۲۷ ..... الف) فضائل امام حسن علیه السلام

۳۲۸ ..... ب) فضائل امام حسین علیه السلام

۳۳۰ ..... ۲. ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیه السلام

۳۳۰ ..... اشاره

۳۳۰ ..... نقد و بررسی:

۳۳۰ ..... الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

۳۳۰ ..... اشاره

۳۳۲ ..... جماعتی از علمای اهل تسنن تصریح به صحت حدیث کرده اند:

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت ----- ۳۳۴

گفتار دوم: انکار فضائل امام حسین علیه السلام ----- ۳۳۶

اشاره ----- ۳۳۶

۱. کم توجهی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امام حسین علیه السلام ----- ۳۳۶

اشاره ----- ۳۳۶

نقد و بررسی ----- ۳۳۷

۲. طعن بر قیام امام حسین علیه السلام ----- ۳۳۸

اشاره ----- ۳۳۸

نقد و بررسی: ----- ۳۳۹

۳. دفاع از بنی امیه ----- ۳۴۰

اشاره ----- ۳۴۰

نقد و بررسی: ----- ۳۴۱

۴. انکار نقش بارز یزید در شهادت امام حسین علیه السلام ----- ۳۴۲

اشاره ----- ۳۴۲

نقد و بررسی: ----- ۳۴۳

۵-انکار اتفاقات بعد از شهادت امام حسین (ع) ----- ۳۴۵

اشاره ----- ۳۴۵

نقد و بررسی: ----- ۳۴۶

جمع بندی ----- ۳۴۹

فصل پنجم: دیدگاه های ابن تیمیه در مورد حضرت مهدی عج ----- ۳۵۰

۱. انکار وجود حضرت مهدی عج ----- ۳۵۰

اشاره ----- ۳۵۰

نقد و بررسی: ----- ۳۵۱

اعترافات بزرگان اهل تسنن به ولادت حضرت مهدی عج ----- ۳۵۲

اشاره ----- ۳۵۲

۱. ابن اثیر جوزی ----- ۳۵۴



۲- سبط جوزی - ۳۵۴

۳. علی بن محمد بن صباغ المالکی - ۳۵۴

۴. شمس الدین ذهبی - ۳۵۵

۵. ابن حجر هیثمی - ۳۵۵

۶. سلیمان بن ابراهیم القندوزی - ۳۵۵

۷. خیرالدین زرکلی - ۳۵۶

۲. انتظار شیعه در سرداب! - ۳۵۶

اشاره - ۳۵۶

نقد و بررسی: - ۳۵۷

۳. انکار امامت در سن کودکی - ۳۵۷

اشاره - ۳۵۷

نقد و بررسی: - ۳۵۹

اشاره - ۳۵۹

پاسخ شبهه اول: - ۳۵۹

پاسخ شبهه دوم: - ۳۵۹

۴. انکار طول عمر امام زمان عج - ۳۶۲

اشاره - ۳۶۲

نقد و بررسی: - ۳۶۴

اشکال اول: - ۳۶۴

اشاره - ۳۶۴

جواب: - ۳۶۵

اشکال دوم: - ۳۶۷

اشاره - ۳۶۷

جواب: - ۳۶۷

اشاره - ۳۶۷

۱. مبارک فوری - ۳۶۸

۲. ابن حجر عسقلانی ..... ۳۶۸
۳. زهری ..... ۳۶۹
- خدای تعالی بر هر کاری قادر است ..... ۳۶۹
- اشاره ..... ۳۶۹
۱. علامه طباطبایی ..... ۳۷۰
۲. آزدی بلخی ..... ۳۷۰
۳. محمد بن جریر طبری ..... ۳۷۱
۴. فخررازی ..... ۳۷۲
۵. جلال الدین سیوطی ..... ۳۷۳
۶. شوکانی ..... ۳۷۴
- اشکال سوم: ..... ۳۷۵
- اشاره ..... ۳۷۵
- جواب: ..... ۳۷۵
- اشاره ..... ۳۷۵
۱. ابن حجر عسقلانی ..... ۳۷۵
۲. شیخ سلیمان قندوزی ..... ۳۷۶
۳. زمخشری ..... ۳۷۷
۴. نووی ..... ۳۷۷
۵. بدرالدین عینی ..... ۳۷۸
۶. آلوسی ..... ۳۷۹
۷. ابن سمعون بغدادی و دمیری شافعی ..... ۳۷۹
۸. عبدالرئوف مناوی ..... ۳۸۰
۹. قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» ..... ۳۸۰
۱۰. خلیل بن احمد فراهیدی ..... ۳۸۰
۱۱. شنقیطی ..... ۳۸۱
- جمع بندی ..... ۳۸۱

۳۸۴ ..... نتیجه گیری

۳۸۸ ..... کتابنامه

۴۰۳ ..... درباره مرکز

## اهل بیت علیهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه

### مشخصات کتاب

سرشناسه: بامری، جواد، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اهل بیت علیهم السلام: بررسی شبهات ابن تیمیه/ مولف جواد بامری؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۳۶۷ص.

فروست: مجمع جهانی شیعه شناسی؛ ۱۶۰.

شابک: ۱۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۵۳-۳

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۵۳]-۳۶۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: بررسی شبهات ابن تیمیه.

موضوع: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: ائمه اثنا عشر

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره: BP۲۰۱/۶۵/الف ۱۷ ب ۲ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۷۸۱۸۱

ص: ۱

اشاره







@@تصوير

ص: ٥



تقدیم بہ:

روح شہید حمید باکری

ص: ۶

## فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویر احمدی ۱۷

مقدمه ۲۱

بخش اول: مفاهیم و کلیات / ۲۳

فصل اول: مفاهیم ۲۵

۱. معنای لفظی و اصطلاحی اهل بیت ۲۵

اهل بیت در لغت ۲۵

اهل بیت در اصطلاح ۲۷

الف) معنای اهل بیت در روایات ۲۸

ب) معنای اهل بیت در قرآن ۳۰

۲. معنای اهل بیت از دیدگاه فریقین ۳۳

نتیجه ۳۷

جمع بندی ۳۷

فصل دوم: کلیات ۴۰

۱. زندگی نامه ابن تیمیه ۴۰

۲. آراء و عقاید ابن تیمیه ۴۳

۳. تناقضات آراء ابن تیمیه ۴۴

۴. روش ابن تیمیه در برخورد با مسائل مختلف ۴۶

الف) روش او در جرح و تعدیل ۴۶

ب) عملکرد او در مورد قرآن ۴۷



پ) توسعه در عنوان شرک ۴۸

ت) توسعه در عنوان بدعت ۴۸

ث) اصرار بر تجسیم ۴۹

ج) ادّعی‌های اجماعات وهمی ۴۹

چ) تضعیف مغرضانه روایات ۴۹

ح) انکار حقایق تاریخی ۵۰

خ) افترا به شیعیان ۵۱

۵. ابن تیمیه از دیدگاه اهل تسنن ۵۲

۶. مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه ۵۳

۷. مخالفت علمای اهل تسنن با ابن تیمیه ۵۶

۸. کتاب‌های نوشته شده علیه ابن تیمیه ۶۰

۹. نسخه‌های قدیمی کتاب‌های نگارش یافته علیه ابن تیمیه ۶۲

۱۰. ناصبی بودن ابن تیمیه ۶۴

الف) معنای ناصبی از دیدگاه اهل تسنن ۶۵

ب) حکم ناصبی از دیدگاه علمای اهل تسنن ۶۶

جمع بندی ۶۹

بخش دوم: نقد و بررسی آراء ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السلام / ۷۰

فصل اول: نقد و بررسی دیدگاه‌های ابن تیمیه در مورد آیات فضائل اهل بیت علیه السلام ۷۲

۱. مخالفت با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیه السلام ۷۲

اشکال اول: ۷۳

اشكال دوم: ۷۴

اشكال سوم: ۷۵

اشكال چهارم: ۷۶

اشكال پنجم: ۷۸

ص: ۸

راویان حدیث مباحله ۸۲

۲. توجیه آیه تطهیر ۸۲

اشکال اول: ۸۳

اشکال دوم: ۸۳

۳. تضعیف شأن نزول آیه موذت ۸۶

۴. انکار حدیث سفینه نوح ۹۵

جمع بندی ۹۷

فصل دوم: نقد و بررسی آرای ابن تیمیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۰۰

۱. انکار همه فضائل حضرت علی علیه السلام ۱۰۰

نقد و بررسی: ۱۰۱

۲. انکار حدیث «تشبیه» ۱۰۲

نقد و بررسی: ۱۰۳

۳. تضعیف حدیث «غدیر» ۱۰۴

نقد و بررسی: ۱۰۵

اعتراف علمای اهل تسنن به صحّت حدیث «غدیر» ۱۰۶

الف) علامه شمس الدین الجزری الشافعی (متوفای ۸۳۳هـ-) ۱۰۶

ب) سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴هـ-) ۱۰۶

پ) علامه اسماعیل ابن محمد العجلونی الجراحی (متوفای ۱۱۶۲هـ-) ۱۰۷

ت) محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای ۱۱۸۲هـ-) ۱۰۸

ث) محمد بن جعفر الکتانی (متوفای ۱۳۴۵هـ-) ۱۰۸

ج) محمد ناصر البانی «معاصر» ۱۰۹

چ) شعيب الارنؤوط (معاصر) ۱۱۰

نقل حدیث غدیر در کتب اهل تسنن ۱۱۱

الف) ترمذی از أبوظفیل ۱۱۱

ص: ۹

ب) ابن ماجه قزوینی از سعد بن ابی وقاص ۱۱۲

پ) ابن ماجه قزوینی از براء بن عازب ۱۱۳

ت) ابن حجر عسقلانی از امیر مؤمنان علیه السلام ۱۱۴

ث) احمد بن حنبل از ریحان بن الحرث ۱۱۵

ج) احمد بن حنبل از ابی طفیل ۱۱۷

۴. تکذیب ذیل حدیث غدیر ۱۱۸

نقد و بررسی: ۱۱۹

۵. تکذیب حدیث «مؤاخاه» ۱۲۰

نقد و بررسی: ۱۲۱

۶. تضعیف حدیث «عمار» ۱۲۴

نقد و بررسی: ۱۲۴

۷. ردّ حدیث «ولایت» ۱۲۶

نقد و بررسی: ۱۲۶

۸. تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ۱۲۷

نقد و بررسی: ۱۲۸

۹. جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب» ۱۳۲

نقد و بررسی: ۱۳۲

الف) روایت زید بن ارقم ۱۳۴

ب) روایت ابن عباس ۱۳۶

پ) روایت سعد بن ابی وقاص ۱۴۲



ت) روایت عمر بن الخطاب ۱۴۴

ث) روایت عبدالله بن عمر ۱۴۵

اعتراف علمای اهل تسنن بر صحت و تواتر حدیث سد الابواب ۱۴۶

۱۰. تکذیب حدیث «شهر علم» ۱۴۸

ص: ۱۰

نقد و بررسی: ۱۴۸

۱۱. تضعیف حدیث «اقضاکم علی» ۱۵۱

نقد و بررسی: ۱۵۱

۱۲. نفی حدیث «یوم الدار» ۱۵۵

نقد و بررسی: ۱۵۶

۱۳. انکار حدیث «طیر» ۱۵۹

نقد و بررسی: ۱۵۹

۱۴. انکار حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» ۱۶۳

نقد و بررسی: ۱۶۴

الف) امیرمؤمنان علیه السلام ۱۶۴

ب) ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ۱۶۴

پ) سعد بن ابی وقاص ۱۶۴

ت) ابوسعید خدری ۱۶۵

ث) عایشه ۱۶۵

ج) کعب بن عجره ۱۶۵

اعتراف بزرگان اهل تسنن درباره حدیث ۱۶۶

۱۵. تکذیب حدیث یکی بودن «محبّت حضرت علی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه» ۱۶۷

نقد و بررسی: ۱۶۷

۱۶. تضعیف حدیث «قتال امیرالمؤمنین علیه السلام با ناکثین و... به امر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم» ۱۶۸

نقد و بررسی: ۱۶۹

۱۷. تضعیف دلالت آیه «ولایت» ۱۷۵

اشکال اول: ۱۷۵

نقد و بررسی: ۱۷۶

اعتراف علمای اهل تسنن درباره تفسیر این آیه ۱۷۶

ص: ۱۱

اشکال دوم: ۱۸۲

نقد و بررسی: ۱۸۳

«ولی» در لغت ۱۸۳

کاربرد «ولی» به وسیله ی ابوبکر ۱۸۷

استعمال کلمه «ولی» توسط عمر ۱۸۹

بررسی سندی ۱۹۳

استعمال کلمه ولی توسط دیگران ۱۹۴

۱۸. تهمت ابن تیمیه درباره نزول آیه حرمت شراب در حق امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹۵

نقد و بررسی: ۱۹۶

۱۹. مخالفت با شأن نزول آیه «انذار» ۲۰۰

نقد و بررسی: ۲۰۰

۲۰. انکار شأن نزول آیه «صادقین» درباره علی علیه السلام ۲۰۲

نقد و بررسی: ۲۰۳

۲۱. انکار شان نزول آیه «لیله المییت» درباره علی علیه السلام ۲۰۴

نقد و بررسی: ۲۰۵

۲۲. ادّعی مقدم بودن خلفا بر امام علی علیه السلام ۲۰۶

نقد و بررسی: ۲۰۶

۲۳. ادّعی برتری عمر بر امام علی علیه السلام ۲۰۸

نقد و بررسی: ۲۰۹

بهره مندی خلیفه دوم از حضرت علی علیه السلام ۲۱۱

۲۴. ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام ۲۱۲

نقد و بررسی: ۲۱۳

۲۵. ادّعی بیعت نکردن بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام ۲۱۵

نقد و بررسی: ۲۱۵

ص: ۱۲

دیدگاه‌ها ۲۱۶

۲۶. انکار موقعیت علمی امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۲۱۹

نقد و بررسی: ۲۱۹

۲۷. اشکال بر هزار رکعت نماز حضرت علی علیه السلام در شبانه روز ۲۲۳

نقد و بررسی: ۲۲۴

۲۸. آزار و اذیت شرعی ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها! و خواستگاری ساختگی امام علی علیه السلام ۲۲۶

نقد و بررسی: ۲۲۷

بررسی حدیث خواستگاری حضرت علی علیه السلام ۲۲۹

۱. سن مسور، متناسب با افسانه نیست ۲۲۹

۲. مسور، لخت و عریان در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۲۳۰

۳. اثبات دشمنی مسور بن مخرمه با اهل بیت علیه السلام ۲۳۰

عدم امکان این خواستگاری از منظر تاریخی ۲۳۱

افسانه خواستگاری از دیدگاه اهل بیت علیه السلام ۲۴۰

۲۹. انکار اسلام و ایمان علی علیه السلام ۲۴۴

نقد و بررسی: ۲۴۶

اسلام و ایمان علی علیه السلام از منظر روایات فریقین ۲۴۸

نقد و بررسی ۲۵۱

۳۰. انکار شجاعت حضرت علی علیه السلام ۲۵۲

۳۱. انکار اینکه حضرت علی علیه السلام اولین نمازگزار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود ۲۵۲

نقد و بررسی: ۲۵۳

۳۲. دنیا طلبی حضرت علی علیه السلام در جنگ ها ۲۵۴

نقد و بررسی: ۲۵۷

جنگ با حضرت علی علیه السلام ، جنگ با خدا و رسول او است ۲۶۰

ص: ۱۳

۳۳. انتقاد از حکومت حضرت علی علیه السلام ۲۶۲

نقد و بررسی: ۲۶۳

۱. سوختن کتابخانه ها ۲۶۳

۲. خشونت با اهل علم ۲۶۶

شیوه امامان شیعه در کشور گشایی ۲۶۸

بخشنامه امیرمؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر ۲۶۸

جمع بندی ۲۷۱

فصل سوم: شبهات ابن تیمیه در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها ۲۷۲

۱. انکار حدیث «ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» درباره حضرت فاطمه سلام الله علیها ۲۷۲

نقد و بررسی: ۲۷۳

الف) نقل حدیث توسط علمای متقدم بر ابن تیمیه ۲۷۴

ب) نقل حدیث توسط علمای متأخر بر ابن تیمیه ۲۷۵

حدیث مذکور از دیدگاه محدثین عامه ۲۷۶

راویان حدیث ۲۷۸

تأیید صحت حدیث توسط ابوبکر و عمر ۲۷۹

الف) روایت «فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی» ۲۸۰

ب) روایت «ان الله یغضب لغضب علی علیه السلام» ۲۸۲

۲. نسبت نفاق دادن به حضرت زهرا سلام الله علیها ۲۸۴

نقد و بررسی: ۲۸۵

۳. اعتراض به حزن شدید حضرت زهرا سلام الله علیها در رحلت رسول اکرم صلی الله علیها ۲۸۶



نقد و بررسی: ۲۸۶

۴. اعتراض به شکوه حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر و عمر ۲۸۸

نقد و بررسی: ۲۸۹

۵. اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر ۲۹۰

ص: ۱۴

نقد و بررسی: ۲۹۱

۶. انکار وصیت حضرت زهرا سلام الله علیها به دفن شبانه ۲۹۲

نقد و بررسی: ۲۹۳

جمع بندی ۲۹۴

فصل چهارم: ابن تیمیه و انکار فضائل امام حسن و امام حسین ' ۲۹۶

گفتار اول: انکار فضائل مشترک ۲۹۶

۱. نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین ' ۲۹۶

نقد و بررسی: ۲۹۶

الف) فضائل امام حسن علیه السلام ۲۹۶

ب) فضائل امام حسین علیه السلام ۲۹۷

۲. ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیه السلام ۲۹۹

نقد و بررسی: ۲۹۹

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت ۲۹۹

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت ۳۰۲

گفتار دوم: انکار فضائل امام حسین علیه السلام ۳۰۴

۱. کم توجهی رسول خدا صلی الله علیه وآله به امام حسین علیه السلام ۳۰۴

نقد و بررسی ۳۰۵

۲. طعن بر قیام امام حسین علیه السلام ۳۰۶

نقد و بررسی: ۳۰۷

۳. دفاع از بنی امیه ۳۰۸

نقد و بررسی: ۳۰۹

۴. انکار نقش بارز یزید در شهادت امام حسین علیه السلام ۳۱۰

نقد و بررسی: ۳۱۱

۵. انکار اتفاقات بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ۳۱۳

ص: ۱۵

نقد و بررسی: ۳۱۴

جمع بندی ۳۱۷

فصل پنجم: دیدگاه های ابن تیمیه در مورد حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۹

۱. انکار وجود حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۹

نقد و بررسی: ۳۲۰

اعترافات بزرگان اهل تسنن به ولادت حضرت مهدی عج ۳۲۲

۲. انتظار شیعه در سرداب! ۳۲۵

نقد و بررسی: ۳۲۶

۳. انکار امامت در سن کودکی ۳۲۶

نقد و بررسی: ۳۲۸

پاسخ شبهه اول: ۳۲۸

پاسخ شبهه دوم: ۳۲۸

۴. انکار طول عمر امام زمان عج ۳۳۱

نقد و بررسی: ۳۳۳

اشکال اول: ۳۳۳

اشکال دوم: ۳۳۶

خدای تعالی بر هر کاری قادر است ۳۳۸

اشکال سوم: ۳۴۴

جمع بندی ۳۵۰

نتیجه گیری ۳۵۳

کتابنامه ۳۵۷

ص: ۱۶

حمد و سپاس بی حد و حصر مخصوص ذات اقدس حضرت احدیت است. سلام و درود فراوان خالق و خلاق، نثار پاکیزه گوهراں آسمان عصمت، بزرگ هادیان الاهی، پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و اهل بیت اطهرش علیه السلام باد.

با شروع مبعث رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله، جهان با ارادی خاص الاهی و ندای ملکوتی {اقراً باسم ربك الذی خلق} (۱) از رخوت و خواب غفلت بیدار شد و با رحمت الاهی و گسترش معارف ناب اسلام توسط پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او، بساط غل و زنجیر دنیاپرستی و آداب و رسوم جاهلی در حال برجیده شدن بود. اسلام به عنوان دین کامل {الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا} (۲) بر دو پایه ی قرآن و عترت برای آیندگان استوار گردید. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، پیوسته بر تمسک و تقرب و تقید به این دو اصل مهم اصرار داشتند و پیوسته با تعابیر و الفاظ مختلف می فرمودند: «انی تارك فیكم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً». (۳)

ص: ۱۷

۱- علق/ ۱.

۲- امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم. مائده/ ۳.

۳- من دو چیز گرانبها در میان شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند. تا آنگاه که به این دو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد. احمد بن حنبل، مسند احمد ج ۳، ص ۱۴-۱۷-۲۶-۵۶ و ج ۵، ص ۱۸-۱۸۹.

اما با کمال تأسف، دشمنان دین حق و حقیقت و مخالفان اسلام اصیل، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله جامعه اسلامی را از این دو ثقل بزرگ، دور نگه داشته و امت اسلام را از رهبری آنان محروم نمودند. صاحب منصبان، زمامداران و دشمنان داخلی و خارجی اسلام، اعم از جاهلان متنیّک، عالمان متهتک و غاصبان متعصب، آیات ولایت در قرآن (۱) و احادیث فراوان نبوی، به ویژه حدیث ثقلین و سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت علیه السّلام عصمت و طهارت (۲)

را نادیده گرفته و تلاش نمودند که اسلام موافق با مرام و مراد خویش را گسترش دهند. تأسف و مصیبت جانکاه زمانی به اوج خود رسید که همان عالمان متهتک و

ص: ۱۸

۱- الف) آیه ی ولایت: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (مائده/۵۵)  
 ب) آیه ی اطاعت: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (نساء/۵۹) ج) آیه ی صادقین: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} (توبه/۱۱۹) د) آیه ی اکمال: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا} (مائده/۳) هـ) آیه ی ابلاغ: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} (مائده/۶۷) و) آیه ی مباهله: {فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعِلْ لِعَنَتِ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ} (آل عمران/۶۱) ز) آیه ی مودت: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ} (شوری/۲۳) ح) آیه ی خیر البریه: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} (بینه/۷) ط) آیه ی تطهیر: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (احزاب/۳۳) ی) آیه ی انذار: {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} (رعد/۷)

۲- {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (احزاب/۳۳)

وارثان متعصب، با بازگشت به سنت های جاهلی، شیخوخیت نامشروع و نادیده انگاشتن دو ثقل عظیم قرآن و عترت، خود را در مقابل آیات ولایت و امامت در قرآن و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند. به ظاهر قرآن بسنده کرده و ثقل دیگر اسلام - یعنی اهل بیت علیه السلام و عترت - را به انزوا کشاندند. بسیار روشن است که مسلمانان واقعی کسانی بوده و هستند که با درک و فهم ثقلین - حتی به قیمت آواردگی، شکنجه و شهادت - دست از آنان برنداشته و پیروی از مکتب اهل بیت علیه السلام را پیوسته افتخار خویش می دانند. اما در مقابل شبهه افکنانی نیز هستند که با وجود حقیقت روشن طهارت و افضلیت اهل بیت علیه السلام، معرفی و تأیید صریح آنان در آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی - حتی در منابع دست اول اهل تسنن (۱)

باز هم خود را به تجاهل و تغافل زده و با ایجاد شبهات و نسبت های ناروا، سعی در مخدوش نمودن چهره تابناک و الاهی اهل بیت علیه السلام دارند.

اگر افرادی همانند ابن تیمیه با ایجاد شبهات، سعی دارد شأن و منزلت والای اهل بیت علیه السلام را زیر سؤال ببرد، علت آن است که علاوه بر عناد و تعصب، نیز نسبت به خاندان مکرم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از معرفت ضعیفی برخوردار بوده و شناخت جامع و کاملی از اعلم بودن، افضل بودن و حقانیت وجودی آنان نداشته است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من من الله علیه بمعرفه اهل بیتی و ولایتهم فقد جمع الله له الخیر کله» (۲).

کسی که خداوند بر او منت گذاشته، معرفت و ولایت اهل بیت علیه السلام مرا به به او عنایت کند، تمام خوبی ها را برای او جمع نموده است.

ص: ۱۹

---

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ تفسیر درالمنثور، ج ۷، باب فضایل اهل بیت النبی علیه السلام.

۲- بشاره المصطفی، ص ۱۷۶.



بنابراین از امثال ابن تیمیه که به اوج عظمت و عمق ژرفای وجود اهل بیت علیه السلام معرفت ندارند، انتظاری بیش از این نمی توان داشت.

معرفت کامل نسبت به مقام رفیع اهل بیت علیه السلام و شناساندن و زدودن شبهات از ساحت مقدس آن بزرگ هادیان الاهی، موضوعی بسیار مهم و منشأ آثار و برکات فراوان در جهان، به ویژه جهان اسلام است.

انجام این مهم، با تحقیقات گسترده و فراگیر همراه با برهان و استدلال های قوی منطقی، وظیفه ای سترگ بر عهده ی نخبه گان و عالمان دینی است. بر همین اساس پژوهشگر فرهیخته، اندیشمند توانا حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب شیخ جواد بامری «کثرالله امثالهم» با تلاش مستمر خویش، اقدام به تألیف کتاب ارزشمند «پاسخ به شبهات ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السلام» نموده است.

این اقدام شایسته، گام بلندی است تا همچون سلف صالح از حوزه های علمیه، رنگ و زنگار ظلمت و عناد را منهزم ساخته و مبدل اوهام و شبهات به عقول هدایت گردد.

جزاه الله عن الاسلام اجراء ادام الله ظله، دامت توفیقاته و افاضاته

والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابیطالب فی اقطار العالم و رحمه الله و برکاته

با ادب و احترام

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۰

با توجه به سفارشات و تأکیدات زیادی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت خودشان فرموده بودند، اهل بیت علیه السلام، بعد از آن حضرت، از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند و اگر مسلمانان بنای پیروی و اطاعت از خدا و رسول او را داشتند، باید کاملاً پشت سر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می نمودند که در نتیجه از هر گونه تفرقه و پراکندگی حفظ می شوند و با راهنمایی و هدایت آنها، اتحاد و برادری کاملی بین مسلمانان بوجود می آمد، ولی متأسفانه در اثر بی توجهی و عدم تبعیت از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرقه های متعددی در اسلام بوجود آمد. از جمله این فرقه ها، فرقه ضاله وهابیت است که گرچه خود را مسلمان می نامند و دینشان را اسلام معرفی می کنند، اما با اسلام و دستورات و احکام آن، کاملاً در تضاد و مخالفتند.

در این عصر وظیفه مسلمانان است که با تمسک به کلام اهل بیت علیه السلام، راه های دشوار هدایت را هموار کنند و با آگاهی و شناخت، از اندیشه های افراطی وهابیت که بنیان گذار آن ابن تیمیه است، دوری کنند.

تفکر ابن تیمیه که در قرن هفتم ارائه گردید تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شد، اما متأسفانه کمتر از یک قرن است که دوباره تفکرات او در بین مسلمانان راه پیدا کرد و نتیجه اش را بشریت امروز نظاره گر است.

پژوهش حاضر در صدد آن است تا دیدگاه‌های وی نسبت به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد نقد و بررسی قرار دهد. ابن تیمیه دل‌باخته افکار خوارج است؛ زیرا در طول تاریخ فرقه خوارج بودند که نسبت به اهل بیت علیه السلام افکار خصمانه داشتند و بی‌احترامی و کینه‌توزی می‌کردند.

خوشبختانه عموم اهل تسنن، محبت اهل بیت علیه السلام را فریضه‌ای از فرائض الهی می‌دانند، اما ابن تیمیه سعی نموده تا تمام فضائل اهل بیت علیه السلام را انکار کند که ما با کلام عامه، سخنان او را به بوته نقد کشانده ایم.

شایان ذکر است که مجموعه مباحث این کتاب به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول: کلیات و مفاهیم که عبارت است از زندگی نامه ابن تیمیه و شرح عقاید کلی وی و بعضی دیدگاه‌های وی بیان گردیده که بسیاری از بزرگان اهل تسنن آنها را رد نموده و وی را فردی ناصبی معرفی کرده‌اند. در بخش دوم: دیدگاه‌های ابن تیمیه در مورد اهل بیت علیه السلام بیان شده که وی سعی کرده است، تمام فضایل اهل بیت علیه السلام را انکار کند و دشمنی بارزش با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد که فرقه ناصبی در طول تاریخ این گونه افکار زهرآلودی داشته‌اند. از حضرت زهرا علیها السلام نیز انتقاد کرده است که به نقد کلام وی خواهیم پرداخت. هم‌چنین نسبت به فضایل امام حسن و امام حسین علیه السلام موضع‌گیری تنیدی نموده به حدی که قیام سالار شهیدان را قیامی شرورانه می‌داند. در پایان این بخش دیدگاه‌های وی نسبت به حضرت مهدی علیه السلام مطرح شده که حضرت مهدی و شیعیانش را به تمسخر می‌گیرد که در حد توان از کتاب‌های اهل تسنن به نقد خواهیم پرداخت.

بخش اول: مفاهیم و کلیات

اشاره

ص: ۲۳



### ۱. معنای لفظی و اصطلاحی اهل بیت

#### اهل بیت در لغت

لغت شناسان برای کلمات «آل» و «اهل» معانی مختلفی را نقل کرده اند که عمده آنها به این شرح می باشد: «اهل» بر نوعی رابطه و پیوند میان یک انسان با انسان یا چیز دیگری دلالت می کند، همسر یک مرد اهل وی می باشد، چنان که نزدیک ترین افراد به او نیز اهل او هستند. امت هر پیامبری اهل او به شمار می روند. ساکنان یک خانه یا شهر و آبادی، اهل خانه یا شهر و آبادی اند. پیروان هر دین و آئینی اهل آن دین هستند. فرد یا افرادی که دانش و هنر و حرفه ای دارند، اهل آن دانش و هنر و حرفه محسوب می شوند. (۱) بنابراین، اهل بیت در لغت به معنای ساکنان یک خانه هستند، ولی در عرف مسلمانان معنای خاصی دارد که بیان خواهد شد. (۲)

ص: ۲۵

- 
- ۱- ابن فارس، معجم المقاییس فی اللغة، ج ۱، ص ۹۳؛ المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۸۶؛ اقرب الموارد، ج ۱، ص ۲۳؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۹؛ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۳۱.
  - ۲- المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۹.

واژه «آل» نیز در اصل «اهل» بوده است، حرف «هاء» به همزه و سپس به «الف» تبدیل شده است. (۱) کاربرد واژه «آل» از واژه «اهل» محدودتر است، زیرا «آل» به زمان و مکان و حرفه و مانند آن اضافه نمی شود و به انسان اختصاص دارد و در مورد انسان نیز تنها به انسان هایی که جایگاه ویژه ای اعم از مثبت یا منفی دارند، اضافه می شود، مانند: آل ابراهیم، آل عمران، آل فرعون. (۲)

جوهری (متولد ۳۵۹) در ذیل کلمه «آل الرجل» می نویسد:

آل مرد از جهت لغت، برای اهل و عیال و پیروانش اطلاق می شود و آل یعنی شخص و کسی که انسان در اول روز و آخر روز او را می بیند. (۳)

احمد بن فارس (متوفی ۳۹۵هـ-) در «مقایس اللغه» در معنای کلمه «آل الرجل» می گوید:

به شخص و عشیره مرد این کلمه اطلاق می شود و «اهل» از ریشه «همزه، هاء و لام» است. (۴)

ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱هـ-) در ترجمه کلمه «اهل الرجل» بر این عقیده است که:

«اهل الرجل»: اهل شخص، بستگان و خویشاوندان او است. «اهل الرجل»: اخص الناس به: اهل شخص نزدیک ترین افراد به شخص می باشد. (۵)

ص: ۲۶

- 
- ۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۸۶.
  - ۲- المفردات، ص ۳۰.
  - ۳- جوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغه، ج ۴، ص ۱۶۲۷.
  - ۴- ابن فارس، حمد، مقایس اللغه، ص ۱۵۰۷.
  - ۵- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۴.

فیروزآبادی در «قاموس المحيط» می نویسد:

اهل امر یعنی عهده دار آن کار، اهل بیت یعنی ساکنان خانه، اهل مذهب یعنی معتقدان به آن، اهل مرد یعنی همسر او، اهل پیامبر یعنی همسران، دختران و دامادش علی بن ابی طالب یا همسران او و مردی که از خاندان او است. (۱)

فخرالدین طریخی (متوفی ۱۰۸۵ هـ-) نیز بر این باور است:

«آل» اصلش «اهل» است که «هاء» به همزه قلب شده است؛ زیرا هر چیز در تصغیرش به اصل و ریشه اش بر می گردد و تصغیر «آل»، «اهل» است.

آل ابراهیم یعنی اسماعیل و اسحاق و اولاد آنها و آل عمران یعنی موسی و هارون، دو پسر عمران. که در حدیث آمده است که؛

لا تحل الصدقه لمحمد و آل محمد.

صدقه بر محمد و آل محمد حلال نیست. (۲)

خلاصه اینکه از سخنان اربابان لغت بر می آید که مفهوم اهل بیت در لغت یعنی کسانی که ارتباط محکمی با خانه دارند و اهل مرد، یعنی آنان که پیوند نسبی یا سببی یا غیر آن با او دارند.

## اهل بیت در اصطلاح

### اشاره

اهل بیت در اصطلاح به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاق می شود. روایات و آیات قرآن بر این مطلب دلالت دارند که در زیر به بررسی آنها می پردازیم:

ص: ۲۷

۱- فیروزآبادی، مجدالدین محمد، قاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۳۱.

۲- طریخی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۱۳.



اول: رسول خدا صلی الله علیه و آله مفهوم لغوی آل را تغییر داد و آن را در یک اصطلاح جدید اسلامی به کار گرفت. آن حضرت مفهوم اهل بیت و آل بیت را فقط برای حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن، امام حسین علیه السلام و نه فرزند از نسل امام حسین علیه السلام که آخرین شان حضرت مهدی است، قرار داد. بنابراین اهل بیت و آل نبی دو اصطلاح خاص نبوی گردید که فقط شامل افراد خاصی گشته و سایر اشخاص را در بر نمی گیرد. مثل کلمه صلاه که معنی لغوی آن گسترده و شامل هر دعایی است، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را اصطلاحی خاص برای عبادتی مخصوص قرار داد. چنانچه اگر کسی معنی صلاه را در آیه شریفه {وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ} (۱) به دعا تفسیر کرده و بگوید: «هر کس دستانش را بلند کرده و خدا را بخواند یا خدا را با دلش بخواند نماز خوانده»، خواهیم گفت که معنی درست و قابل قبولی نیست، زیرا مقصود از قول خداوند در عبارت «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» همان صلاه اصطلاحی است و هرگز به معنی لغوی یعنی دعا نمی تواند باشد. در اینجا هم اگر کسی بگوید آل نبی و اهل بیت نبی، از نظر لغت شامل پسران و زنان او می گردد، خواهیم گفت که: کلام پیامبر را تحریف نکن؛ چرا که او آل و اهل بیت را اصطلاح خاص برای افرادی معین و مشخص قرار داد. پس منظور از آل و اهل بیت در آیات و احادیث شریف، همان معنی اصطلاحی خاص آن است نه معنی لغوی، مگر آنکه شاهد و دلیل روشنی باشد که بفهماند منظور همان معنی لغوی است.

ص: ۲۸

دوم: دلیل بر کاربرد این اصطلاح خاص نبوی، حدیث کساء است. حدیثی صحیح و گویای این نکته که رسول خداصلی الله علیه و آله به ام سلمه اجازه ورود به جمع اصحاب کساء را نداد. احمدبن حنبل در کتاب مسندش روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه و آله عبا را از دستان ام سلمه کشید. در حقیقت آن حضرت با این عمل خود، ام سلمه را از میان اهل بیت به همان معنای اصطلاحی مورد نظر خارج نمود. احمدبن حنبل در «مسند» می گوید:

ام سلمه روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه و آله، به فاطمه علیهاالسلام گفت: همسر و دو پسرت را بیاور. فاطمه علیهاالسلام آنان را حاضر کرد. رسول خداصلی الله علیه و آله یک عبا فدکی روی آنها انداخت، دستش را بر آن جماعت نهاد و گفت: خداوندا! این گروه، آل محمدند، پس درود و رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست که تو حمید و مجیدی. ام سلمه می گوید: عبا را بلند کردم تا من هم به آنان پیوندم، اما رسول خداصلی الله علیه و آله آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی [اما اینجا، جای تو نیست]. (۱)

با توجه به صراحت حدیث کساء، معنی اهل بیت منحصر به افراد خاص و مورد نظر پیامبر است و آن حضرت، همسران خود را در آن مقام بلند جای نداده و آنان را از میان اهل بیت علیه السلام خارج نموده اند. بنابراین هر کس معتقد باشد که زنان رسول خداصلی الله علیه و آله نیز جزء اهل بیت او هستند، در حقیقت با این خواست و اراده رسول خداصلی الله علیه و آله مخالفت کرده و مخالفت با رسول خداصلی الله علیه و آله نیز چیزی جز مخالفت با خداوند نیست. به علاوه این عمل ستمی آشکار در حق اهل بیت

ص: ۲۹

---

۱- احمد، مسند، ج ۶، ص ۳۲۳؛ ابویعلی، مسند، ج ۲۱، ص ۳۲۳ و ۴۵۶؛ طبرانی، معجم کبیر، ج ۳، ص ۵۳ و ج ۳۲، ص ۳۳۶.

رسول خداصلی الله علیه وآله است که دیگران را در آنچه خداوند آنها را مخصوص کرده، شریک قرار داده است.

سوم: تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله به نام کسانی که آیه درباره آنها نازل شده است. طبری از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انما یریدالله...» درباره پنج نفر نازل شده است؛ من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام. (۱)

همچنین طبری از ام سلمه نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله پیش من بود؛ علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام هم بودند، غذایی برای ایشان فراهم کردم، خوردند و خوابیدند.

رسول خداصلی الله علیه وآله عبا یا ملحفه ای روی آنان کشید، سپس فرمود:

خداوند! اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان ساز. (۲)

چهارم: آیه تطهیر را بر در خانه حضرت علی علیه السلام تلاوت می نمودند و بدین ترتیب اهل بیت را معین می کردند؛ طبری از انس نقل می کرد:

پیامبر مدت شش ماه هرگاه به نماز بیرون می آمد، از در خانه فاطمه علیها السلام می گذشت و می گفت: نماز! ای اهل بیت! و سپس آیه تطهیر را می خواند. (۳)

## **(ب) معنای اهل بیت در قرآن**

در قرآن کلمه «اهل البیت» برای گروه خاصی که به حضرت محمدصلی الله علیه وآله منسوبند، به کار رفته است. برای اهل بیت اوصاف و ویژگی هایی بیان شده که در

ص: ۳۰

---

۱- طبری، محمد، تفسیر طبری، ج ۲، صص ۷-۵؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۵، صص ۱۹۹-۱۹۸.

۲- همان.

۳- همان.

قبال آنان، حقوق و مسؤولیت های فراوان و در عین حال مهم و خطیر بر عهده امت گذاشته شده است.

کلمه «اهل بیت» در قرآن سه بار مطرح شده است:

اول: در داستان موسی علیه السلام، آن گاه که نوزادی کوچک بود و خانواده فرعون او را پیدا کردند و آن نوزاد پستان هیچ زنی را به دهان نگرفت و خانواده فرعون در کارش درمانده شدند. آن گاه خواهر موسی علیه السلام به آنان گفت:

{هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ} (۱)

آیا شما را به خانواده ای که کفالت او را می پذیرند و خیرخواه او هستند راهنمایی کنم؟ بنابراین ما او را به مادرش برگرداندیم تا دیده اش روشن شود و حزن و اندوهش برطرف گردد.

در آیه مزبور بیان نشده که منظور خواهر موسی علیه السلام از این تعبیر چه بود؟ آیا تمام کسانی بودند که با آن خانواده قرابت و خویشاوندی داشتند یا بعضی از آنان؟ همچنین آیا منظور قرابت نسبی یا سببی است یا علاوه بر قرابت نسبی و سببی کسانی را که از راه ولاء و یا تربیت هم به خانواده منتسب هستند را شامل می شود؟

از این گذشته، لفظ اهل بیت به صیغه نکره آمده است نه به صیغه معرفه، یعنی اهل البیت.

دوم: در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام، آن گاه که همسرش از بشارت فرشتگان - که به او مژده دادند اسحاق و پس از او یعقوب را به دنیا خواهد آورد - به

ص: ۳۱

شکفت آمد، ملائکه به او گفتند:

{أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ}. (۱)

فرشتگان به او (زن ابراهیم) گفتند: آیا از کار خدا عجب داری؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد؛ که خداوند بسیار ستوده و دارای مجد و بزرگی است.

در این آیه مبارکه، همسر ابراهیم علیه السلام از اهل البیت شمرده شده است؛ زیرا او در این آیه مورد خطاب قرار گرفته است، اما این نمی تواند دلیل بر این مطلب باشد که همسر هم در تمام مواردی که لفظ اهل البیت اطلاق شده، حتی در مواردی هم که قرینه مناسب برای تعیین مقصود وجود ندارد، جزء اهل بیت است؛ زیرا توجیه خطاب شده در آیه یاد شده به همسر ابراهیم علیه السلام، می تواند قرینه ای برای داخل شدن وی در زمره اهل بیت باشد، اما نمی تواند دلالت کند بر این نماید که کلمه اهل البیت، همسر را هم در برمی گیرد، به گونه ای که به مجرد شنیدن این کلمه و بی هیچ قرینه ای، باید به ذهن شنونده تبادر کند.

سوم: قرآن می فرماید:

{يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسِيْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَاذْكُرْنَ مَا

ص: ۳۲

يُتْلَى فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا<sup>(۱)</sup>.

در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یادآور شوید؛ خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست.

ملاحظه می شود که فرمایش خداوند متعال: ﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾، در میان آیاتی قرار گرفته که زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخاطبند و بلکه جزء یکی از این آیات است. همین موجب شده که آن شبهه معروف در معنی آیه برای عده ای پیش آید و همان گونه که خواهیم دید گروهی آن را انگیزه ای برای برانگیختن شک هایی پیرامون مفاد حقیقی آیه مبارکه قرار داده اند. شایان ذکر است که مفسران و محدثان و مورخان اسلامی به اتفاق در تفسیر آیه یاد شده نوشته اند: مراد از اهل بیت در آیه مزبور تنها افراد خاصی هستند که عبارتند از حضرات معصومین یعنی امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام<sup>(۲)</sup>.

## ۲. معنای اهل بیت از دیدگاه فریقین

### اشاره

مفسران و اندیشمندان فریقین درباره کلمه اهل بیت در آیه تطهیر، اقوال متعددی دارند که در زیر آورده می شود:

۱. ادعایی که از عکرمه نقل شده و می گویند او در بازارها ندا می داد و مردم

ص: ۳۳

---

۱- احزاب / ۳۳.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ صحیح ترمذی، ج ۷۳، ص ۲۴۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۷.

را برای مباحثه فرا می خواند. ادعای وی این بود که منظور از «اهل البيت» در آیه تطهیر فقط و فقط زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است و احدی غیر از آنان را در بر نمی گیرد. (۱)

این گفته بنا به روایت عکرمه، به ابن عباس و سعید بن جبیر هم نسبت داده شده است. (۲) همچنین این ادعا را به مقاتل هم نسبت داده اند. (۳) عطاء، کلبی، سعید بن جبیر (۴) و عروه بن زبیر هم که مدعی بودند این آیه در خانه عایشه فرود آمد (۵)، این مطلب را گفته اند.

۲. عده ای دیگر بر این عقیده اند که: منظور از اهل بیت، اصحاب کساء هستند، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن، امام حسین علیه السلام.

بعضی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کساء را، بدون پیامبر صلی الله علیه و آله آورده اند. این عقیده فخر رازی و خطیب بغدادی است که قسطلانی از بخاری روایت کرده است. (۶)

ص: ۳۴

۱- طبری، محمد، جامع البیان، ج ۲۲، ص ۷؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹-۲۷۸؛ طوسی، محمد، التبیان، ج ۸، ص ۲۰۶، ۳۰۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۰؛ طبرسی، ابوالفضل، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۲۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸؛ قسطلانی، المواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۱۲۲؛ اسباب النزول، ص ۳۰۲؛ المازندرانی، محمد مهدی، نور الابصار، ص ۱۱۰؛ هیشمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱؛ بغوی، أبو محمد الحسین، لباب التأویل، ج ۳، ص ۴۶۶.

۳- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۶؛ المازندرانی، محمد مهدی، نور الابصار، ص ۱۱۰؛ بغوی، أبو محمد الحسین، لباب التأویل، ج ۳، ص ۴۶۶؛ ابن صبان، محمد، اسعاف الراغبین، ص ۱۰۸.

۴- شوکانی، محمد، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۸؛ قرطبی، أبو عبدالله محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۲.

۵- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۰.

۶- نسائی، احمد، السنن الكبرى، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۹-۲۰۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ قرطبی، أبو عبدالله محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ سخن ابن روزبهان در دلائل الصدق، ج ۲، ص ۹۴.

۳. عده ای دیگر بر این باورند که: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و بس. (۱)

۴. گروهی دیگر نیز این گونه گفته اند: منظور بنی هاشم هستند و زنان پیامبر را در برنمی گیرد. (۲)

۵. عده ای دیگر معتقدند که: افرادی که در پایین ترین جد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با او نسبت دارند نیز منظور هستند؛ همچنین گفته شده: هر آن کس که با پیامبر صلی الله علیه و آله پیوند رحمی دارد، و نیز نقل شده: هر آن که با او پیوند نسبی یا سببی دارد. (۳)

۶. ابو حیان در این باره می گوید: از آنجا که اهل بیت شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پدران آنان می شده، لفظ مذکر بر مؤنث غالب آمده است. (۴)

۷. گروهی دیگر نیز این گونه گفته اند: منظور زنان پیامبر و تمامی بنی هاشم که صدقه بر آنان حرام شد، می باشد. (۵)

۸. بیشتر مفسران و اندیشمندان شیعه و سنی بر این عقیده اند: «اهل البیت» شامل حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام هستند. بعضی از اقوال و روایات تصریح دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزء آنان است. (۶) این گفته به انس بن مالک،

ص: ۳۵

---

۱- هیشمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱.

۲- شوکانی، محمد، فتح القدير، ج ۴، ص ۲۸۰؛ قرطبی، محمد، الجامع الاحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۸۳؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۰؛ بغوی، أبو محمد الحسین، لباب التأویل، ج ۳، ص ۴۶۶.

۳- قسطلانی، أحمد، المواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۱۲۷.

۴- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۹.

۵- ابن صبان، محمد، اسعاف الراغبین، ص ۱۰۸؛ هیشمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۱۴.

۶- قندوزی، سلیمان، ینابیع المودة، ص ۲۹۴؛ تفسیر قمی، ج ۲، صص ۱۹۴-۱۹۳؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۸.



واثله بن اسقع (۱)، ابوسعید خدری، عایشه و ام سلمه (۲) نسبت داده شده است. طحاوی، گنجی شافعی، ذهبی و قمی (۳) بر آن اصرار داشته و نیز عقیده مجاهد، قتاده، کلبی (۴) و بلکه عقیده جمهور (۵) و بیشتر مفسران (۶) همین است. حتی بعضی گفته اند: مفسران اجماع دارند و جمهور (۷) روایت کرده اند که این آیه درباره ی اهل کساء نازل شد و نیز گفته اند: منظور مدعی اجماع مفسران این است که مفسران بر این مطلب اجماع دارند که آیه ی مبارکه شامل آل البیت است و آنان اصحاب کساء می باشند، اما درباره این که آیا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را هم در برمی گیرد یا نه، اختلاف نظر است. یا اینکه منظور، اجماع کسانی است که نظرشان در مورد شأن نزول و مانند آن قابل اعتناست و عکرمه و مقاتل از این افراد نیستند؛ زیرا این مسأله به خبر دادن از پیامبر صلی الله علیه و آله یا کسانی از صحابه برمی گردد که گفته آنان معتبر است، در حالی که مقاتل و عکرمه متهم به دروغگویی اند. (۸)

بعضی از روایات، امامان دوازده گانه علیه السلام را هم اضافه کرده است. (۹) بعضی مدعی اند که امامیه اجماع دارند که آیه تطهیر شامل تمام امامان علیه السلام می شود. (۱۰)

ص: ۳۶

- 
- ۱- طبرسی، ابوالفضل، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.
  - ۲- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۹۰۸؛ طبرسی، ابوالفضل، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.
  - ۳- طحاوی، احمد، مشکل الآثار، ج ۱، صص ۳۳۹-۳۳۲؛ کفایه الطالب، ص ۵۴؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۲، صص ۶۷ و ۳۷۱؛ تفسیر قمی، ج ۲، صص ۱۹۴-۱۹۳.
  - ۴- شوکانی، محمد، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸.
  - ۵- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸؛ شوکانی، محمد، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹.
  - ۶- قندوزی، سلیمان، ینابیع الموده، ص ۲۹۴.
  - ۷- علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۳.
  - ۸- احقاق الحق، تعلیقات آیه الله مرعشی، ج ۲، ص ۵۰۲، (پاورقی) و ۵۶۵؛ مظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۹۵.
  - ۹- آیه التطهیر فی احادیث الفریقین، ج ۱ و ۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۵۰.
  - ۱۰- طبرسی، ابوالفضل، پاورقی های جوامع الجامع، ص ۳۷۲.

اگر در گفتار مفسران و اندیشمندان دقت و بررسی کنیم روشن است که مجموع نظرات پیرامون سه مطلب است:

اول؛ دخول زنان در مراد از کلمه «اهل البیت»، یا به طور مستقل و یا با اصحاب کساء و یا با سایر بنی هاشم و یا با افرادی که دایره شمول گسترده تر یا تنگ تری دارند.

دوم؛ دخول خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی: بنی هاشم، غیر از اصحاب کساء؛ منظور، کسانی که صدقه بر آنان حرام است و با پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندی نسبی دارند. بعضی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را می افزایند و بعضی هم در نفی آنان اصرار دارند.

سوم؛ اختصاص اهل بیت به اصحاب کساء. گروهی با استناد به روایات چندی که در این باره تصریح دارد، سایر امامان دوازده گانه را هم بدان می افزایند.

تمامی دلایل در حقیقت به نفی یا اثبات این عناصر برمی گردد، اگرچه در بیان آنچه که در اثبات آن می کوشند با هم اختلاف جزئی دارند.

### **جمع بندی**

لفظ اهل بیت پیامبر شامل اهل کساء یعنی حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیه السّلام می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنها را برای مردم معرفی فرمودند. در این فصل، آیات و روایاتی که پیرامون آنها بود بیان گردید. بنابر آیه تطهیر، اهل بیت علیه السّلام می باشند، اما عده ای تلاش دارند دامنه کلمه اهل بیت علیه السّلام را وسیع تر کنند و زنان پیامبر را داخل نمایند، که اختلافات فراوانی در این مورد وجود دارد و شیعه این مسأله را نمی پذیرد، ولی نظرات اهل تسنن در آن متعدد است که ما به صورت فشرده به ذکر آراء آنها پرداختیم.



### ۱. زندگی نامه ابن تیمیه

تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه»، کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه گرفته و در حقیقت وی را مؤسس مذهب خود می دانند؛ اگرچه در ظاهر، این مطلب را اظهار نکرده و خود را سلفی می نامند.

او در سال ۶۶۱ هـ.ق در شهر حرّان و در خانواده ای متولد شد که اعضای آن بیش از یک قرن پرچمدار مذهب حنبلی بودند. (۱) شش سال بعد به خاطر حمله تاتارها همراه خانواده اش به دمشق رفت. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم شد. ابن تیمیه ابتدا نزد پدر و سپس سایر اساتید مشغول تحصیل شد. آخرین استادش شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی بود که به وی اجازه فتوا داد. (۲) بعد از وفات پدر، بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و به خاطر کج سلیقه گی و انحرافی که داشت؛ به مخالفت با عقاید رایج مسلمین و مذاهب رایج آن زمان برخاست. فتواها و نظرات اعتقادی و

ص: ۳۹

- 
- ۱- ذهبی محمد، تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹؛ صفدی، صلاح الدین خلیل، الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۱؛ ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.
  - ۲- ابن تیمیه، حیات و عقاید، ص ۵۷.

فقهی اش از قبیل تجسیم، حرام بودن زیارت قبور اولیاء، استغاثه به ارواح اولیای خدا، شفاعت، توّسل و... برای او مشکل ساز شد.

علمای عصرش به مخالفت با افکار و عقایدش برخاستند و از نشر آن ممانعت کردند.

مجلسی با حضور قضات در قصر حاکم دمشق، برگزار شد و پس از محکومیت، او را به زندان معروف «قلعه الجبل» مصر فرستادند.<sup>(۱)</sup> دو سال بعد آزاد شد، در مصر ماند ولی دست از افکار خود برنداشت.

سال ۷۰۷ هـ.ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد، با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. سال ۷۰۹ هـ.ق به اسکندریه تبعید گردید، هشت ماه بعد با تغییر اوضاع، به قاهره بازگشت.

ابن تیمیه در سال ۷۱۲ هـ.ق راهی شام شد.<sup>(۲)</sup> در سال ۷۱۸ هـ.ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و دوباره فتاوا و عقاید نادرست خود را مطرح نمود. خبر به علما، قضات و دستگاه حاکم رسید و او را پنج ماه در قلعه ای حبس کردند. پس از آزادی تا سال ۷۲۶ هـ.ق به تدریس ادامه داد، تا این که باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه زندانی و از نوشتن و مطالعه منع شد.<sup>(۳)</sup>

وی در سال ۷۲۸ هـ.ق در آن قلعه از دنیا رفت، در حالی که پنج ماه قبل از مرگ، ازدوات و کاغذ محروم شده بود.<sup>(۴)</sup>

ص: ۴۰

---

۱- ابن کثیر، علی، البدایة والنهایة، ج ۱۴، ص ۴.

۲- همان، ج ۱۴، ص ۵۲.

۳- ظاهری حنفی، یوسف، المنهل الصافی والمستوفی بعدالوافی، ص ۳۵۸.

۴- یافعی، عبدالله، مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

یکی از شاگردان مهم ابن تیمیه که به ترویج افکار او پرداخت، ابن قیم جوزیه بود. او در سال ۶۹۱ هـ.ق متولد شد و در سال ۷۱۲ هـ.ق. با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و فقه را نزد او آموخت. وی که در تمام مسائل از ابن تیمیه تقلید کورکورانه می نمود، مذهب استادش را یاری و افکار او را در کتاب هایش تأیید کرد. به علاوه آن افکار و آرا را در قالب برهان و استدلال درآورد. در عصر ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد و با او به زندان رفت، ولی بعد از مرگ استادش از زندان آزاد شد.

عصر ظهور ابن تیمیه با جنگ های صلیبی مسیحیان بر ضد مسلمانان و هجوم مغول ها به سرزمین های اسلامی همراه بود. در چنین زمان حساسی، ابن تیمیه مؤسس اندیشه های وهابیت، دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد. با وجود آن که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق و پراکنده نگردید. (۱)

و در جای دیگر نیز می فرماید:

همانا مؤمنین برادر یکدیگرند. (۲)

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بین مسلمانان عقد اخوت بست؛ اما ابن تیمیه به این سفارش ها توجهی نکرد و در آن زمان که مسلمانان نیاز مبرمی به اتحاد و یکپارچگی داشتند، با مریدانی که او پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمانان گشت. اگرچه افکار باطل وی در منطقه شامات - که مهد علم و دانش بود - با انتقاد و اعتراض علمای مذاهب مختلف روبه رو و باعث انزوای او گردید و افکار و عقایدش به ورطه فراموشی سپرده شد؛ ولی در قرن ۱۲ هـ.ق.

ص: ۴۱

---

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- حجرات / ۱۰.

این افکار در منطقه نجد عربستان که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود؛ دوباره منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت های استعمارگر گسترش یافت. طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و زمانی صورت گرفت، زمانی که امت اسلامی از چهار سو مورد هجوم استعمارگران صلیبی یعنی انگلیسی ها، فرانسوی ها، روس های تزاری و حتی آمریکایی ها قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشتند.

## ۲. آراء و عقاید ابن تیمیه

ابن تیمیه آراء و عقاید مختلفی دارد که با مسلمات اسلام به جنگ برخاسته است. در زیر به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین رفتن به مشاهد مشرفه جهت عبادت در کنار آنها، از قبیل: نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن مشروع نیست، بلکه باطل است. (۱)

۲. تمام احادیث مربوط به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله ضعیف بلکه دروغ است. (۲)

۳. اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، کمکم کن، شفاعتم کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد؛ از اقسام شرک است. اگر چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است. (۳)

۴. اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود نه

ص: ۴۲

---

۱- مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، التوسل والوسيلة، ص ۱۵۶.

۳- زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

آنکه بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال مسیحیان است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می گیرند. (۱)

۵. قسم خوردن به غیر خدا مشروع نیست بلکه از آن نهی شده است. (۲)

۶. آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع پیشینیان بر آن است حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید که خداوند به جسمیت وصف شود اشکالی ندارد!! زیرا لازمه حق نیز حق است. (۳)

### ۳. تناقضات آراء ابن تیمیه

افکار و عقایدی که از ابن تیمیه نقل شده با یکدیگر تناقض دارند؛ زیرا وی سلیقه ای با مباحث کلامی برخورد کرده است؛ اینک به ذکر مواردی از آنها می پردازیم:

۱. در موارد بسیاری به صحیح بخاری استناد می کند؛ اما هنگامی که به روایتی مخالف افکارش در کتاب برمی خورد، آن روایت را باطل دانسته و می گوید:

در بخاری اغلاطی وجود دارد. (۴)

۲. در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می کند؛ ولی هنگامی که به روایات فضایل علی علیه السلام می رسد می گوید:

ترمذی احادیثی در فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که بسیاری از آنها ضعیف است. (۵)

ص: ۴۳

---

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۲- مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۱۷.

۳- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۴- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۵، صص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ج ۷، ص ۲۱۵.

۵- همان، ج ۷، ص ۱۷۸.



۳. به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می کند؛ ولی وقتی مشاهده می کند که شیعه امامیه نیز به برخی احادیث آن احتجاج می کنند؛ می گوید:

گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران، احادیثی نقل می کنند که نزد خودشان ضعیف است. (۱)

در جایی دیگر می گوید:

هرچه را احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده، نزدش حجت نیست. (۲)

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه مخالف هوای نفس اوست؛ ضعیف یا جعلی است.

۴. در مواردی که رأی و نظرش موافق شهرستانی است، به کلامش اعتماد می کند. ولی هر جا مطلبی از او مشاهده می کند که موافق نظرش نیست یا مایه تقویت شیعه است، می گوید:

شهرستانی خبرویت ندارد. (۳)

۵. از تفسیر طبری، ابن ابی حاتم و بغوی به جهت نقل روایاتی که موافق نظریات اوست تمجید می کند. اما وقتی شیعه به روایات آنان استدلال می کند، می گوید:

مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی شود، بلکه این کتب، جمع کننده چاق و لاغر و جعلی و دروغی است. (۴)

ص: ۴۴

---

۱- همان، ص ۵۳.

۲- همان ص ۹۶.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۶، صص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.

۴- همان، ج ۷، ص ۲۹۹.

اشاره

وهابیت و دلدادگان شان، ابن تیمیه را «شیخ الاسلام» می نامند تا به دیگران وانمود کنند برای او مثل و مانندی در تاریخ اسلام دیده نشده است، ولی با مراجعه به نوشته های او در زمینه های تفسیر، حدیث و اقوال متکلمین، متوجه می شویم که وی متخصص و اهل خبره نبوده، بلکه نسبت به مسائل، نادان بوده و یا دشمنی داشته است. در اینجا نمونه هایی از دشمنی ها و کینه توزی های او را یادآور می شویم:

الف) روش او در جرح و تعدیل

۱. حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرموده اند: «يَقُولُ اللهُ تَعَالَى مِنْ عَادِي لِي وَلِيًّا فَقَدَ بَارِزْنِي بِالْمُحَارَبَةِ؛ خداوند متعال می فرماید: هر کس با دوست من دشمنی کند پس قطعاً که مرا به مبارزه طلبیده است» و آن را به ابوهریره نسبت داده و گفته: این حدیث در صحیح بخاری آمده است،<sup>(۱)</sup> در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

۲. از ترمذی نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «لَوْ لَمْ اَبْعَثْ لَبْعَثِ عَمْرٍ؛ اگر من مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد»<sup>(۲)</sup>، در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده و ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص روایات جعلی است، آورده است.

ص: ۴۵

۱- ابن تیمیه، الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ص ۷۰.

۲- همان، ص ۵۷.

۱. ابن تیمیه آیاتی که در مورد صفات خدای تعالی بحث نموده است را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمائیت منزّه ساخته، بی اعتنایی کرده است که این روش اهل حدیث و مشبهه و حشوئیه است.

۲. ابن تیمیه می گوید: آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و ادعا می کند تمام آیات قرآن محکّمات است و تشابه امری نسبی است (۱)، در حالی که در قرآن به تصریح آمده: «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن، متشابه است... (۲).

۳. بخشی از آیات قرآن را با احادیث ضعیف السنند و اسرائیلیات تفسیر می کند، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ سوره اعراف با قصّه اسرائیلی و قبیحی که در شأن حضرت آدم و حوا نیست. (۳)

۴. اعتماد بر تفاسیر دربردارنده احادیث ضعیف السنند و اسرائیلیات و رها کردن تفاسیر ارزشمندی که با آرای مخالف اعتقاد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده اند چون تفسیر طبری، یا این که آراء و اعتقادات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده اند مثل تفسیر کشاف. (۴)

ص: ۴۶

---

۱- ابن تیمیه، احمد، تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- آل عمران / ۷.

۳- صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۲۰؛ قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۳۸.

۴- ابن تیمیه، مقدمه کتاب اصول التفسیر.

## پ) توسعه در عنوان شرک

در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، بسیار بی پروا بوده، از جمله می گوید:

۱. بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است. (۱)

۲. اگر کسی بگوید از رسول خدا به جهت نزدیکی به خدا می خواهم شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است. (۲)

۳. اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، کمکم کن، شفاعتم نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال آنکه تنها خدا بر آن قادر است؛ اینها از اقسام شرک است. (۳) اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است. (۴)

## ت) توسعه در عنوان بدعت

هرگونه نوآوری در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می دهد و می گوید:

۱. گنبد و بارگاهی که بر قبر صالحین و انبیاء، از اهل بیت و عامه بنا شده؛ از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است. (۵)

۲. اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود

ص: ۴۷

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲- زیارة القبور، ص ۱۵۶.

۳- الهدایة السنیة، ص ۴۰.

۴- زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۵- احمد، منهاج السنه، تفسیر سوره نور، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

نه آن که بدعت گذاری کرد و این عمل همانند اعمال مسیحیان است که حوادث عیسی علیه السلام را عید می گیرند. (۱)

### ث) اصرار بر تجسیم

در یکی از فتاوی خود می گوید:

آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید خداوند به جسمیت وصف شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است. (۲)

### ج) ادعای اجماعات وهمی

وی در این باره می گوید:

من تفاسیری که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را برخلاف مفهوم معروف آن تأویل نماید. (۳)

اما کتاب های تفسیر پر از تأویلات صحابه است. در کتاب «الاسماء و الصفات» تمام تأویلات ذکر شده است.

### چ) تضعیف مغر ضانه روایات

روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست، بدون بررسی سند، جعلی

ص: ۴۸

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲- محمد ناصر الدین، البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، ص ۲۶۱.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۲، صص ۴۳۷ - ۴۳۵.

دانسته و می گوید:

حدیث (هو ولی کل مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است، یک حدیث دروغ نسبت به رسول خداست، بلکه او در حیات و مماتش ولی هر مؤمنی است و هر مؤمنی نیز ولی او در زمان حیات و ممات است. (۱)

در حالی که بسیاری از علمای عامه چون ترمذی، نسائی، ابن حیان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران، از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده اند. (۲)

### ح) انکار حقایق تاریخی

هنگامی که با حقایق تاریخی مخالف عقیده و مذهب خود برخورد می کند، آن را انکار می کند. از جمله، این واقعه تاریخی است که خلیفه عباسی، ابوجعفر منصور، از مالک سؤال می کند: آیا می تواند رو به قبر پیامبر کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب می گوید:

چرا روی خود را از پیامبر برمی گردانی در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم نزد خداوند متعال در روز قیامت است. رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد. (۳)

ابن تیمیه می گوید:

این قصه را احدی نقل نکرده و به امام مالک دروغ نسبت داده شده است.

ص: ۴۹

---

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۵-۲۹۳.

۲- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳- وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته آن را از ثقات مشایخش اخذ نموده است، وانگهی مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی، استحباب استقبال قبر پیامبر هنگام سلام دادن و دعا کردن است.

### خ) افترا به شیعیان

ابن تیمیه نسبت های دروغی به شیعه می دهد که به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. رافضه (شیعیان) نماز جمعه به جای نمی آورند، نه پشت سر اصحابشان و نه غیر اصحابشان و تنها پشت سر معصوم نماز می گذارند. حال آنکه شخص معصوم نزد آنها نیست. (۱)

۲. اعتنایی به حفظ قرآن، شناخت معانی و تفسیر آن و نیز حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند. (۲)

۳. سایر حماقت های شیعه این است که کراهت دارند سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد. چون با خوبان صحابه - یعنی همان ده نفری که پیامبر بشارت بهشت به آنها داده - دشمن هستند. (۳)

۴. شیعیان سگ های خود را به نام ابوبکر و عمر می نامند و پیوسته آنها را لعن می کنند. (۴)

۵. شیعیان می گویند: حسن و حسین علیه السلام، فرزندان علی علیه السلام نیستند، بلکه فرزندان سلمان فارسی هستند. (۵)

ص: ۵۰

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۸.

۳- همان، ص ۵۰.

۴- همان، ج ۴، ص ۳۶۸.

۵- همان، ج ۴، ص ۳۶۸.

۶. برخی از شیعیان دو الاغ از الاغ های خود را یکی به نام ابوبکر و دیگری را به نام عمر نامگذاری می کنند، آن گاه کیفر دادن دو الاغ را به جای کیفر دادن ابوبکر و عمر به کار می برند. (۱)

این تهمت ها احتیاج به پاسخ ندارد، هر کس با شیعیان معاشرت داشته باشد به بی پایه و اساس بودن این مطالب اذعان می کند.

### ۵. ابن تیمیه از دیدگاه اهل تسنن

اهل تسنن عقاید ابن تیمیه را قبول ندارند و نظرات بسیار تندی را در مخالفت وی بیان داشته اند که ما به ذکر چند مورد بسنده می کنیم:

۱. ابن جُهیل در این باره می گوید:

ابن تیمیه ادعا کرده آنچه خدا و رسولش و صحابه گفته اند [او همان را] می گوید، در حالی که او مطالبی نقل می کند که هرگز هیچ یک از آنها نگفته اند. (۲)

۲. یافعی در این زمینه می نویسد:

ابن تیمیه می گوید: خدا بر عرش استوار است و سخن می گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد، مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی ادعا کرد که به سبب آن زندانی شد، چون مابین با مذهب اهل تسنن به حساب می آمد. (۳)

ص: ۵۱

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۹.

۲- الحقائق الجلیئه، صص ۳۱ و ۳۲.

۳- یافعی، مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.



۳. ابوبکر حصینی، ابن تیمیه را فردی مریض معرفی می کند و در این مورد می نویسد:

در سخن این خبیث نظر کردم، در قلب او مرض گمراهی است. او به دنبال تشابهات قرآن و سنت به جهت ایجاد فتنه است و گروهی از عوام که خدا اراده هلاکتشان کرده وی را متابعت کرده اند. در او اموری دیدم که قدرت بیان آن را ندارم؛ زیرا در آنها تکذیب پروردگار است. (۱)

۴. ابن حجر عسقلانی نیز درباره اجتهاد وی می نویسد:

ابن تیمیه همین که فکر کرد مجتهد است، بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت. (۲)

### ۶. مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه

بسیاری از علمای اهل تسنن از عصر ابن تیمیه تاکنون، در ردّ او کتاب تألیف کرده یا با وی مناظره نموده اند. از جمله:

۱. قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعه شافعی.

۲. قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی.

۳. قاضی محمد بن ابوبکر مالکی.

۴. قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی.

۵. حافظ مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶هـ-ق)، در «الاعتبار ببقاء الجنة والنار» و در «الدره المضيئه» و ... .

۶. امام فقیه، محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن مرخل (۷۱۶هـ-ق).

ص: ۵۲

---

۱- دفع شبهه من شبه و تمرد، ص ۲۱۶.

۲- عسقلانی، احمد الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۰.

۷. امام حافظ، صلاح الدين علايى (۷۶۱هـ-ق).
۸. قاضى مفسّر، بدرالدين ابن جماعه (۷۳۳هـ-ق).
۹. امام احمد بن يحيى كلابى حلبى، معروف به ابن جُهَيْل (۷۳۳هـ-ق).
۱۰. امام قاضى جلال الدين قزوينى.
۱۱. قاضى كمال الدين ابن زملكانى (۷۲۷هـ-ق).
۱۲. قاضى صفى الدين هندى (۷۱۵هـ-ق).
۱۳. فقيه محدث، على بن محمد باجى شافعى (۷۱۴هـ-ق).
۱۴. مورخ، فخر بن معلم قرشى (۷۴۱هـ-ق)، در «نجم المهتدى و رجم المعتدى».
۱۵. حافظ ذهبى (۷۴۸هـ-ق) در «النصيحة الذهبية».
۱۶. مفسّر معروف، ابوحيان اندلسى (۷۴۵هـ-ق) در «النهر الماد».
۱۷. ابن بطوطه (۷۷۹هـ-ق)، در «رحلة ابن بطوطه».
۱۸. فقيه، تاج الدين سبكى (۷۷۱هـ-ق)، در «طبقات الشافعية الكبرى».
۱۹. مورخ، ابن شاکر كتيبى (۷۶۴هـ-ق)، در «عيون التاريخ».
۲۰. عمر بن ابى اليمان لخمى فاكهى مالكى (۷۳۴هـ-ق)، در «الدرة المختارة».
۲۱. قاضى محمد سعدى مصرى اخنانى (۷۵۰هـ-ق)، در «المقالة المرضيه».
۲۲. امام زواوى (۷۴۳هـ-ق).
۲۳. جوزجانى حنفى (۷۴۴هـ-ق)، در «الابحاث الجلية فى الرد على ابن تيميه».
۲۴. ابن حجر عسقلانى (۸۵۲هـ-ق)، در «الدرر الكامنة فى اعيان المائة الثامنة» و «لسان الميزان» و ...
۲۵. ولى الدين عراقى (۸۲۶هـ-ق)، در «الاجوبة المرضية فى الرد على الاسئلة المكية».

۲۶. فقیه مورخ، ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ هـ-ق)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه».
۲۷. فقیه، تقی الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ هـ-ق)، در «دفع شبهه من شبه و تمرّد».
۲۸. ابن عرنه تونسلی مالکی (۸۰۳ هـ-ق).
۲۹. علاءالدین بخاری حنفی (۸۴۱ هـ-ق)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الكامنه».
۳۰. شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ هـ-ق).
۳۱. حافظ سخاوی (۹۰۲ هـ-ق)، در «الاعلان بالتویخ لمن ذم التاریخ».
۳۲. احمد بن محمد وتری (۹۸۰ هـ-ق)، در «روضه الناظرین».
۳۳. ابن حجر هیثمی (۹۷۴ هـ-ق)، در «الفتاوی الحدیثیه» و «الجواهر المنظم».
۳۴. شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ هـ-ق).
۳۵. جلال الدین دوانی (۹۲۸ هـ-ق)، در «شرح العضدیّه».
۳۶. قاضی ابوعبدالله مقرئ در «نظم اللالی فی سلوک الامالی».
۳۷. محدث محمد بن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ هـ-ق)، در «المبرد المبکی فی ردّ الصارم المنکی».
۳۸. شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ هـ-ق)، در «شرح الشمائل».
۳۹. قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام».
۴۰. شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ هـ-ق)، در «شرح الشفا».
۴۱. مورخ ابوالعباس احمد مقرئ (۱۰۴۱ هـ-ق)، در «ازهار الرياض».
۴۲. محمد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ هـ-ق)، در «شرح المواهب اللدنیّه».
۴۳. شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ هـ-ق).
۴۴. فقیه، محمد بن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواص (۱۲۸۷ هـ-ق).

۴۵. شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ هـ-ق)، در «قلاده الجوهر».

۴۶. سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ هـ-ق)، در «البراهین الساطعه».

۴۷. محمود خطاب سبکی (۱۳۵۲ هـ-ق)، در «الدين الخالص» و ...

۴۸. محمد زاهد کوثری (۱۳۷۱ هـ-ق)، در «مقالات الكوثری».

۴۹. مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ هـ-ق)، در «النقول الشرعیة».

۵۰. شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ هـ-ق)، در «تطهير الفؤاد من دنس الاعتقاد».

۵۱. شیخ ابراهیم بن عثمان سمودی مصری، در «نصرة الامام السبکی برّد الصارم المنکی».

۵۲. ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ هـ-ق)، در «برائة الاشعريين من عقائد المخالفين».

۵۳. شیخ منصور محمد عویس، در «ابن تیمیه لیس سلفیاً».

۵۴. شیخ ابوالفضل عبدالله بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعة» و «الصبح السافر».

۵۵. ابوالاشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصه الكافية في الاسانيد العالیة».

۵۶. فقیه، عبدالله هروی حبشی، در «المقالات الستیه» و «صریح البیان».

## ۷. مخالفت علمای اهل تسنن با ابن تیمیه

پس از انتشار افکار و اندیشه های ابن تیمیه و کتاب «منهاج السنّه»، مخالفت و بدبینی نسبت به او از سوی صاحب نظران اهل تسنن و جماعت پدید آمد. این مخالفت روز به روز شدیدتر می شد و اوج بیشتری می گرفت. مخالفت های اهل تسنن با ابن تیمیه در قالب صدور فتوا، نوشتن کتاب و ایراد خطابه و نصیحت ابراز می شد.

این حرکت که از درد دین داشتن سرچشمه می گرفت و بسیاری از علما آن را بر خود و دیگران واجب می دانستند، از زمان حیات ابن تیمیه آغاز شد و تاکنون ادامه دارد.

در اینجا به نام برخی از مخالفان ابن تیمیه اشاره می کنیم:

مورخان از میان سرشناس ترین علمای مخالف عقاید ابن تیمیه در قرن هشتم، شخصیت های زیر نام برده اند:

۱. قاضی عزالدین ابن جماعه.

۲. امام ابو محمد یافعی.

۳. امام کمال الدین زملکانی.

۴. قاضی ابوبکر اخنایی.

۵. امام تقی الدین سبکی.

۶. امام ابو حیان.

۷. شیخ محمد بن سلیمان کردی. [\(۱\)](#)

این مخالفت ها به زمان حیات ابن تیمیه و قرن هشتم منحصر نماند و در سده های بعد یعنی تا اواخر قرن چهاردهم، مخالفت و مبارزه های علمی به صورت عمومی و سراسری بر ضد عقاید و افکار او ادامه یافت. در قرن نهم، سرشناس ترین چهره های مخالف افکار ابن تیمیه عبارت بودند از:

۱. امام ابی بکر حصینی دمشقی.

۲. قاضی ابوداود حنفی.

۳. امام ابوشاکر شاطی.

ص: ۵۶

---

۱- صالح، عبدالله العلماء الاسلامی، موقفهم من الوهابیه، ص ۳۰.

۵. قاضی حمیدالدین حلبی.

۶. امام نورالدین نابلسی.

۷. ابن حجر عسقلانی. (۱)

در قرن دهم چهره های زیر بیشتر از همه در مخالفت و مبارزه با عقاید و افکار ابن تیمیه فعالیت داشته اند:

۱. نورالدین سمهودی شافعی.

۲. امام ابن حجر هیثمی.

۳. ملا علی قاری حنفی.

۴. قاضی ابو عمر ربضی.

۵. امام ابوبکر شامی حنفی.

۶. قاضی جلال الدین دوری شافعی.

۷. عین الدین محمد بن علی حنبلی. (۲)

در قرن یازدهم، مشهورترین چهره های پیشگام در مبارزه با افکار و عقاید ابن تیمیه عبارت بودند از:

۱. امام احمد شهاب الدین حنفی.

۲. ضیاء الدین علی بن احمد بکری.

۳. عمیدالدین ابوبکر جبل النوری.

۴. قاضی ابو غیاث حمدانی حنفی.

۵. امام ابو عبدالله دهلوی شافعی.

ص: ۵۷

---

۱- الوهابیة فی نظر العلماء الاسلامی، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۴۷.

۶. امام ابوالعلم شافعی بلخی.

۷. امام زین الدین حنفی مروزی.

۸. عبدالرئوف المناوی الشافعی. (۱)

در قرن دوازدهم معروف ترین چهره های مخالفت و مبارزه علیه ابن تیمیه عبارت بودند از:

۱. امام زرقانی مالکی.

۲. قاضی ابوسهل سجستانی.

۳. قاضی ابوداود بغدادی حنفی.

۴. ابوسافور اسکندری شافعی.

۵. ابوالحسن علی بن احمد زرکانی.

۶. قاضی جلیل القدر نیمروزی.

۷. ابن هبه کوفی. (۲)

در قرن سیزدهم چهره های نامدار این مبارزه عبارت بودند از:

۱. امام محمّد سبکی شافعی.

۲. عضدالدین حسن بن ریاح بصری.

۳. ابومحمّد علی بن داود باسی.

۴. ابن عمر تفتی حنفی.

۵. علامه سید محمّدحسین قزوینی.

ص: ۵۸

---

۱- الوهابیه فی نظر العلماء الاسلامی، ص ۵۴.

۲- همان، ص ۵۶.

۶. سید ابراهیم رفاعی.

۷. سید علینقی هندی.

۸. میر حامد حسین هندی. (۱)

در قرن چهاردهم چهره های مهم پیشگام مبارزه و مخالفت علیه ابن تیمیه و وهابیت عبارت بودند از:

۱. مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان.

۲. شیخ مصطفی شطی حنبلی.

۳. ابو حامد بن مرزوق شامی.

۴. عبدالغنی حماده.

۵. شیخ حسین حلمی استانبولی.

#### ۸. کتاب های نوشته شده علیه ابن تیمیه

یکی از رایج ترین روش های اعلام مخالفت و تبرئه از عقاید ابن تیمیه، نوشتن کتاب علیه او بود که از زمان زندگی او تاکنون کتاب های فراوانی در مخالفت با او نوشته شده است. از این رو مناسب است به ذکر نام برخی از کتاب ها در این زمینه از منابع اهل تسنن اشاره شود.

دکتر عبدالله محمد صالح می نویسد:

علما و صاحب نظران اسلامی در طول تاریخ، بیش از دوهزار جلد کتاب و رساله بر ضد افکار ابن تیمیه نوشته اند. اکنون حدود چهارصد نسخه کتاب و رساله از آن مجموعه در دست داریم که در موزه ها، کتابخانه های

ص: ۵۹



ملی و دولتی و کتابخانه ها و کلکسیون های شخصی و از «کلکته تا لندن» پراکنده هستند و متأسفانه به خاطر مشکلات مالی و غفلت مسلمانان، حتی در قرون اخیر هم که برای چاپ و نشر کتاب، عصر طلایی به شمار می آید به چاپ و نشر آنها اقدام نشده است.<sup>(۱)</sup>

با این حال، دکتر صالح، ۴۲۰ جلد از آن کتاب ها را با نام مؤلفان و سال نگارش و زمان چاپ و نشر آنها یاد کرده و می گوید:

بسیاری از آن کتاب ها را خود به صورت مستقیم مطالعه کرده و تعدادی را هم که خود ندیده ام، در منابع معتبر دیگر

با نام و مشخصات آنها آشنا شده ام.<sup>(۲)</sup>

همچنین می گوید:

علمای دینی و مسلمانان دلسوخته، آن کتاب ها را به زبان های مختلف از جمله زبان های اردو، انگلیسی، ترکی و فارسی به نگارش درآورده اند؛ ولی بیشتر آنها به زبان عربی نوشته شده است.<sup>(۳)</sup>

دکتر محمد صالح به محل نگهداری کتاب هایی که در ردّ اندیشه ابن تیمیه نگارش یافته و هنوز به چاپ نرسیده اند اشاره می کند و می گوید:

غنی ترین منبع در این زمینه، کتابخانه های عمومی کلکته در هند و سپس کتابخانه مرکزی استانبول ترکیه می باشد.<sup>(۴)</sup>

ص: ۶۰

---

۱- صالح، عبدالله، العلماء الاسلاميون، موقفهم من الوهابية، ص ۲۷۳.

۲- همان، ص ۳۴۷.

۳- همان.

۴- همان.

دایرة المعارف ها و شرح حال نگاران، از کتاب های زیادی نام برده اند که بر ضد ابن تیمیه نگارش یافته و اکنون در دسترس مسلمانان قرار دارد.

مولی مصطفی کاتب چلبی (معروف به حاجی خلیفه)، در کتاب معروف خود به نام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» بیش از هفتاد جلد کتاب را به صورت مستقیم و غیر مستقیم در رد افکار و عقاید ابن تیمیه به ویژه کتاب «منهاج السنّه» وی نام برده است.<sup>(۱)</sup>

عمر رضا کحاله در «معجم المؤلفین»، خیرالدین زرکلی در «الاعلام»، عمر عبدالسلام در «المخالفة الوهابية للقرآن والسنّه»، خالد بن مرزوق در «التوسل بالنبی و بالصالحین» و تنی چند از مؤلفان و مترجمان نیز در آثار و نوشته هایشان، از تعداد زیادی آثار مطبوع و منتشر شده علیه ابن تیمیه خبر می دهند که تعداد آن آثار از صد نسخه تجاوز می کند.

### ۹. نسخه های قدیمی کتاب های نگارش یافته علی ابن تیمیه

نخستین کتابی که از سوی صاحب نظران اهل تسنن علیه ابن تیمیه پس از نوشتن «منهاج السنّه» او نگارش یافت؛ «المقالات العرضیه فی الرد علی ابن تیمیه» بود که به قلم دانشمند معاصر او به نام محمد اخنایی به رشته تحریر درآمد.

محمد اخنایی، عقاید و اندیشه های ابن تیمیه را که در کتاب «منهاج السنّه» بیان شده به گونه تفصیلی و مستدل نقد کرده و بیشتر ادعاهای او را مردود و مغایر با اسلام شمرده است.

ص: ۶۱

---

۱- حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۲، ص ۱۸۷۲.

هنگامی که کتاب محمد اخنایی به دست ابن تیمیه رسید، در جواب او کتابی به نام «الرد علی الاخنایی» نوشت و در آن کتاب، محمد اخنایی را تکفیر کرده، جهاد علیه او و امثال او را واجب اعلام کرد.<sup>(۱)</sup>

کتاب «المقالات العرضیه» و ده ها عنوان کتاب دیگر که عالمان مجاور با ابن تیمیه علیه او نوشتند، تنها از نوشتن کتاب علیه ابن تیمیه در بلاد اسلامی خبر می دهد، حال آن که این موج، فراتر از سرزمین های اسلامی را هم درنوردیده است.

به گفته «مها انور» (یکی از پژوهشگران هندی) قدیمی ترین کتاب را علیه ابن تیمیه در این سرزمین، جمعی از صاحب نظران در «دکن» به نگارش درآوردند که اکنون در کتابخانه عمومی کلکته نگهداری می شود.<sup>(۲)</sup>

دومین سند مکتوب چاپ نشده در این زمینه، کتابی است که جمعی از علمای سرزمین هند در سال ۹۶۴ق خطاب به اکبرشاه، پادشاه تیموری معروف وقت هند نوشتند. که در قسمتی از آن رساله آمده است:

ما را به یقین کامل و براهین قاطع ثابت شده است که اختلاف انگیزترین و تفرقه جوترین مسلک، همان است که امروزه در بعضی جاها به نام مسلک ابن تیمیه معروف است. این مسلک اگرچه به معنای صحیح کلمه، مذهب نیست، لیکن چنان ادعاهایی بلندپروازانه دارد که گویی از همه مذاهب شناخته شده اسلامی برتر و عالی تر است و تمام مذاهب بزرگ اسلامی را تخطئه کرده، معتقدان به آنها را به بدعت و ضلالت نسبت می دهد.

این مسلک در برابر پیروان سایر مذاهب، بسیار خشن، بی رحم و

ص: ۶۲

---

۱- ابن تیمیه، احمد، الرد علی الاخنایی، ص ۲۰۵.

۲- مها انور، العلماء الاسلامی فی الهند، ص ۱۲۱.

انعطاف ناپذیر است، بویژه نسبت به شیعیان که گویی هدف اصلی این مسلک، دشمنی و خصومت با آنهاست.

بانی این مسلک که از اهالی شام است، احمد بن عبدالحلیم نام دارد و معروف به ابن تیمیه می باشد. کتاب چند جلدی قطوری به نام «منهاج السنّه النبویه» نوشته و در آن از بای بسم الله تا تای تمت، به مذمت و ملامت شیعیان و به استهزاء گرفتن عقاید آنان پرداخته است. حق و انصاف این است که در بسیاری موارد این کتاب، تهمت های ناروا به شیعه زده شده و یا عمل دسته ای از عوام آنها، عین اعتقاد اصولی شان به حساب آمده و مؤلف در این کتاب، آن چنان خصومت و عداوت تند و مهارنشدنی نسبت به شیعه اعمال کرده است که در مواردی فضایل مشهور علی علیه السلام را انکار کرده و حتی در برخی موارد نسبت به ساحت مقدس ایشان اهانت کرده است و این گونه قضاوت نسبت به نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، مگر به خاطر بغض و عداوت بی پایان نسبت به شیعیان و البته... .

پس از بحث و جدل های فراوان، صاحب این کتاب که بانی مسلک مورد بحث است، نتیجه گرفته که شیعیان خارج از فرقه ها و نحله های اسلامی می باشند و این سخنی است که هیچ یک از پیشوایان دین و علمای معتبر مسلمین نگفته است. (۱)

#### ۱۰. ناصبی بودن ابن تیمیه

#### اشاره

یکی از روش های بارز ابن تیمیه، مخالفت و دشمنی آشکار با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و به ویژه با امیرالمؤمنین علیه السلام است. وی در موارد بسیاری به

ص: ۶۳

امیرالمؤمنین، حضرت زهرا علیها السلام و سایر اهل بیت علیه السلام جسارت کرده است. در اینجا لازم است معنا و حکم «ناصبی» را از دیدگاه اهل تسنن بیان کنیم تا روشن گردد که ابن تیمیه ناصبی است.

### الف) معنای ناصبی از دیدگاه اهل تسنن

زبیدی در «تاج العروس»، «نصب» را این گونه معنا می کند:

النواصب، والناصبیه، وأهل النصب: وهم المتدینون ببعضه سیدنا امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین أبی الحسن علی بن أبی طالب علیه السلام، لأنهم نصبوا له، ای: عادوه. (۱)

نواصب و ناصبیه و اهل نصب: ایشان کسانی هستند که دین شان بر اساس دشمنی سرور ما امیرمؤمنان و پادشاه مسلمانان، ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا ایشان نسبت به وی نصب دارند؛ یعنی با او دشمنی دارند.

ابن حجر عسقلانی در معنای نصب می نویسد:

والنصب، بغض علی علیه السلام و تقدیم غیره علیه. (۲)

نصب؛ بغض علی علیه السلام و مقدم کردن غیر او (معاویه) بر او است.

و حسن بن فرحان مالکی از علمای عربستان در معنای نصب می نویسد:

النصب فهو كل انحراف عن علی و اهل البيت سواء بلعنه أو تفسيقه، كما كان يفعل بعض بنی أمیه أو بالتقليل من فضائله كما يفعل محبّوهم أو تضعيف الأحاديث الصحیحه فی فضله أو عدم تصویبه فی حروبه أو

ص: ۶۴

۱- زبیدی، محمد، تاج العروس، ج ۲، ص ۴۳۶، ماده «نصب».

۲- عسقلانی، احمد، مقدمه فتح الباری، ص ۴۶۰.

التشكيك في شرعيه خلافته وبيعته أو المبالغه في مدح خصومه، فهذا وأمثاله هو النصب. (١)

نصب عبارت از هر گونه انحرافی از علی علیه السلام و اهل بیت است؛ و فرقی ندارد که با لعن کردن ایشان باشد یا با فاسق دانستن ایشان - همان کاری که عده ای از بنی امیه انجام می دادند - و یا با کوچک کردن فضائل ایشان - همان کاری که دوستان ایشان (بنی امیه) انجام می دهند - یا تضعیف کردن روایات صحیح که در مدح آنان وارد شده و یا اعتقاد اینکه علی علیه السلام در جنگ ها (جنگ جمل، صفین و نهروان) اشتباه کرده است یا شک کردن در مشروعیت خلافت امیرمؤمنان علیه السلام و بیعت با آن حضرت و یا مبالغه کردن در مدح دشمنان ایشان. پس این موارد و مشابه آنها، نصب محسوب می شود.

### ب) حکم ناصبی از دیدگاه علمای اهل تسنن

درباره حکم ناصبی دیدگاه های فراوانی وجود دارد که عمده آنها به این شرح می باشد:

ابن حبان از علمای بزرگ اهل تسنن در این باره می گوید:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ. (٢)

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست، هیچ کس ما اهل بیت را دشمن نمی دارد، مگر اینکه خداوند او را در آتش وارد می کند.

ص: ۶۵

---

۱- نحو إنقاذ التاريخ الإسلامي، ص ۲۹۸.

۲- ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۴۳۵.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می نویسد:

هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ مُسْلِمٍ وَلَمْ يَخْرُجْ بِهِ. (۱)

این روایت طبق شرایط مسلم (برای صحت حدیث)، صحیح است ولی ایشان (بخاری و مسلم) آن را (در کتاب های خود) نیاورده اند. و البانی از علمای معاصر وهابی نیز این روایت را در سلسله احادیث صحیحه آورده است. (۲) و نیز روایات بسیاری وجود دارد که دلالت می کند، کسی که بغض اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل داشته باشد، قطعاً در حلال زاده بودن او باید شک کرد. از جمله حافظ حموی در کتاب «فرائد السمطين» می نویسد:

عَنْ زَيْدِ بْنِ يَثِيعَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ يَقُولُ: قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خِيَمَ خَيْمِهِ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَى قَوْسٍ عَرَبِيَّةٍ، وَفِي الْخَيْمَةِ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَقَالَ: «مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ أَنَا سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَمَ أَهْلَ الْخَيْمَةِ، حَرْبَ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، وَلِي لِمَنْ وَالَاهُمْ، لَا يَجِبُهُمْ إِلَّا سَعِيدُ الْجَدِّ طَيْبُ الْمَوْلِدِ، وَلَا يَبْغِضُهُمْ إِلَّا شَقِيُّ الْجَدِّ رَدِيءُ الْمَوْلِدِ»، فَقَالَ رَجُلٌ يَا زَيْدُ أَنْتَ سَمِعْتَ مِنْهُ؟ قَالَ: أَيْ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. (۳)

زید بن یثیع می گوید: از ابوبکر، شنیدم که می گفت: در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه و آله خیمه ای برپا کرده بود و خود به کمان عربی تکیه زده و علی و فاطمه و حسنین علیه السلام در زیر خیمه قرار داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مسلمانان فرمود: ای گروه مسلمانان! من سازگاری دارم با کسی

ص: ۶۶

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲- آلبانی، محمدناصر، السلسله، ج ۵، ص ۶۴۳.

۳- جوینی، علی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۴۰، ح ۳۷۳، الخوارزمی، المناقب، ص ۲۹۷، ح ۲۹۱ (۲۱۱)؛ محمد بن الدمشقی الشافعی، جواهر المطالب، ج ۱، ص ۱۷۴.

که با این خیمه نشینان سازگاری دارد، و نبرد می‌کنم با هر کسی که با ایشان نبرد کند، و دوست می‌دارم هر کسی که آنان را دوست بدارد؛ دوست نمی‌دارد اینان را مگر آن کسی که نیاکان او از نیکبختی برخوردار و نطفه اش از آلودگی پاک باشد و دشمن نمی‌دارد اینان را مگر آن کسی که نیاکان او دچار بدبختی گردیده و نطفه اش ناپاک و آلوده به پلیدی است.

پس آن مرد گفت: ای زید آیا تو خودت از ابوبکر شنیدی؟ گفت: بله! به پروردگار کعبه!

همچنین ابن مردویه در این مورد می‌نویسد:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، عَنْ أَحْمَدَ، قَالَ: سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ يَقُولُ: قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: مَا كُنَّا نَعْرِفُ الرَّجُلَ لَيْغَيْرِ أَبِيهِ إِلَّا لِبُغْضِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (۱)

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل کرده است که گفت: از شافعی شنیدیم که می‌گفت: از مالک بن انس شنیدم که می‌گفت: انس بن مالک گفت: ما هیچ فردی را به غیر پدرش ملحق نمی‌کردیم، مگر اینکه بغض علی بن ابی طالب علیه السلام را در دل داشت.

یعنی معیار و میزان در حلال زاده بودن و یا حرام زاده بودن، حبّ و بغض علی بن ابی طالب علیه السلام است. هر کسی علی علیه السلام را دوست دارد، قطعاً حلال زاده است و کسی که با علی علیه السلام دشمنی می‌کند و کینه او را در دل دارد، قطعاً حرام زاده است. روایات در این مورد زیاد است که ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

ص: ۶۷

---

۱- ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی، ص ۷۶.



ابن تیمیه در سال ۶۶۱ هـ.ق در «حزّان» به دنیا آمد. وی از خانواده ای است که یک قرن پرچم دار مذهب حنبلی بودند. او از نظریه پردازان معروف وهابیت است که علناً به جنگ عقاید مسلمانان آمده است و تمام مسلمانان را کافر می داند و بر جسمانیت خدا اعتقاد دارد و بنای بر اهل قبور و شفاعت و... را شرک می داند. متأسفانه نسبت به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نهایت دشمنی و کینه توزی را داشته؛ و شاید غیر از خوارج، کسی به اندازه او نسبت به اهل بیت علیه السّلام هتّیّاکی نکرده است، به همین دلیل مسلمانان کتاب های زیادی علیه وی نوشتند، و حتی او را به عنوان ناصبی معرفی کردند. ناصبی از دیدگاه اسلام کسانی هستند که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السّلام، خصومت و دشمنی دارند و ابن تیمیه مصداق بارز این حکم است.

## بخش دوم: نقد و بررسی آراء ابن تیمیہ در مورد اهل بیت علیہ السلام

اشاره

ص: ۶۹



## فصل اول: نقد و بررسی دیدگاه های ابن تیمیّه در مورد آیات فضائل اهل بیت علیه السلام

### ۱. مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیه السلام

#### اشاره

این آیه شریفه، به یک رویداد بسیار عظیم و جاویدان در تاریخ اشاره می کند که به طور شفاف و روشن، علاوه بر این که جایگاه و منزلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در پیشگاه خدای سبحان بیان می کند و عظمت وجودی ایشان و قدرت عظیم و ایمان والایشان را برای همه آشکار می سازد، تک تک افراد اهل بیت علیه السلام را نیز معرفی می کند و آنها را به همگان می شناساند.

خدای تعالی در این آیه شریفه می فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَّا حَيَاءُكَ مِنَ الْعِلْمِ فَذِلُّوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ  
فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (۱)

پس هر کس در آن، پس از دانشی که تو را آمده، با تو محاجه کند، بگو بیاید فرزندانمان را و فرزندانتان را و زنانمان را و زنانتان را و نفوسمان

ص: ۷۱

و نفوستان را فراخوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم.

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیه السّلام مخالفت کرده و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای ایشان نمی داند و اشکالاتی بر آن وارد کرده است، از جمله:

### اشکال اول:

#### اشاره

ابن تیمیه انتقاد می کند:

لایساوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لاعلیاً ولا غیره.

هیچ کس با رسول خداصلی الله علیه و آله در فضائل مساوی نیست، نه علی علیه السّلام و نه غیر او. (۱)

#### نقد و بررسی:

ما تابع نص هستیم. بر اساس آیه مباحله و دلایل قطعی دیگر، امام علی علیه السّلام در تمام کمالات همانند رسول خداصلی الله علیه و آله است. پیامبرصلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت فرمود:

من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو درخواست نمودم و چیزی درخواست نمودم مگر آن که خدا به من عطا کرد، جز آن که به من خبر دادند که بعد از من پیامبری نخواهد بود. (۲)

و نیز همچنین رسول خداصلی الله علیه و آله می فرماید:

علی علیه السّلام از من و من از اویم و او ولیّ شما بعد از من است. (۳)

ص: ۷۲

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّه، ج ۷، ص ۱۲۳.

۲- متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۳- شیبانی، احمد، مسند، ج ۱، صص ۳ و ۱۵۱.

ابن تیمیه اشکال دیگری در کلمه «انفس» دارد که می نویسد:

وَهَذَا اللَّفْظُ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ لَا يَقْتَضِي الْمُسَاوَاهُ.

انفس در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد، بلکه مقصود از آن نزدیکان و خویشان انسان است. (۱)

آن گاه برای اثبات حرف خود به آیاتی اشاره می کند که در آنها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد.

مثل آیه ۱۲ سوره نور:

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آنها بود] گمان خیر نبردند. (۲)

### نقد و بررسی:

الف) در برخی آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده و نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا }.

ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید. (۳)

در این آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده، ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته یعنی امام علی علیه السلام به منزله

ص: ۷۳

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۳.

۲- نور / ۱۲.

۳- تحریم / ۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضائل است، نه این که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

در آیه مباهله قرآن می فرماید: ای محمد! خود را برای مباهله بیاور، پیامبر در آنجا حضرت علی علیه السلام را آورد معلوم است که حضرت در تمام شئون و فضائل با پیامبر متحد است مگر مواردی که استثنا شده و شهودی بر این ادعا وجود دارد:

۱. پیامبر خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت منی وانا منک؛ تو از من و من از توام».(۱)

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من می باشد.(۲)

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین حج خودش خطاب به امت اسلامی درباره حضرت امیر می گوید: «علی منی وانا من علی لا- یودی عنی الا انا او علی؛ علی از من است و من از علی به سرانجام نمی رسد از ناحیه من (کاری را) جزء خودم یا علی».(۳)

### اشکال سوم:

### اشاره

ابن تیمیه در بیان این اشکال این گونه می نویسد:

این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این چهار نفر را همراه خود آورد؛ مقصود اجابت دعا نبود؛ زیرا دعای پیامبر به تنهایی کافی بود.(۴)

ص: ۷۴

---

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲ باب مناقب علی علیه السلام.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۳؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴.

۴- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۳۰ - ۱۲۲.

## نقد و بررسی:

اگر چنین بود چرا خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. اگر وجود آنها در مباحثه دخیل نبود چه نیازی به این دعوت بود، به خصوص که در آخر آیه آمده:

سپس همگی با هم مباحثه کنیم.

سخن ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نص است، چون مطابق برخی روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید... (۱).

و این خود بر این دلالت دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

## اشکال چهارم:

### اشاره

ابن تیمیه نقد دیگری نیز بر آیه می کند و می نویسد:

کلمه انفسنا اختصاص به علی علیه السلام ندارد چون به صیغه جمع آمده است. (۲).

## نقد و بررسی:

عرب به دلایلی از جمله احترام، لفظ جمع را برای مفرد به کار می برد. در قرآن نیز چنین کاربردی زیاد مشاهده می شود که به مواردی اشاره می شود:

الف: خداوند می فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا

ص: ۷۵

۱- زمخشری، محمود، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۶۹؛ مراغی، تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۳۰ - ۱۲۲.



وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ}.

اینها کسانی بودند که مردم به آنها گفتند: همانا مردم (لشکر دشمن) برای شما اجتماع کرده اند، از آنها بترسید اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ما است. (۱)

مفسران معتقدند که گوینده این سخن نعیم بن مسعود اشجعی است که قرآن به جمع تعبیر کرده است تا شان و منزلت کسانی که به حرف او گوش ندادند بالا ببرد. (۲)

ب: خداوند می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ}.

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمتی را که خدا به شما بخشید به یاد آورید، آن زمان که جمعی قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند، اما خدا دست آنها را

از شما بازداشت.

بنابر عقیده مفسران، مردی از بنی محارب به نام غوث شمشیر خود را کشید تا رسول خدا را بزند که خداوند مانع آن شد. (۳)

در اینجا خداوند به جهت تعظیم نعمت خود در حفظ جان رسول خداصلی الله علیه وآله از مفرد به جمع تعبیر کرده است.

به علاوه تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که سزاوار

ص: ۷۶

---

۱- آل عمران / ۱۷۳.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۴۴۱؛ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۶۴۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۲۰.

است دو گروه مباحله کننده خواص اهل بیت خود را بیاورند خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

## اشکال پنجم:

### اشاره

ابن تیمیه باز دست به توجیه آیه می زند و بر این باور است که: مقصود از «انفسنا» شخص پیامبر است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زنان خود را بیاورید. (۱)

### نقد و بررسی:

این توجیه؛ اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیح، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله حسنین علیه السلام را که مصداق ابناءنا بودند؛ حضرت زهرا علیها السلام که مصداق نساءنا بود و علی علیه السلام را که مصداق انفسنا بود آورد. اگر مقصود از انفسنا خود پیامبر بود چرا علی علیه السلام را همراه آورد؟ با این فرض لازم می شود دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند و این باطل است، چون انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند. در صورت درست بودن این احتمال، لازم می شود کلمه انفسنا و انفسکم در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر داخل در جمله (تعالوا ندع) است و اگر کسی بگوید انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند مثلاً عرب می گوید:

دَعَوْتُ نَفْسِي إِلَى كَذَا.

من خودم را به فلان چیز دعوت کردم.

در جواب می گوئیم: اگرچه دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان کاربرد آن را حقیقی دانست، اضافه بر این که برخی تصریح کرده اند انسان هیچ گاه

ص: ۷۷

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۳۰ - ۱۲۲.

خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آن که مجازاً چنین

باشد. (۱)

قضیه مباحله در بسیاری از صحاح و مسانید اهل تسنن به سندهای معتبر نقل شده است؛ از جمله:

الف) زمخشری در این باره می نویسد:

این قصه گویاترین دلیل بر صحت نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله است و اگر چنین نبود، مسیحیان نجران از مباحله با آن حضرت روی گردان نمی شدند. همچنین قصه مباحله دلالتی آشکار بر فضیلت و منزلت آل الله و آل الرسول است که هیچ اهل ایمانی در این باره تردید نمی کند و مشهور در نزد محدثان آن است که حضرت رسول این چهار نفر - علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام - را مناسب دعوت برای مباحله «باغرانیان» دانسته اند. (۲)

ب) آلوسی درباره قصه مباحله می نویسد:

این قصه روشن ترین دلیل بر صحت نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله است و اگر چنین نبود مسیحیان نجران از مباحله با وی روی گردان نمی شدند. همچنین قصه مباحله دلالتی آشکار بر فضیلت و منزلت آل الله و آل الرسول دارد که هیچ مؤمنی درباره آن شک و تردیدی ندارد. چهار نفری را که رسول خدا به همراه خویش برای مباحله دعوت فرمود در نزد محدثان مشهور و خبری مورد اعتماد است. (۳)

پ) فخر رازی به صورت گسترده قضیه مباحله را بیان کرده و ما به قسمتی

ص: ۷۸

---

۱- حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

۲- زمخشری، محمود، کشاف، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۷۹

از متن بسنده می کنیم که می گوید:

... و كان قد احتضن الحسين واخذ بيد الحسن، وفاطمة تمشي خلفه، وعلى عليه السلام خلفها... .

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد و همراه ایشان، حسین علیه السلام که کوچک بود و دستش در دست حسن علیه السلام قرار داشت و فاطمه که پشت سر ایشان حرکت می کرد و علی علیه السلام که پشت سر فاطمه علیها السلام حرکت می نمود... .

(ت) سیوطی روایتی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که در فراز پایانی آن آمده که:

قال جابر: انفسنا وانفسكم رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم وعلى بن ابي طالب عليه السلام وابناءنا الحسن والحسين عليه السلام و نساءنا فاطمه عليها السلام. (۱)

(ث) مسلم نیشابوری در صحیح مسلم می نویسد:

وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَيْنًا وَحَسِيئًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي. (۲)

وقتی که این آیه نازل شد: بگو که بیاید فرزندانمان را و فرزندانتان را... فراخوانیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را فراخواندند و فرمودند: خدایا! ایشان اهل من هستند.

ص: ۷۹

---

۱- سیوطی، درالمنثور، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، (۵/۲۳؛ ح ۳۲)؛ شیخانی، احمد، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی و مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ ترمذی، محمد، صحیح الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۶؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰؛ عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ طبری، محمد، تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۲۱۲؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۸؛ ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۳.

ج) ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

قال جابر «أنفسنا وأنفسكم» «رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى بن أبي طالب» وأبناءنا الحسن والحسين» و نساءنا «فاطمه». وهكذا رواه الحاكم في مستدرکه عن علي بن عيسى عن أحمد بن محمد بن الأزهری عن علي بن حجر عن علي بن مسهر عن داود بن أبي هند به بمعناه. ثم قال: صحيح علي شرط مسلم ولم يخرجاه هكذا. (۱)

جابر گفته است: «جان هایمان و جان هایتان» منظور «رسول خداصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام» و پسران ما «حسن و حسین» و زنانمان «فاطمه» است؛ و این چنین حاکم، این روایت را در مستدرکش از علی بن عیسی از احمد بن محمد بن ازهری از علی بن حجر از علی بن مسهر از داود بن ابی هند با همین مضمون نقل کرده است. سپس گفته است: این روایت طبق شروط مسلم (برای صحت حدیث) صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را (در کتاب هایشان) نیاورده اند.

ج) کمال الدین محمد بن طلحه شامی در این زمینه می نویسد:

بسیاری از راویان ثقه و مورد اطمینان، نزول آیه مباحله را درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام نقل کرده اند. (۲)

### راویان حدیث مباحله

عده ای از راویان صاحب نام و معروف این حدیث را نقل کرده اند که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند؛

ص: ۸۰

---

۱- ابن کثیر، علی شیبانی، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲- شامی، محمد، مطالب السؤل، ص ۷.

الف) ابوبکر بن ابی شیبہ.

ب) سعید بن منصور.

پ) عبد بن حمید.

ت) مسلم بن حجاج.

ث) ابو عیسیٰ ترمذی.

ج) ابو عبد الله حاکم نیشابوری.

چ) ابن منذر.

ح) محمد بن جریر طبری.

خ) ابوبکر بیهقی.

د) ابو نعیم اصفهانی.

ذ) جلال الدین سیوطی.

## ۲. توجیه آیه تطهیر

### اشاره

یکی از آیاتی که فریقین نقل کرده اند که در مورد اهل بیت نازل شده و بر عصمت ائمه دلالت دارد، این آیه شریفه است:

{إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (۱)

جز این نیست که خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

ابن تیمیه به این آیه نیز اشکال می کند.

ص: ۸۱

## اشکال اول:

### اشاره

ابن تیمیه می گوید:

پیامبر دعا کرد خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک شان گرداند که این دلالت بر عصمت ندارد... (۱).

### نقد و بررسی:

پیامبر مستجاب الدعوه است، اگر دعا کرده و اجابت شده، فایده دعا استمرار تطهیر در آینده است.

همچنین مطابق برخی روایات، دعای پیامبر بعد از نزول آیه تطهیر بوده است، روایات مذکور در مسند احمد آمده است. (۲).

## اشکال دوم:

### اشاره

ابن تیمیه اشکال دیگری را ذکر می کند که عبارت است از:

اراده خداوند در آیه تطهیر متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی چیزی را اراده می کند که تحقق نمی یابد. خداوند می فرماید:

{وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ} (۳).

خداوند اراده کرده است که توبه شما را بپذیرد. در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند.

خداوند اراده کرده مردم را از شرک پاک کند، اما بعضی می خواهند بر شرک

ص: ۸۲

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۳- نساء / ۲۷.

باقی بمانند. (۱) مقصود از رجس در آیه شرک است. خداوند شرک و خباثت را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دور کرده، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد.

### نقد و بررسی:

اراده در آیه فوق تشریحی است نه تکوینی، از همین رو به عموم مردم توجه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی شد. از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان، آیه تطهیر که بر پاکی و طهارت اهل بیت علیه السلام از سوی خدا دلالت دارد، در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را شامل می شود، نه غیر آنان را.

در میان صاحب نظران اهل تسنن، از کسانی که مقصود آیه را همین پنج نفر می دانند، می توان افراد زیر را نام برد:

الف) حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحات ۱۰ تا ۱۹۲ با ذکر سلسله سند.

ب) جلال الدین سیوطی در «تفسیر الدر المنثور»، جلد ۵، صفحه ۱۹۸ به طریق های مختلف.

پ) الطحاوی در «مشکل الآثار»، جلد ۱، صفحات ۲۳۸ تا ۳۳۲.

ت) حافظ ابن حجر هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد»، جلد ۹، صفحات ۱۲۱ تا ۱۴۶.

ث) احمد بن حنبل، در کتاب «المسند»، جلد ۱، صفحه ۲۳ و جلد ۴، صفحه ۱۰۷.

ص: ۸۳



ج) ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة»، صفحه ۸۵.

چ) محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، جلد ۲۲، صفحات ۵ تا ۷.

ح) نسائی در کتاب «خصائص»، جلد ۴.

خ) حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»، جلد ۲، صفحه ۴۱۶.

محدثان یاد شده، روایت های زیادی را در این زمینه نقل کرده اند. در اینجا به روایتی از عایشه بسنده می کنیم:

مسلم نیشابوری در «صحیح مسلم» می نویسد:

قَالَتْ عَائِشَةُ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: {إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيرًا}. (۱)

عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صبحگاهی از خانه بیرون رفتند و بر دوش ایشان عبایی خط دار از موی سیاه بود؛ پس حسن بن علی به نزد ایشان آمد، پس او را (در عبا) راه دادند؛ سپس حسین آمد پس او را هم راه دادند؛ سپس فاطمه علیها السلام آمد پس او را نیز راه داد؛ سپس علی علیه السلام آمد؛ پس او را نیز راه داد؛ سپس فرمودند: جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد و شما را کاملاً پاک و پاکیزه بگرداند.

بنابراین با توجه به اینکه منظور از اهل بیت در آیه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام هستند و خداوند اراده ی خودش را در زدودن رجس و پلیدی و تطهیر کامل، مخصوص آنها نموده است،

ص: ۸۴

---

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰، ح ۶۴۱۴؛ کتاب الفضائل باب فضائل اهل البيت.

نتیجه می‌گیریم که این عمل در مورد اهل بیت صورت گرفته است و الا این فضیلت و مطلب خاصی نبود که خدای تعالی بخواهد آن را با چنین تأکیدی بیان نماید و همانطور که فرموده بود: و خدا اراده کرده است که توبه شما (مردم) را بپذیرد، همان طور هم می‌فرمود: خدا اراده کرده است که رجس و پلیدی را از شما (مردم) پاک نماید و آنها از پر رجس و پلیدی پاک شده و کاملاً تطهیر گردیده‌اند.

### ۳. تضعیف شأن نزول آیه مودت

#### اشاره

این آیه از آن دسته آیاتی است که شیعه و سنی طبق آن به وجوب داشتن محبت به اهل بیت علیهم السلام استدلال نموده‌اند. خدای تعالی در این آیه شریفه می‌فرماید:

{قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}. (۱)

ابن تیمیه این گونه اشکال را مطرح می‌کند:

قوله ایجاب موده اهل البیت بقوله تعالی: {قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ} غلط و مما يدل علی هذا ان الایه مکیه ولم یکن علی بعد قد تزوج بفاطمه ولا ولد لهما اولاده. (۲)

و در جایی دیگر می‌نویسد:

اما قوله وانزل الله فیهم {قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ} فهذا کذب، فان هذه الایه فی سوره الشوری وهی مکیه بلا- ریب، نزلت قبل ان یتزوج علی بفاطمه، وقبل ان یولد له الحسن والحسین... وقد ذکر طائفه من المصنفین من اهل السنه والجماعه

ص: ۸۵

۱- شوری / ۲۳.

۲- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۱۸.

والشيعه من اصحاب احمد وغيرهم حديثا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم «ان هذه الآيه لما نزلت قالوا يا رسول الله من هؤلاء؟ قال: علي وفاطمه وابناهما وهذا كذب بالانفاق اهل المعرفه بالحديث، ومما بين ذلك ان هذه الآيه نزلت بمكه باتفاق اهل العلم، فان سوره الشورى جميعها مكيه بل جميع آل حميم كلهن مكيات. (۱)

او می گوید:

سخن علامه حلی که می گوید: طبق آیه: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)، دوستی و مودت اهل بیت واجب است اشتباه است، زیرا این آیه مکی است و در زمان نزول آن نه علی با فاطمه ازدواج کرده بود و نه فرزندی داشته اند. (۲)

همچنین در این باره می نویسد: (۳)

سخن او - علامه حلی - که می گوید: این که خدا آیه: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} [بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)]، را در شأن آنان نازل کرده، سخنی دروغ است؛ زیرا این آیه در سوره شوری قرار دارد و این سوره بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام و تولد حسن و حسین علیه السلام نازل شده است.

ص: ۸۶

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۰۳.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳- همان، ج ۷، ص ۱۰۳.

تا این که می گوید:

و عدّه ای از نویسندگان اهل سنّت و جماعت و شیعه اعمّ از پیروان احمد و دیگران نقل کرده اند: وقتی این آیه نازل شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند: ای پیامبر خدا! اهل بیت چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی و فاطمه و ابناهما» [علی و فاطمه و دو فرزند آنان]، ولی باید گفت این روایت به اتفاق حدیث شناسان دروغ است؛ به دلیل این که این آیه به اجماع اهل علم در مکه نازل شده چون تمام آیات سوره شوری مکی است، بلکه همه سوره های حامیم مکی هستند.

### نقد و بررسی:

ابن تیمیه اشکالاتی بر این آیه وارد می کند که آیه مکی است در حالی که آیاتی که درباره توحید یا معارف عقل و انتقاد از بت پرستی باشد غالباً مکی می باشند و آیاتی که در مورد جهاد و مناظره با یهود و نصاری و... باشد غالباً مدنی است تناسب آیه با مدنی بودن همخوانی دارد.

همچنین مفسران بر این عقیده اند که این آیه مکی است؛

۱. قرطبی می گوید:

سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و جابر، مکی است و ابن عباس و قتاده می گویند: چهار آیه در مدینه نازل شد، که یک آیه {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...} است. (۱)

۲. ابو حیان از ابن عباس نقل کرده که سوره شورا مکی است به جز چهار

ص: ۸۷

---

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.

آیه آن از {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...} تا آخر چهار آیه که در مدینه نازل شده است. (۱)

از طرفی اگر آیه مودت مکی هم باشد باز مشکلی نیست که مودت شامل کسانی باشد که بعد از نزول آیه متولد شده باشند آیه شامل همه معصومین علیه السلام از ائمه می شود و منظور از مودت در اینجا اهل بیت رسول خداست.

دوستی و مودت درباره خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سفارش شده و این آیه دلالت بر وجوب مودت و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام دارد که بسیاری از علمای اهل تسنن نیز بر این مسأله اعتراف دارند.

شیخ حسن بن علی السقاف در کتاب «صحیح شرح العقیده الطحاویة» این گونه می نویسد:

محبه آل البیت رسول الله صلی الله علیه و آله فریضه عقائده من الله تعالی علی کل مسلم و مؤمن، والدلیل علیها من القرآن قوله تعالی: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} (۲). والدلیل علی تفضیل الله لهم قوله تعالی {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (۳).

دوستی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجبی عقیدتی از جانب خداوند برای هر مسلمان و مؤمنی است؛ و دلیل بر این مطلب، کلام خداوند است که می فرماید: بگو در مقابل آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان.

ص: ۸۸

۱- بحر المحيط، ج ۷، ص ۵۰۷.

۲- شوری / ۲۳.

۳- سقاف، حسن، صحیح شرح العقیده الطحاویة، ص ۶۵۳.

و دلیل بر برتری دادن ایشان از جانب خداوند، کلام خداست که می فرماید:

جز این نیست که خدا اراده کرده است آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد و شما را پاک و پاکیزه بگرداند.

در ادامه می گوید:

والمراد بالأخذ بآل البيت والتمسك بهم هو محبتهم والمحافظة على حرمتهم والتأدب معهم والاهتداء بهديهم وسيرتهم والعمل برواياتهم والاعتماد على رأيهم ومقاتلتهم واجتهادهم وتقديمهم في ذلك على غيرهم. (1)

و مقصود از گرفتن اهل بیت و تمسک به ایشان، محبت ایشان و نگه داشتن احترام ایشان است؛ و نیز راه جویی به هدایت ایشان و سیره ایشان و عمل به روایات شان و تکیه نمودن بر نظرشان و کلام شان و اجتهادشان و مقدم داشتن ایشان بر غیر ایشان است.

و برای تعیین مراد از «ذوی القربی» و اهل بیت می نویسد:

وأهل البيت هم سيدنا علي والسيدة فاطمه وسيدنا الحسن وسيدنا الحسين عليه السلام وذريتهم من بعدهم ومن تناسل منهم للحديث الصحيح الذي نص النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيه على ذلك، ففي الحديث الصحيح: نزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه وآله وسلم {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} في بيت ام سلمه، فدعا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه وحسنا وحسينا فجعلهم بكساء وعلى خلف ظهره فجعله بكساء ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا». قالت ام سلمه: وأنا معهم يا نبي الله؟ قال: «أنت على مكانك وأنت إلى خير». هذا لفظ

ص: ۸۹

الترمذی (۵ / ۶۶۳ برقم ۳۷۸۷) من حدیث عمرو بن أبی سلمه، وهو فی صحیح مسلم (۴ / ۱۸۸۳ برقم ۲۴۲۴) من حدیث السیده عائشه. (۱)

اهل بیت؛ ایشان سرور ما علی علیه السّلام است و نیز سیده ما فاطمه، و سرور ما حسن و سرور ما حسین علیه السّلام؛ و نسل ایشان بعد از ایشان، و هر کس که از نسل ایشان باشد؛ به خاطر حدیث صحیحی که در آن رسول خداصلی الله علیه و آله بر این مطلب تصریح کرده اند؛ پس در روایت صحیحی آمده است که این آیه در خانه ام سلمه بر رسول خداصلی الله علیه و آله نازل شد که «جز این نیست که خدا اراده کرده است آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد و شما را پاک و پاکیزه بگرداند». پس رسول خداصلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السّلام، حسن و حسین علیه السّلام را خواندند؛ و بر روی ایشان عبایی کشیده که علی علیه السّلام در پشت سر ایشان بود؛ پس عبا را بر روی ایشان هم کشیدند؛ سپس فرمودند: خدایا! ایشان اهل بیت من هستند؛ پس، از ایشان پلیدی را دور نما و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان؛ ام سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من هم با ایشان هستم؟ فرمودند: تو در جایگاه خود هستی و تو در خیر و نیکی هستی (یعنی از اهل بیت نیستی اما گرانقدری). این لفظ روایت ترمذی است از حدیث عمرو بن سلمه و در صحیح مسلم از روایت عائشه آمده است.

فخر رازی، مفسر بزرگ اهل تسنن، در کلامی نسبتاً طولانی این موضوع را این گونه مطرح می کند:

از ابن عباس نقل شده که رسول خداصلی الله علیه و آله وقتی به مدینه آمدند، مخارج و حقوق مسلمانان بر ایشان سنگین آمد. پس انصار گفتند: این همان مردی

ص: ۹۰

است که خداوند شما را به واسطه ایشان هدایت نمود. او خواهرزاده شماست که به شهر شما فرود آمده، پس باید اموالی را برای او جمع آوری نمایید. پس اموالی را جمع کردند و به خدمت آن حضرت آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اموال را نپذیرفت و پس فرستاد. سپس این آیه نازل شد: {قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}؛ بگو: برای ایمان آوردن شما مزدی نمی خواهم، مگر آن که نزدیکیان و خویشان مرا دوست بدارید. (۱)

سپس فخر رازی از کشف روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

هر کس بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، شهید مرده است، هر کس بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد آمرزیده مرده است. هر کس بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد با ایمان کامل مرده است، هر کس بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد بشارت دهد او را ملک الموت به بهشت و... هر کس بر بغض آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد کافر مرده است. (۲)

در ادامه می گوید:

و من می گویم: آل محمد صلی الله علیه و آله آن جماعتی هستند که امورشان به آن حضرت صلی الله علیه و آله راجع باشد. پس هر کس امرش بیشتر به آن حضرت برگردد، باید از آل او باشد. و شک نیست که تعلق و رابطه میان فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام، حسن و حسین صلی الله علیه و آله با رسول خدا صلی الله علیه و آله شدیدترین

ص: ۹۱

---

۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۴.

۲- همان، ج ۲۷، ص ۱۶۵؛ محی الدین، تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۳۲.



تعلقات بود. و این به تواتر معلوم است؛ پس ایشان آل هستند. ایضاً میان مردم درباره «آل» اختلاف به وجود آمده است. بعضی گفته اند: «آل» نزدیکان و خویشان هستند و بعضی گفته اند: امت آن حضرت «آل» هستند. پس اگر آن را حمل بر نزدیکان کنیم، باز هم ایشان «آل» می باشند و اگر حمل بر «امت» کنیم - امتی که دعوت حضرت را قبول فرموده اند - باز هم ایشان «آل» هستند. پس به هر تقدیر آنان «آل» خواهند بود. اما در این که غیر ایشان مندرج در لفظ آل هستند، اختلاف وجود دارد، چون این آیه نازل شد، پرسیده شد: یا رسول الله! نزدیکان شما که حبّ آنان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «علی، فاطمه و دو پسرشان». پس ثابت می شود که این چهار تن از اقارب پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می باشند. (۱)

پس از اثبات این مطلب، می توان گفت: زیارت، تعظیم و تکریم، به آنها اختصاص یافته است. دلایل این سخن عبارت اند از:

اولاً: آیه {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} و آنچه بیان کردیم.

ثانیاً: هیچ شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام را بسیار دوست می داشت و می فرمود: «فاطمه بضعه منی يؤذینی ما يؤذیها؛ فاطمه پاره تن من است، آنچه او را اذیت کند، مرا اذیت می نماید» (۲) و درباره حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیه السلام به تواتر ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را نیز دوست می داشت، (۳)

ص: ۹۲

- 
- ۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۵؛ عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۳۲.
  - ۲- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ص ۹۵۰، ح ۴۸۰۱.
  - ۳- همان، کتاب فضائل الصحابه، ص ۹۵۴؛ قندوزی حنفی، ینایع الموده، ص ۱۶۴.

و محبت رسول خدا به آنها لازمه اش محبت امت پیامبر به خاندان آن حضرت است که واجب می باشد.

ثالثاً: تنها دعای واجبی که در نماز وجود دارد و به قصد دعا خوانده می شود، صلواتی است که در تشهد وجود دارد. این موضوع، دلیل اهمیت و تعظیم آل رسول خداصلی الله علیه وآله است که در غیر آل آن حضرت وجود ندارد. همه اینها دلالت دارد بر این که حب آل پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است.<sup>(۱)</sup> تفاسیر دیگر نیز اعتراف دارند که مراد از «ذوی القربی»، اهل بیت عصمت و طهارت اند.

سیوطی آورده است که ابن عباس می گوید:

وقتی آیه {قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...} نازل شد، عرض شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! خویشانی که مؤدت آنان بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمودند: «علی و فاطمه و ولدهما».<sup>(۲)</sup> از ابن عباس در جای دیگری نقل کرده است که منظور از آیه {ومن یقترف حسنه}، مؤدت و حب آل محمدصلی الله علیه و آله است، همچنانکه از ابی سعید روایت نموده که پیامبرصلی الله علیه و آله فرموده اند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست؛ هیچ کس به ما اهل بیت بغض ندارد مگر این که وارد آتش می گردد.<sup>(۳)</sup>

محمی الدین عربی سنی در تفسیر {ومن یقترف حسنه} می گوید:

محبت آل پیامبرصلی الله علیه و آله که علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام هستند، حسنه و نیکی است، و آن محبت ایجاد نمی شود مگر بر اساس صفای درون و بقای

ص: ۹۳

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۴، ص ۱۶۴.

۲- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۰۰؛ عبدالله بن احمد، تفسیر النسفی، ج ۳، ص ۱۰۵؛ طبری، محمد، تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۱۴۰؛ عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۳۲.

۳- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۰۰.

پاکی فطرت که این خود سبب توفیق در تابع بودن و پذیرفتن هدایت آنان و رسیدن به مقام شهود است تا آنجا که صاحب محبت اهل بیت علیه السلام از پیروان ولایت می شود و در روز قیامت با آنان محشور می گردد. (۱)

#### ۴. انکار حدیث سفینه نوح

#### اشاره

یکی از روایت های معروفی که در مورد اهل بیت طاهرین علیه السلام نقل شده و در کتاب های شیعه و سنی موجود است، حدیث سفینه نوح است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق. (۲)

مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است هرکس سوار آن شود نجات یابد و هرکس از آن تخلف کند غرق شود.

ابن تیمیه منکر این حدیث شده و می گوید:

وأما قوله مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح فهذا لا يعرف له إسناد صحيح ولا هو في شيء من كتب الحديث التي يعتمد عليها فإن كان قد رواه مثل من يروى أمثاله من حطاب بالليل الذين يروون الموضوعات فهذا ما يزيد به هنا. (۳)

و اما کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است، من برای این روایت سندی صحیح نمی شناسم و در هیچ یک

ص: ۹۴

۱- عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۳۳.

۲- الحاکم النیسابوری، ابی عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۱؛ الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۴، ص ۳۳؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰ و الزرنندی الحنفی، نظم درر السمطین، ص ۲۳۵.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّه، ج ۷، ص ۳۹۵.

از کتاب های روایی که بر آن تکیه می شود، نیامده است؛ هر کس که این روایت را نقل کرده؛ همانند دیگران که چنین روایت هایی را نقل کرده اند، از کسانی هستند که نیمه های شب هیزم جمع می کنند - (کنایه از دروغگویی) - نقل آنها به سستی این روایت می افزاید. (نه اینکه آن روایت را سند دار کند).

### نقد و بررسی:

ابن تیمیه منکر حدیث مزبور گردیده در حالی که افراد بسیاری آن را نقل کرده اند که به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. أمير المؤمنين عليه السلام؛ ۲. أبوذر؛ ۳. عبدالله بن عباس؛ ۴. أبو سعيد خدری؛ ۵. أبو الطفیل؛ ۶. أنس بن مالك؛ ۷. عبدالله بن الزبیر؛ ۸. سلمه بن الأكوع و... .

و بسیاری از علمای اهل تسنن در کتاب های معتبرشان این روایت را نقل کرده اند: از جمله: ۱. أحمد بن حنبل؛ ۲. بزّار؛ ۳. أبو یعلی؛ ۴. ابن جریر طبری؛ ۵. نسائی؛ ۶. طبرانی؛ ۷. دارقطنی؛ ۸. حاکم نیشابوری؛ ۹. ابن مردویه؛ ۱۰. أبو نعیم إصفهانی؛ ۱۱. خطیب بغدادی؛ ۱۲. أبو مظفر سمعانی؛ ۱۳. ابن اثیر؛ ۱۴. محب الطبری؛ ۱۵. ذهبی؛ ۱۶. ابن حجر عسقلانی؛ ۱۷. سخاوی؛ ۱۸. سیوطی؛ ۱۹. ابن حجر مکی؛ ۲۰. متقی هندی؛ ۲۱. شیخ علی قاری؛ ۲۲. متاوی و... .

میرحامد حسین، مؤلف «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ»، آن را از نود دانشمند اسلامی که همگان از مشاهیر اهل تسنن بوده اند، نقل کرده است. مرحوم سید هاشم بحرینی، این حدیث را با یازده سند از دانشمندان سنی و با سی و نه طریق از دانشمندان شیعه نقل نموده است.

روایتی که اهل سنت آن را در کتابهایشان نقل کردند:

ص: ۹۵

سمعت اباذر وهو أخذ باب الكعبه: من عرفني، فانا من قد عرفني، ومن انكرني، فأنا ابوذر، سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ثم الا ان مثل اهل بيتي مثل سفينه نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها فهلك. (۱)

در حالی که ابوذر خود را به درب خانه کعبه چسبانده بود شنیدم که می گوید: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن کس که مرا نمی شناسد بداند که من ابوذر هستم و از رسول خدا شنیدم که می گفت: همان بدانید که مثال اهل بیت من همچون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار گشت نجات یافت و هر کس از آن روی گرداند هلاک گشت.

### جمع بندی

آیات و روایاتی در مورد فضائل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند و قرآن به عنوان اولین و معتبرترین منبع شناخت اهل بیت علیه السلام، آنان را به صورت اجمال معرفی می کند: آیه تطهیر با بیان معصوم بودن اهل بیت علیه السلام از هر گونه پلیدی و آلودگی، جایگاه، ارزش و منزلت آنان را در اسلام مشخص می کند و وظیفه و مسؤولیت الهی آنان را بهتر می شناساند و عالمان شیعه و سنی ماجرای نزول آیه تطهیر را درباره افراد برگزیده و شایسته از خاندان رسالت دانسته اند گروهی درباره زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله اختلاف وجود دارد. آیه مباهله همراه با رفتار حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله، اشخاص عینی و مصادیق تک تک اهل بیت علیه السلام را به مسلمانان می نمایاند و بر اهل بیت بودن حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیه السلام مَهر تأیید می زند. آیه شریفه مودّت

ص: ۹۶

نیز شأن و مقام بسیار والا و عظیم الشأن آنها را نزد خداوند مشخص می کند و وظیفه علمی و عملی مسلمانان را در قبال اهل بیت علیه السّلام روشن می سازد. همچنین حدیث سفینه نوح که بسیاری از بزرگان فریقین به آن اعتراف کرده اند، هدایت و ضلالت مسلمانان را در گرو پیروی و عدم پیروی از اهل بیت می داند.

اما ابن تیمیه برخلاف مسلمانان، منکر این فضائل گردیده و شأن نزول آیه شریفه مباحله که در مورد پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیه السّلام است را انکار می کند و می گوید: هیچ کس در فضائل با پیامبر برابر نیست، حتی امیرالمؤمنین علی علیه السّلام؛ همچنین عصمت را در آیه تطهیر و محبت و دوست داشتن اهل بیت را در آیه مودت انکار نموده و منکر همه فضائل اهل بیت علیه السّلام گردیده است. در صورتی که اهل تسنن افتخار می کنند که محبت اهل بیت علیه السّلام را دارند و معتقدند که این آیات در حق اهل بیت علیه السّلام نازل شده، همان طور که حسن بن سقاف بر این باور است که مقدم داشتن و احترام کردن اهل بیت حتی سادات بر دیگران، از این آیات استنباط می شود. (۱)

ص: ۹۷

---

۱- سقاف، حسن، صحیح شرح العقیده الطحاویة، ص ۶۵۵.



۱. انکار همه فضائل حضرت علی علیه السلام

اشاره

احمد بن حنبل درباره فضائل امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، عباراتی دارد که در ضمن آنها بیان می کند؛ فضائلی که درباره آن حضرت وارد شده، درباره ی هیچ یک از اصحاب صحیح نیست. ولی ابن تیمیه، درباره کلام احمد بن حنبل که در فضایل بیکران امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است، این گونه می نویسد:

أحمد بن حنبل لم یقل: إِنَّه صَحَّ لِعلیِّ علیه السلام مِنَ الفَضائلِ ما لم یصح لِغَیره، بل أحمد أجَلَ من أن یقول مثل هذا الکذب، بل نُقل عنه أنه قال: رُوِيَ لَهُ ما لم یرو لِغَیره. (۱)

احمد بن حنبل نگفته که فضائلی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود دارد که برای غیر او این فضائل صحت ندارد، بلکه احمد بالاتر از آن است که چنین دروغی را بگوید، از احمد این گونه نقل شده که: فضائلی برای امیرالمؤمنین روایت شده که برای غیر او روایت نشده است.

ص: ۹۹

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۷۴.



و باز در این باره می گوید:

قول من قال: صُيِّحَ لِعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا لَمْ يَصِحَّ لِغَيْرِهِ كَذَبَ لَا يَقُولُهُ أَحْمَدُ وَلَا غَيْرُهُ مِنْ أَيْمَةِ الْحَدِيثِ، (۱) لَكِنْ قَدْ يُقَالُ: رَوَى لَهُ مَا لَمْ يَرَوْهُ لغيره.

سخن کسی که گفته است: برای علی علیه السَّلَام فضائلی هست که برای غیر او صحیح نیست دروغی است که نه احمد و نه دیگران از روایان حدیث نگفته اند، بلکه گاهی گفته می شود: برای علی علیه السَّلَام روایاتی آمده که برای غیر او نیامده است.

### نقد و بررسی:

آنچه ابن تیمیه بر انکار آن اصرار دارد، به طور صریح ابن ابی یعلی - یکی از بزرگان حنابله - آن را در کتابش از محمد بن منصور طوسی نقل می کند و می گوید:

سمعت أحمد بن حنبل يقول: ما روى في فضائل أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله بالأسانيد الصحاح ما روى في علي بن أبي طالب. (۲)

آنچه در مورد فضائل امیرالمؤمنین علیه السَّلَام با سندهای صحیح نقل شده است، در مورد فضائل هیچ کدام از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نشده است.

همچنین ابوالولید بن شحنه می گوید:

قال أحمد بن حنبل: لم يصح في فضل أحد من الصحابة ما صح في فضل علي عليه السلام. (۳)

ص: ۱۰۰

---

۱- همان، ج ۸، ص ۴۲۱.

۲- ابی یعلی، ابوالحسین، طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳- روضه المنابر، ترجمه امیرالمؤمنین.

احمد بن حنبل گفته است: در فضیلت هیچ یک از صحابه صحیح نیست، آنچه در فضیلت علی علیه السلام، صحیح می باشد.

و ابن حجر نیز در این زمینه می گوید:

قال أحمد وإسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيشابوري: لم يرد في حقِّ أحدٍ من الصحابه بالأسانيد الجياد أكثر ممَّا جاء في علي عليه السلام. (۱)

در حق هیچ یک از صحابه با سندهای خوب [و صحیح] وارد نشده است، بیشتر از آنچه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است.

## ۲. انکار حدیث «تشبیه»

### اشاره

احادیثی در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله، از هر پیامبری یک صفت بارز ذکر نموده اند و فرموده اند که هر کس می خواهد این صفات را ببیند به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند. به عنوان نمونه آن حضرت می فرمایند:

من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيئته والى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابى طالب. (۲)

هر کس می خواهد به آدم از جهت علمش و به نوح از جهت تقوایش و به ابراهیم از جهت حلمش و بردباریش و به موسی از جهت هیبتش و به عیسی از جهت عبادتش نگاه کند به علی بن ابی طالب نگاه کند، که این احادیث به حدیث «تشبیه» معروف شده اند.

ص: ۱۰۱

---

۱- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۷، ص ۸۹؛ هیثمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۱۵.

۲- تفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۳۰۰.

ابن تیمیه در مورد حدیث «تشبیه» این گونه می نویسد:

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه وإلى نوح في تقواه وإلى إبراهيم في حلمه وإلى موسى في هيئته وإلى عيسى في عبادته فلينظر إلى علي بن أبي طالب... هذا الحديث كذب موضوع على رسول الله صلى الله عليه وآله وآله بلالريب عند أهل العلم بالحديث... (۱) از رسول خدا روایت شده که فرمودند: هر کس می خواهد به آدم از جهت علمش و به نوح از جهت تقوایش و به ابراهیم از جهت حلم و بردباریش و به موسی از جهت هیبتش و به عیسی از جهت عبادتش نگاه کند به علی بن ابی طالب نگاه کند... این حدیث نزد عالمان احادیث بدون شک دروغ بوده و بر رسول خداصلی الله علیه وآله جعل شده است.

### نقد و بررسی:

این حدیث را ابن مغزلی در «مناقب» و عاصمی در «زین الفتی» با سندهای متعدد از انس بن مالک، و ابن شاهین با سند در کتاب «السنة» از ابوسعید خدری، ابن بطة عکبری حنبلی با سند از ابن عباس و حاکم نیشابوری در «تاریخ نیشابور» با سند از ابوالحمراء روایت کرده اند. در این زمینه هم ابن تیمیه در ادعای جعلی بودن این حدیث از ابن جوزی تقلید کرده است. او در کتاب «الموضوعات» می گوید:

هذا حدیث موضوع، و أبو عمر متروک. (۲)

این شخص ظاهراً همان عبدالرحمن بن عائذ حمصی است که حدیث او در

ص: ۱۰۲

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة، ج ۵، ص ۵۱۰.

۲- ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰.

سنن چهارگانه اهل تسنن آمده است و نسائی و ابن حجر او را توثیق کرده اند و ابن حبان نیز او را در «الثقات» ذکر کرده است. (۱)

ابن ابی الحدید، در «شرح نهج البلاغه»، ج ۲، ص ۲۳۶ و حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، در «کفایه الطالب»، ص ۴۵ و محب الدین طبری در «الریاض النضره»، ج ۲، ص ۲۱۸ و ابن صبیح مالکی در «فصول المهمه»، ص ۱۲ همچنین محدثین شیعی نیز حدیث مزبور را نقل کرده اند.

این حدیث را راویان فراوانی از اهل تسنن نقل کرده اند که به ذکر مواردی می پردازیم:

الف) ابوبکر، عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری.

ب) احمد بن حنبل.

پ) ابوحاتم، محمد بن ادريس حنظلی رازی.

ت) عبیدالله ابن محمد بن احمد عکبری، معروف به ابن بطه.

ث) ابوبکر، احمد بن موسی مردویه اصفهانی.

ج) ابو عبدالله، محمد بن یوسف گنجی شافعی، صاحب کفایه.

چ) میرزا محمد بن معتمد خان بن رستم حارثی بدخشی.

ح) مولوی ولی الله بن حبیب الله. (۲)

### ۳. تضعیف حدیث «غدیر»

#### اشاره

یکی از احادیث مشهور و متواتر در کلام فریقین حدیث غدیر است، اما

ص: ۱۰۳

---

۱- عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲- هندی، علامه میر حامد، عبقات الانوار، حدیث تشبیه.

ابن تیمیه آن را از احادیث ضعیف می داند و می گوید:

وأما قوله من كنت مولاة فعلى مولاة فليس هو فى الصحاح لكن هو مما رواه العلماء وتنازع الناس فى صحته فنقل عن البخارى وإبراهيم الحربى وطائفه من أهل العلم بالحدیث أنهم طعنوا فيه.

حدیث (من كنت مولاة فعلى مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند و مردم در صحت آن اختلاف دارند. از بخاری، ابراهیم حربی و عده ای از اهل حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف نموده اند... (۱).

### نقد و بررسی:

ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را صحیح دانسته و خوشبختانه فردی وجود ندارد که در این حدیث اختلاف کرده باشد، و اگر کسی منکر آن بود، ابن تیمیه نام او را ذکر می کرد.

متأسفانه ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت علیه السلام به خصوص حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده، آن قدر تندروی کرده که ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی امت است، تصریح کرده وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است،

بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۲) در حقیقت ابن تیمیه به خاطر دشمنی با شیعه و اهل بیت علیه السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضائل و مقامات اهل بیت علیه السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام بر آمده است.

ص: ۱۰۴

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

۲- آلبنانی، محمد ناصر، سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۱۷۵۰.

اشاره

علماء زیادی از اهل تسنن بر صحت حدیث «غدیر» اعتراف کرده اند که به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

**الف) علامه شمس الدین الجزری الشافعی (متوفای ۸۳۳ هـ -)**

شمس الدین جزری که کتاب مستقلی درباره فضائل امیرمؤمنان علیه السلام نوشته، درباره حدیث غدیر می گوید:

هذا حدیث حسن من هذا الوجه، صحیح من وجوه کثیره تواتر عن امیرالمؤمنین علی، وهو متواتر أيضاً عن النبی صلی الله علیه وآله رواه الجم الغفیر عن الجم الغفیر، ولا عبره بمن حاول تضعیفه من لا اطلاع له فی هذا العلم.

وی پس از نقل حدیث «غدیر» می گوید:

این حدیث از این جهت حسن و از جهات زیادی صحیح و از جهت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله متواتر است، گروه های زیادی از گروه های دیگری آن را روایت کرده اند، سخن کسانی که بدون آگاهی از دانش حدیث آن را ضعیف دانسته اند ارزشی ندارد و نباید به آن اعتنا کرد. (۱)

**ب) سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ هـ -)**

سبط ابن جوزی، نوه دختری ابوالفرج بن جوزی، از بزرگان قرن هفتم اهل تسنن در «تذکره الخواص» درباره حدیث «غدیر» می گوید:

اتفق علماء السیر علی أنّ قصّه الغدیر کانت بعد رجوع النبی صلی الله علیه وآله من

ص: ۱۰۵

---

۱- جزری الشافعی، محمد، أسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن أبی طالب علیه السلام، ص ۴۸.

حجّه الوداع فى الثامن عشر من ذى الحجّه جمع الصحابه وكانوا مائه وعشرون ألفاً وقال: (من كنت مولاه فعلى مولاه) الحديث، نص صلى الله عليه وآله على ذلك بصريح العبارة دون التلويح والاشارة.

دانشمندان متخصص در تاريخ اسلام اتفاق دارند كه: قصه غدیر بعد از بازگشت رسول خداصلی الله علیه وآله از حجّه الوداع در هجدهم ذی الحجّه اتفاق افتاد، اصحاب و یارانش را كه صد و بیست هزار نفر بودند جمع كرد به آنان فرمود: هر كس من او را مولا- و رهبرم؛ پس على مولا- و رهبر او است، در این روایت رسول خداصلی الله علیه وآله با صراحت و نه با کنایه و اشاره، على علیه السلام را پیشوا قرار داد. (۱)

### پ) علامه اسماعیل ابن محمد العجلونى الجراحى (متوفى ۱۱۶۲هـ-)

عجلونى نویسنده كتاب «كشف الخفاء» از دانشمندان مشهور سنی در قرن دوازدهم، درباره حدیث غدیر می گوید:

«من كنت مولاه فعلى مولاه» «رواه الطبرانى وأحمد والضياء فى المختاره عن زيد بن أرقم و على وثلاثين من الصحابه بلفظ اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فالحديث متواتر أو مشهور». حدیث: «من كنت مولاه فعلى مولاه» را طبرانى و احمد و ضياء در كتابش المختاره، از زيد بن ارقم و على علیه السلام و سى نفر از صحابه نقل کرده اند، پس حدیث، متواتر و مشهور است. (۲)

ص: ۱۰۶

---

۱- سبط بن الجوزى الحنفى، يوسف، تذكرة الخواص، ص ۳۷.

۲- العجلونى الجراحى، إسماعيل، كشف الخفاء ومزيل الإلباس عما اشتهر من الأحاديث على السنة الناس، ج ۲، ص ۳۶۱، رقم

## ت) محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای ۱۱۸۲هـ-)

ت) محمد بن اسماعیل صنعانی (۱) (متوفای ۱۱۸۲هـ-)

صنعانی، نویسنده کتاب معتبر «سبل السلام» درباره حدیث غدیر می گوید:

حدیث من كنت مولاہ فهذا علی مولاہ أخرجه جماعه من أئمة الحدیث منهم أحمد والحاكم من حدیث ابن عباس وابن أبي شیبہ وأحمد من حدیث ابن عباس عن بریده و أحمد و ابن ماجه عن البراء و... و قد عدہ أئمة من المتواتر.

گروهی از بزرگان و پیشوایان در دانش حدیث؛ مانند:

احمد حنبل و حاکم نیشابوری و ابن ابی شیبہ و ابن ماجه، حدیث: من كنت مولاہ... را با سند روایت کرده اند.

برخی از پیشوایان آن را از احادیث متواتر شمرده اند. (۲)(۳)

## ث) محمد بن جعفر الکتانی (متوفای ۱۳۴۵هـ-)

وی که از مشاهیر قرن چهاردهم است، درباره حدیث غدیر می گوید:

وفی روایه لأحمد أنه سمعه من النبی صلی الله علیه وآله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أيام خلافته وممن صرح بتواتره أيضا المناوی فی التیسیر نقلا عن السیوطی وشارح المواهب اللدنیة وفی الصفوة للمناوی.

در نقل احمد آمده است که سی نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام شهادت دادند که حدیث غدیر را از زبان پیامبر شنیده اند، و از

ص: ۱۰۷

---

۱- اسماعیل باشا بغدادی (متوفای ۱۳۳۹هـ-) در هدیة العارفین می نویسد: «السید محمد بدرالدین ابن المتوکل علی الله اسماعیل بن صلاح الامیر الکحلانی ثم صنعانی رئیس العلماء والخطیب بها هو من اصحاب الحدیث والاجتهاد؛ او رئیس علما و خطیب آنها و از اصحاب حدیث و اجتهاد بود».

۲- صنعانی، محمد بن اسماعیل الامیر، توضیح الأفكار لمعانی تنقیح الأنظار، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳- القنوجی، صدیق بن حسن، أبجد العلوم الوشی المرقوم فی بیان أحوال العلوم، ج ۲، ص ۶۶.



کسانی که تصریح به تواتر آن دارد، مناوی است که آن را از سیوطی و شارح «المواهب اللدنیة» نقل کرده است. (۱)

### ج) محمد ناصر البانی معاصر»

ج) محمد ناصر البانی (۲) «معاصر»

محمد ناصر البانی، محدث مشهور و معاصر وهابی که بیش از صد جلد کتاب نوشته، درباره حدیث غدیر می گوید:

وللحدیث طرق آخری کثیره جمع طائفه کبیره منها الهیثمی فی المجمع (۳) (۹/۱۰۳-۱۰۸) و قد ذکرت و خرجت ما تیسیر لی منها مما یقطع الواقف علیها بعد تحقیق الکلام علی أسانیدها بصحة الحدیث یقینا، و إلا فهی کثیره جدا، وقد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد، قال الحافظ ابن حجر: منها صحاح ومنها حسان.

و جمله القول أن حدیث الترجمة حدیث صحیح بشرطیه، بل الأول منه متواتر عنه صلی الله علیه وآله كما ظهر لمن تتبع أسانیده وطرقه، وما ذکرت منها کفایه.

برای حدیث غدیر سند های بسیاری ذکر شده است که افراد زیادی مانند

ص: ۱۰۸

۱- الکتانی، محمد بن جعفر أبو عبدالله، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- بن باز مفتی اسبق وهابیت حجاز می گوید: در عصر حاضر دانشمندی دانایان از شیخ ناصر البانی به علم حدیث در زیر آسمان سراغ ندارم.

۳- و نیز می نویسد: وسئل سماحته عن حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله: «ان الله یبعث لهذه الأمة علی رأس کل مائه سنه من یجدد لها دینها» فسئل من مجدد هذا القرن، فقال: الشیخ محمد ناصرالدین الألبانی هو مجدد هذا العصر فی ظنی والله أعلم. از بن باز درباره این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: در هر صد سال خداوند احیاگری برای دینش می فرستد، سؤال شد، که چه کسی اکنون مجدد دین است؟ گفت: به گمان من احیاگر سنت و دین در این زمان البانی است ولی خدا دانایان است.

هیثمی در کتابش «المجمع الاسناد» آن را ذکر کرده اند، و من آنچه آورده ام اندکی از آن است که هر کسی پس از آشنایی با اسناد آن یقین به صحت پیدا می کند. ابن عقده همه راه های نقل آن را در کتابی مستقل جمع کرده است و ابن حجر بنا بر بعضی از اسناد، آن را صحیح و بر بعضی از اسناد، حسن دانسته است.

خلاصه سخن آن که هر دو قسمت این روایت [من كنت مولاة فعلى مولاة؛ اللهم وال من والاه] صحیح هستند؛ بلکه قسمت اول آن به صورت متواتر از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است.<sup>(۱)</sup>

### ج) شعيب الأرنؤوط (معاصر)

شعيب الأرنؤوط، محقق مشهور و معاصر سنّی که کتاب های بسیاری از جمله «تهذيب الكمال»، «سير اعلام النبلاء»، «مسند احمد» و... را تحقیق و تصحیح کرده است، در تحقیق کتاب مسند احمد، در ذیل حدیث ۳۰۶۲ نکاتی را یادآور می شود و از جمله می گوید:

قوله «من كنت مولاة فعلى مولاة» لها شواهد كثيرة تبلغ حدّ التواتر.

فرمایش رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمودند: «من كنت مولاة فعلى مولاة»، شواهد بسیاری دارد که آن را به مرحله تواتر می رساند.<sup>(۲)</sup>،<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۰۹

۱- البانی، محمد ناصر، السلسلة الصحيحة، ج ۴، ص ۲۴۹.

۲- شیبانی، احمد، مسند أحمد بن حنبل، (الأحاديث مذيّلة بأحكام شعيب الأرنؤوط عليها) ج ۱، ص ۳۳۰، ذیل حدیث ۳۰۶۲.

۳- البانی، محمد ناصر، السلسلة الصحيحة، ج ۴، ص ۲۴۹.

بزرگان اهل تسنن در کتب معتبرشان، حدیث غدیر را نقل کرده اند که ما به ذکر عبارات برخی از آنها می پردازیم:

### الف) ترمذی از ابوظیفیل

حدثنا محمد بن بشار حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت ابا الطفيل يحدث عن ابي سريحة او زيد بن ارقم شكك شعبة عن النبي صلى الله عليه وآله قال: من كنت مولاة فعلي مولاة قال: ابو عيسى هذا حديث حسن صحيح وقد روى شعبة هذا الحديث عن ميمون ابن عبدالله عن زيد بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وآله و ابي سريحة هو حذيفة بن اسيد الغفاري صاحب النبي.

أبي سريحة و یا زید بن ارقم (تردید از شعبه است) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند: هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای او است. ابوعیسی می گوید: این حدیث حسن و صحیح است. شعبه این روایت را از میمون بن عبدالله از زید بن ارقم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. ابوسریحه همان حذیفه بن اسید غفاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۱)

محمد ناصر البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

اخرجه الترمذی وقال: حدیث حسن صحیح. قلت: واسناد صحیح علی شرط الشیخین.

ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: این روایت حسن و صحیح است.

ص: ۱۱۰

---

۱- ترمذی، محمد، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳، ح ۳۷۱۳، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.

من می گویم که سند آن با شرایطی که بخاری و مسلم برای صحت روایت قائل هستند، صحیح است. (۱)

### (ب) ابن ماجه فزونی از سعدبن ابی وقاص

حدثنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ ثنا مُوسَى بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ بِنِ سَابِطٍ وَهُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ قَدِمَ مُعَاوِيَةُ فِي بَعْضِ حَجَّاتِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَعْدٌ فَذَكَرُوا عَلِيًّا فَنَالَ مِنْهُ فَغَضِبَ سَعْدٌ وَقَالَ تَقُولُ هَذَا لِرَجُلٍ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مِنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيٌّْ مَوْلَاهُ وَسَمِعْتَهُ يَقُولُ أَنْتَ مِنْ مَنِيٍّ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا - أَنَّهُ لَا - نَبِيٌّ بَعْدِي وَسَمِعْتَهُ يَقُولُ لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ الْيَوْمَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

عبدالرحمن، معروف به ابن سابط، از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است که در یکی از سال های حج که معاویه به مکه رفته بود، سعدبن ابی وقاص به ملاقات او رفت. در این هنگام، حاضران برای خوشحال کردن معاویه، از حضرت علی علیه السلام بدگویی می کردند.

سعد از شنیدن نکوهش آنان خشمناک شد و گفت: چنین سخنان نابه جا و نابخردانه را درباره بزرگواری می گویند که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ». و شنیدم خطاب به حضرت علی علیه السلام، می فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

ص: ۱۱۱

و شنیدم که می فرمود: همانا پرچم جنگ را امروز به مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست می دارد. (۱)

محمد ناصر البانی نیز بعد از نقل روایت می گوید:

اخرجه ابن ماجه. قلت: و إسناده صحيح. (۲)

ابن ماجه آن را نقل نموده و من می گویم: سلسله سندش صحیح است.

### پ) ابن ماجه قزوینی از براء بن عازب

حدثنا عَلِيُّ بن مُحَمَّدٍ ثنا أَبُو الْحُسَيْنِ أَخْبَرَنِي حَمَّادُ بن سَلَمَةَ عن عَلِيِّ بن زَيْدِ بن جُدْعَانَ عن عَدِيِّ بن ثَابِتٍ عن الْبَرَاءِ بن عَازِبٍ قَالَ أَقْبَلْنَا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في حَجَّتِهِ التي حَيَّجَ فَنَزَلَ في بَعْضِ الطَّرِيقِ فَأَمَرَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ أَلَسْتُ أَوْلَى بِالمُؤْمِنِينَ من أَنْفُسِهِمْ قالوا بَلَى قال أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ من نَفْسِهِ قالوا بَلَى قال فَهَذَا وَلِيُّ من أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ من وَالَاهُ اللَّهُمَّ عَادِ من عَادَاهُ.

عدی بن ثابت از براء بن عازب نقل کرده است که در «حجه الوداع» که افتخار همراهی با رسول خداصلی الله علیه وآله را داشتیم، در بازگشت، در یکی از مسیرها دستور داد

برای نماز جمع شویم و در آنجا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالمُؤْمِنِينَ من أَنْفُسِهِمْ؟؛ آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنان از خود آنها؟» همگی تصدیق کرده و بله گفتند! باز فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ من نَفْسِهِ؟؛ آیا من نسبت به تک تک مؤمنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟» باز هم تصدیق کرده و بله گفتند. سپس اشاره به حضرت علی علیه السلام کرده و فرمود: «فهذا ولي من أنا مولاه»؛

ص: ۱۱۲

۱- ابن ماجه القزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، ح ۱۲۱.

۲- البانی، محمد ناصر، سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۲۴۹.

اکنون که مرا تصدیق کردید، بدانید که علی علیه السّلام به هر مؤمنی همان مقام اولویتی را دارد که من نسبت به آن مؤمن دارم.

سپس فرمود: پروردگارا! دوست علی علیه السّلام را دوست بدار، و دشمن او را دشمن بدار. (۱)

البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

این حدیث صحیح است. (۲)

### ت) ابن حجر عسقلانی از امیر مؤمنان علیه السّلام

وقال إسحاق: أخبرنا أبو عامر العقدي، عن كثير بن زيد، عن محمد بن [عمر] بن علي عن أبيه، عن علي قال: إن النبي صلى الله عليه وآله حضر الشجرة بخرم، ثم خرج أخذنا بيد علي قال: «ألستم تشهدون أن الله تبارك وتعالى ربكم؟» قالوا: بلى. قال صلى الله عليه وآله: «ألستم تشهدون أن الله ورسوله أولى بكم من أنفسكم وأن الله تعالى ورسوله أولياؤكم؟». فقالوا: بلى. قال: «فمن كان الله ورسوله مولاة فإن هذا مولاة، وقد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله تعالى، سببه بیدی، وسببه بأيديکم، واهل بیتی.

حضرت علی علیه السّلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله در زیر درختی در محل «خرم» قرار گرفته بود، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می دهید، خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود:

مگر نه این است که گواهی می دهید، خدا و رسول او از جان

ص: ۱۱۳

---

۱- ابن ماجه القزوينی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶، فَضْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

۲- البانی، محمد ناصر، صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱۱۳.

شما به شما سزاوارترند و خدا و رسول او مولای شمایند؟ گفتند: آری! فرمود: بنابراین، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، به راستی این شخص علی علیه السلام مولای اوست. اینک، در میان شما دو اثر ارزنده و گرانبها می گذارم که هرگاه به آنها تمسک کنید، هرگز در منجلا ب گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی، کتاب خداست که ریسمان استوار میان شما و خدا می باشد که یک طرف آن متصل به حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.

ابن حجر بعد از نقل این روایت می گوید:

(هذا إسناد صحيح)، وحديث غدیر خم قد أخرج النسائي من رواية أبي الطفيل عن زيد بن أرقم، وعلی وجماعه من الصحابه، وفي هذا زياده ليست هناك، وأصل الحديث أخرجه الترمذی أيضا.

سند این روایت صحیح است. حدیث غدیر خم را نسائی از طریق ابوظفیل از زید بن أرقم و نیز از علی علیه السلام و گروهی از صحابه نقل کرده است. در این روایت چیزهایی است که در آنها نیست. اصل حدیث را ترمذی نیز نقل کرده است. (۱)

### (ث) احمد بن حنبل از ریح بن الحرث

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن آدم ثنا حنث بن الحرث بن لقيط النخعي الأشجعي عن ریح بن الحرث قال جاء رهط إلى علي بالرحبه فقالوا السلام عليك يا مولانا قال كيف أكون مولاكم وأنتم قوم عرب قالوا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم يقول من كنت مولاة فان هذا

ص: ۱۱۴

---

۱- عسقلانی، أحمد، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة، ج ۱۶، ص ۱۴۲، ح ۳۹۴۳.

مَوْلَاهُ قَالَ رِيَّاحٌ فَلَمَّا مَضَوْا تَبِعْتُهُمْ فَسَأَلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالُوا نَفَرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ.

نخعی از ریاح بن حارث روایت کرده است که گروهی در رجب، حضور مبارک حضرت علی علیه السّلام شرفیاب شدند، سلام بر آن حضرت کرده گفتند: «السّلام علیک یا مولانا» حضرت علی علیه السّلام از آنان پرسید: چگونه من مولای شما هستم با آن که شما از گروه عرب می باشید؟ در پاسخ گفتند: به دلیل آن که در روز غدیر خم از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدیم که می فرمود:

من كنت مولاه فآن هذا مولاه.

هر کس من مولای اویم پس قطعاً این (علی) مولای اوست.

ریاح گوید: پس از آن که گروه مورد نظر از حضور مبارک مرخص شدند، دنبال آنان رفته و از کسانی پرسیدم که اینان از چه تیره ای هستند؟ گفتند: از مردم «انصار» هستند که در میان آنها ابویوب انصاری نیز وجود داشت. (۱)

البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

أخرجه أحمد والطبرانی من طريق حنش بن الحارث بن لقيط النخعي الأشجعي عن رياح بن الحارث. قلت: وهذا إسناد جيد رجاله ثقات. وقال الهيثمي:

رواه أحمد والطبرانی، ورجال أحمد ثقات.

این روایت را احمد و طبرانی از طریق حنش بن حارث بن لقيط از ریاح بن حارث نقل کرده اند. نظر من این است که سند این روایت نیکو و راویان آن ثقه هستند. و هیثمی گفته است که: احمد و طبرانی آن را نقل کرده اند و راویان مسند احمد ثقه هستند. (۲)

ص: ۱۱۵

۱- شیبانی، أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۱۹، ح ۲۳۶۰.

۲- البانی، محمد ناصر، السلسله الصحيحه، ج ۴، ص ۲۴۹.



حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثنا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَأَبُو نُعَيْمٍ الْمَغْنَمِيُّ قَالَا ثنا فِطْرٌ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ جَمَعَ عَلَى النَّاسِ فِي الرَّحْبَةِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَنْشُدُوا اللَّهَ كُلَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُجْمٍ مَا سَمِعَ لَمَّا قَامَ فَقَامَ ثَلَاثُونَ مِنَ النَّاسِ وَقَالَ أَبُو نُعَيْمٍ فَقَامَ نَاسٌ كَثِيرٌ فَشَهِدُوا حِينَ أَخَذَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ لِلنَّاسِ أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَآلَاهُ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ قَالَ فَخَرَجْتُ وَكَأَنَّ فِي نَفْسِي شَيْئًا فَلَقِيْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَمَا تُنْكِرُ قَدْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ.

فطر بن خلیفه از ابوطیفیل نقل کرده است حضرت علی علیه السلام مردم را در رحبه گرد آورد و فرمود: سوگند می دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را به خاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، از جای برخیزد. سی تن از مردم برای اقامه ی شهادت بر پای خاستند. ابو نعیم، گفته است که گروه بسیاری قیام کردند و اعلام کردند آن هنگام حاضر بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به دست مبارک خود گرفت و خطاب به مردم فرمود: آیا می دانید که من سزاوارتر به مؤمنان از خود آنها می باشم؟ همگی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کردند و به همین دلیل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه فهذا مولاه» و اضافه کرد: پروردگارا! دوست علی علیه السلام را دوست بدار، و دشمن علی علیه السلام را دشمن بدار.

ابوطیفیل گفت: از میان جمع در حالی بیرون رفتم که در خودم احساس ناراحتی می کردم و در بازگشت از اجتماع مردم، به دیدار زید بن ارقم

رفتم و به او گفتم: از علی علیه السلام چنین و چنان شنیدم و ناراحت شدم! زید گفت: آنچه را که شنیدی انکار مکن! زیرا آنچه را که شنیده ای من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام!<sup>(۱)</sup>

البانی بعد از نقل این روایت می گوید:

أخرجه أحمد (۴ / ۳۷۰) وابن حبان في «صحيحه» (۲۲۰۵ - موارد الظمان) وابن أبي عاصم (۱۳۶۷ و ۱۳۶۸) والطبرانی (۴۹۶۸) والضياء في «المختاره» (رقم - ۵۲۷ بتحقيق).

قلت: واسناده صحيح على شرط البخارى. وقال الهيثمى في «المجمع» (۹ / ۱۰۴): رواه أحمد و رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفه وهو ثقة.

این روایت را احمد در مسند، جلد ۴، صفحه ۳۷۰، ابن حبان در صحیحش، ابن ابی عاصم، طبرانی، و ضیاء در المختاره که خود آن را تحقیق کرده ام، نقل نموده اند.

نظر من این است که این روایت، طبق شرایطی که بخاری برای صحت حدیث قائل است، صحیح است. هیشمی در «مجمع الزوائد» گفته است که آن را احمد نقل کرده و راویان حدیث احمد، راویان «صحیح بخاری» هستند؛ غیر از فطر بن خلیفه که او نیز ثقة است.<sup>(۲)</sup>

#### ۴. تکذیب ذیل حدیث غدیر

#### اشاره

ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را نوعی دروغ پردازی می داند و این گونه می نویسد:

أن هذا اللفظ وهو قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من

ص: ۱۱۷

۱- شیبانی، أحمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۷۰، ح ۱۹۳۲۱.

۲- البانی، محمد ناصر، السلسله الصحیحه، ج ۴، ص ۲۴۹.

نصره واخذل من خذله كذب باتفاق أهل المعروفه بالحديث.

جمله (اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه وانصر من

نصره واخذل من خذله) از نظر تمام آگاهان حدیث دروغ است. (۱).

### نقد و بررسی:

ابن تیمیه در این باره ادعایی کرده، در حالی که بسیاری از بزرگان حدیث از اهل تسنن مثل احمد بن حنبل (۲)، نسائی (۳)، ابن ابی شیبیه (۴)، طبرانی (۵)، حاکم نیشابوری (۶) و ضیاء مقدسی (۷)، بزازی (۸)، ابن ابی عاصم (۹)، ابن ماجه (۱۰) و... آن را نقل کرده اند. آیا اینان از محدثین اهل تسنن نیستند که به پیامبر نسبت دروغ داده اند؟ به علاوه بزرگانی چون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل یا تصریح به صحت آن نموده اند.

ناصرالدین البانی هم حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده و در آخر می گوید:

شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف و گمان نموده که

ص: ۱۱۸

- 
- ۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۵.
  - ۲- شیبانی، احمد، مسند، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.
  - ۳- نسائی، احمد، سنن نسائی، ج ۵، صص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.
  - ۴- ابن شیبیه کوفی، ابوبکر، المصنف، ج ۶، صص ۳۶۶ و ۳۶۸.
  - ۵- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۱۹.
  - ۶- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.
  - ۷- ضیاء مقدسی، المختاره، ج ۲، ص ۱۰۵.
  - ۸- مسند بزازی، ج ۲، ص ۱۳۳ و ج ۳، ص ۳۵.
  - ۹- ابن ابی عاصم، السنه، ج ۲، ص ۵۶۶.
  - ۱۰- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.

دروغ است. این مبالغات او در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده؛ قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آنها دقت نظر کند. (۱)

ابن حجر نیز در «لسان المیزان» می گوید:

ابن تیمیه در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده؛ بسیار بر آنها حمله می کند. ولی در ردّیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال نوشتن کتابش به یاد نداشته رد نموده؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها به آنچه در سینه داشته اعتماد کرده و حال آن که انسان فراموشکار است. (۲)

## ۵. تکذیب حدیث «مؤاخاه»

### اشاره

راویان بسیاری نقل کرده اند که در روز مواخات و برادری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود قرار داد، اما ابن تیمیه می نویسد:

أما حدیث المؤاخاه، فباطل موضوع، فإنّ النبی صلی الله علیه و آله وسلم لم یؤاخ أحداً... (۳) حدیث المؤاخاه لعلی ومؤاخاه أبی بکر لعمر من الأكاذیب... (۴). النبی صلی الله علیه و آله وسلم لم یؤاخ علیاً ولا غیره، بل کل ما روی فی هذا فهو کذب؛ (۵) إنّ هذا الحدیث موضوع عند أهل الحدیث لایرتاب أحد من أهل المعرفه بالحدیث أنّه موضوع... (۶)

ص: ۱۱۹

۱- البانی، محمد ناصر، سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲- عسقلانی، احمد، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۲.

۴- همان، ج ۵، ص ۷۱.

۵- همان، ج ۷، ص ۱۱۷.

۶- همان، ص ۳۶۰.

احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جعلی است. پیامبر با هیچ کس پیوند برادری نبسته و همچنین بین هیچ مهاجری با مهاجر دیگر و بین ابوبکر و عمر و بین هیچ انصاری با انصار دیگر، عقد اخوت نبسته است.

### نقد و بررسی:

با مراجعه به کتاب های اهل تسنن به بی اساس بودن ادعای ابن تیمیه پی می بریم. ترمذی (۱)، نسائی (۲)، ابن عساکر (۳)، احمد بن حنبل (۴)، حاکم نیشابوری (۵)، و متقی هندی (۶) به عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اشاره کرده اند. ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل دادن به این احادیث تنها بوده است.

چگونه ممکن است این حدیث را دروغ دانست و بزرگان اهل تسنن را که در کتاب های روایی خود آن را ثبت کرده اند؛ به نقل حدیث دروغ و جعلی متهم نمود، در حالی که این افراد نزد اهل تسنن از جلالت فوق العاده ای برخوردارند؟! همچنین برخی از بزرگان اهل تسنن در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده اند.

ابن حجر در «فتح الباری» می گوید:

ابن تیمیه گفته: تشریح مؤاخاه برای ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم

ص: ۱۲۰

- 
- ۱- ترمذی، الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۸.
  - ۲- نسائی، خصایص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳.
  - ۳- ابن عساکر، تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.
  - ۴- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.
  - ۵- حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۱۴.
  - ۶- هندی، علی، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

نسبت به هم است و این درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معنا ندارد. این توجیه وی در حقیقت ردّ یک نص است به قیاس. (۱)

زرقانی مالکی در «شرح المواهب اللدنیة» این گونه می نویسد:

همان طور که ابن عبدالبر و دیگران معتقدند؛ این عهد برادری دو بار انجام شده است (از جمله یک بار در مکه پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کنند) در آنجا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مهاجران را با یکدیگر برادر قرار دادند تا در غم و سرور یکدیگر شریک و در راه حق، استوار باشند. در آن واقعه ابوبکر را برادر عمر قرار داد و همین طور میان هر دو نفر برادری ایجاد کرد تا این که علی علیه السلام باقی ماند و او گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! میان تمام اصحاب برادری ایجاد کردی، چه کسی برادر من است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أنا أخوك»؛ «من برادر تو هستم!»

احادیث بی شماری درباره برادری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با علی علیه السلام وارد شده است که ترمذی پس از نقل آن می گوید:

این حدیث، حدیث حسن است. همچنین حاکم نیشابوری این حدیث را نقل کرده و به صحّت آن حکم نموده است.

از پسر خلیفه دوم نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

أما ترضی ان أكون أخاك.

آیا خشنود نمی شوی که من برادر تو باشم؟

علی علیه السلام عرض کرد: چرا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

أنت أخي في الدنيا والآخرة.

ص: ۱۲۱

---

۱- عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷.

تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.

زرقانی می افزاید:

ابن تیمیه برادری بین مهاجران را انکار کرده و می گوید که میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و علی علیه السّلام هیچ عهد برادری رخ نداده است. او گمان می کند که این حدیث از احادیث دروغ است، اما حافظ ابن حجر عسقلانی سخن ابن تیمیه را رد کرده و گفته است که به قیاس این حدیث را نپذیرفته است. (۱)

طبرانی از أسماء بنت عمیس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند: «أَتَمَّ أَخِي؟؛ برادرم کجاست؟» هیشمی در «مجمع الزوائد» می گوید:

رجالہ رجال الصّحیح. (۲)

رجال آن، رجال صحیحی هستند.

ابن اثیر می گوید:

أخو رسول الله صلی الله علیه وآله وصهره علی ابنته... وآخاه رسول الله صلی الله علیه وآله مرّتين، فَإِنَّ رسول الله صلی الله علیه وآله أَخِي بين المهاجرين ثم أَخِي بين المهاجرين والأنصار بعد الهجرة وقال لعلی فی كلّ واحد منهما: أنت أَخِي فی الدنيا والآخرة. (۳)

علی علیه السّلام برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله و داماد او است و دوبار رسول خدا صلی الله علیه وآله او را به برادری برگزید، چون ایشان یک بار میان مهاجران و بعد از هجرت

ص: ۱۲۲

---

۱- قسطلانی، شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.

۳- ابن اثیر، علی، اسد الغابة، ج ۴، ص ۹۱.

بین مهاجرین و انصار ایجاد برادری کرد و در هر یک از این دوبار، به علی علیه السّلام فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

ابن حجر عسقلانی نیز می گوید:

لَمَّا أَخَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ قَالَ لَهُ أَنْتَ أَخِي. (۱)

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحابش ایجاد برادری کرد، به علی علیه السّلام فرمود: تو برادر من هستی.

## ۶. تضعیف حدیث «عمار»

### اشاره

به صورت متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمودند:

تقتل عمار الفئه الباغیه.

عمار را گروه ظالم خواهند کشت.

ابن تیمیه در تضعیف این حدیث می نویسد:

فَهَهُنَا لِلنَّاسِ اقْوَالٌ مِنْهُمْ مِنْ قَدَحٍ فِي حَدِيثِ عَمَّارٍ. (۲)

در اینجا برای مردم اقوالی است، از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اشکال وارد کرده است.

در جایی دیگر می گوید: «فبعضهم ضعفه؛ برخی از افراد آن را تضعیف نمودند».

### نقد و بررسی:

چرا ابن تیمیه نام کسانی که این حدیث را تضعیف کرده اند ذکر نکرده است؟ این حدیث که ثابت و متواتر است، ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند. ابن تیمیه

ص: ۱۲۳

۱- عسقلانی، احمد، الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۷.

۲- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۸.



به تبع تضعیف این حدیث به جنگ های حضرت علی علیه السّلام نیز اعتراض نموده است، در حالی که علمای اهل تسنن برخلاف آن معتقدند؛ از جمله:

الف) ابن حجر در شرح صحیح بخاری می نویسد: در این حدیث نشانه ای از نشانه های نبوت و فضیلتی آشکار برای علی علیه السّلام و عمار است، و نیز ردّی بر افراد ناصبی که گمان کرده اند علی علیه السّلام در جنگ هایش بر حق نبوده. حدیث «عمار را گروه ظالم می کشد»، بر این دلالت دارد که علی علیه السّلام در آن جنگ ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه، عمار را به قتل رساندند. (۱)

ب) ابن کثیر در «البدایة والنهایة» می گوید:

این جریان کشته شدن عمار بن یاسر با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است که اهل شام او را کشتند، با کشتن او به خوبی سرّ سخن رسول خداصلی الله علیه وآله روشن و آشکار شد که فرموده بود: گروه سرکش او را خواهند کشت و روشن شد که علی علیه السّلام بر حق و معاویه سرکش و یاغی است. (۲)

پ) نووی در شرح «صحیح مسلم» گوید:

در همه این جنگ ها علی بر حق بود، این مذهب اهل تسنن است. (۳)

ت) ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

ما تردید نداریم که علی علیه السّلام از کسانی که با آنها جنگید برتر بود و او به حق سزاوارتر بود. (۴)

ص: ۱۲۴

---

۱- ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۵ و ۸۶.

۲- ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ۲۸۸.

۴- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، صص ۳۷ و ۲۱۰.

اشاره

ابن تیمیه در ردّ حدیث ولایت این گونه می نویسد:

ومثل قوله: «انت ولی کل مؤمن بعدی» فان هذا موضوع یاتفاق اهل المعرفه بالحدیث.

حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السّلام (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی)، از نظر تمام آگاهان حدیث، جعلی و دروغ است. (۱)

همچنین در ضعف حدیث مزبور می گوید:

وكذلك قوله: «هو ولی كل مؤمن بعدی» كذب علی رسول الله.

و همچنین است گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (او (علی) سرپرست هر مؤمنی بعد از من است)، این دروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. (۲)

نقد و بررسی:

این حدیث را ترمذی در «سنن» (۳)، نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و «فضائل الصحابه» نقل کرده اند. (۴)

ابن حبان آن را در «صحیح» خود نقل و تصحیح نموده است. (۵) حاکم نیشابوری بعد از نقل آن می گوید:

این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است، گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. (۶)

ص: ۱۲۵

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ترمذی، محمد، سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب علی بن ابی طالب علیه السّلام.

۴- نسائی، خصایص امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ۷۸، شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵.

۵- ابن حبان، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲.

۶- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

ابن حجر نیز در «الاصابة» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید:

سند آن قوی است. (۱)

ناصرالدین البانی این حدیث را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» (حدیث شماره ۲۲۲۳) نقل و تصحیح سند نموده است. وی بعد از نقل برخی سندها می گوید:

این که شیخ الاسلام، ابن تیمیه، جرأت انکار و تکذیب این حدیث را در منهاج السنه (۲) داشته، جای تعجب بسیار است. من علتی برای این تکذیب نمی بینم جز آن که بگویم او در ردّ شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه داشته است، خداوند از گناه ما و او بگذرد. (۳)

سیوطی در کتاب «القول الجلی فی مناقب علی»، تصحیح این حدیث را از ابن ابی شیبّه نقل کرده است. (۴)

## ۸. تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

### اشاره

یکی از احادیثی که از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و در منزلت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، ذکر شده است، حدیث ردّ شمس است.

اما ابن تیمیه آن را تکذیب می کند و می گوید:

وحدیث رد الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوي والقاضي عياض وغيرهما، وعدوا ذلك من معجزات النبي ولكن المحققون من اهل العلم

ص: ۱۲۶

۱- ابن حجر، الاصابة، ج ۲، ص ۵۰۹.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳.

۴- سیوطی احمد، القول الجلی، ص ۶۰.

والمعرفة بالحديث يعلمون ان هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن جوزي في كتابه الموضوعات.

حديث ردّ الشمس را عده ای همچون طحاوی، قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده و آن را از معجزات پیامبر دانسته اند؛ ولی اهل حدیث می دانند این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» ذکر کرده است. (۱)

### نقد و بررسی:

حدیث مزبور را برخی از افراد که مورد اعتماد اهل تسنن هستند، تصحیح کرده اند.

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید:

طحاوی و طبرانی در «المعجم الکبیر» و حاکم و بیهقی در «الدلائل» از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر زانوی علی علیه السّلام خوابیده بود، نماز عصر علی علیه السّلام فوت شد. حضرت دعا کرد، خورشید برگشت تا این که علی علیه السّلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب کرد. ابن جوزی به خطا این حدیث را در الموضوعات ذکر کرده است. ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب رد بر روافض آن را جعلی دانسته و خدا داناتر است. (۲)، (۳)

ص: ۱۲۷

- ۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۶.
- ۲- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۶، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.
- ۳- افراد بسیاری از علما و حفاظ اهل تسنن این حدیث را نقل نموده و آن را تصحیح یا تحسین کرده اند از جمله: ۱. حافظ أبو الحسن عثمان بن أبی شیبّه عبسی کوفی: المتوفی (۲۳۹)، آن را سنن خودش نقل نموده است. ۲. حافظ أبو جعفر أحمد بن صالح مصری: متوفی (۲۴۸)، بخاری در صحیحش و در مجموعه نظراتش، او را ثقه دانسته است. ۳. محمد بن حسین ازدی: متوفی (۲۷۷)، آن در کتابش که در مناقب علی علیه السّلام است آورده و آن را صحیح دانسته است، همانگونه که ابن ندیم و کورانی و دیگران آمده اند. (به لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۸۵، شماره ۷۲۵ مراجعه شود) ۴. حافظ أبو بشر محمد بن أحمد دولابی: متوفی (۳۱)، در کتابش به نام الذریه الطاهره، ص ۱۲۹، حدیث ۱۵۶ آن را آورده است. ۵. حافظ أبو جعفر أحمد بن محمد طحاوی: متوفی (۳۲۱)، در مشکل الآثار ج ۲، ص ۱۱؛ آن را با دو عبارت آورده و گفته است: این دو حدیث ثابت شده هستند و روایاتشان ثقه هستند. ۶. حافظ أبو جعفر محمد بن عمرو عقیلی: متوفی (۳۲۲) در الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۲۷ رقم ۱۳۲۸. ۷. حافظ أبو القاسم طبرانی: متوفی (۳۶) در المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۳۸۲، آن را آورده و گفته است: قطعاً آن حدیث جنس است. ۸. حاکم أبو حفص عمر بن أحمد الشهیر بن شاهین: متوفی (۳۸۵)، آن حدیث را در مسند کبیرش آورده است. ۹. حاکم أبو عبدالله النیسابوری: متوفی (۵۰۴) آن را در تاریخ نیشابور در شرح حال عبدالله بن حامد فقه واعظ آورده است. ۱۰. حافظ ابن مردویه أصبهانی: متوفی (۴۱۶)، آن را در المناقب با سلسله سندش از ابی هریره نقل نموده است. ۱۱. أبو إسحاق ثعلبی: متوفی (۴۲۷، ۴۳۷) آن را در تفسیرش و همچنین در قصص الانبیاء که موسوم به عرائس المجالس است در صفحه ۲۴۹ آورده است. ۱۲. فقیه أبو الحسن علی بن حبیب بصری بغدادی شافعی شهیر بالماوردی: متوفی (۴۵). ۱۳. حافظ

أبو بكر بیهقی: متوفی (۴۵۸) آن را در الدلائل نقل نموده همان گونه که در فیض القدر، تألیف مناوی، جلد ۵، صفحه ۴۴ وجود دارد. ۱۴. حافظ خطیب بغدادی: متوفی (۴۶۳) آن را در تلخیص المتشابه، ج ۱، ص ۲۲۵، شماره ۳۵۳ و در کتاب الاربعین آورده است. ۱۵. حافظ أبوزکریا أصبهانی الشهیر ابن منده: متوفی (۵۱۲) آن را در کتابش المعرفة آورده است. ۱۶. حافظ قاضی عیاض أبو الفضل مالکی أندلسی امام وقته: متوفی (۵۴۴)، آن را در کتابش به نام الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۵۴۸، نقل نموده و صحیح دانسته است. ۱۷. أخطب الخطباء خوارزمی، (متوفی ۵۶۸) آن را در مناقب، ص ۶۳، ح ۱۳ آورده است. ۱۸. حافظ أبو الفتح نطنزی، آن را در الخصائص العلویة آورده است. ۱۹. أبو مظفر یوسف قرأوغلی حنفی، (متوفی ۶۵۴) آن را در تذکره الخواص، ص ۴۹ نقل نموده است. ۲۰. حافظ أبو عبد الله محمد بن یوسف کنجی شافعی، (متوفی ۶۵۸)، این حدیث را در کتابش کفایه الطالب در فصل مربوط به حدیث رد الشمس آورده است. ۲۱. أبو عبد الله شمس الدین محمد بن أحمد أنصاری أندلسی، (متوفی ۶۷۱) در التذکره بأحوال الموتی وأمور الآخرة، ص ۱۴ گفته است: خدای تعالی خورشید را برای پیامبرش بعد از غروبش برگرداند تا علی علیه السّلام نماز خواند. طحاوی آن را ذکر کرده و ثقه است: آن حدیث ثابت شده ای است، بنابراین اگر برگشت خورشید، فایده ای نداشته و وقت (نماز) تجدید نشود، هرگز آن را برای پیامبر بر نمی گرداند. ۲۲. شیخ الإسلام حمّوی (متوفی ۷۲۲)، آن را در فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۳، باب ۳۷، ح ۱۴۶ آورده است. ۲۳. حافظ ولی الدین أبوزرعه عراقی (متوفی ۸۲۶)، آن را در طرح التّریب، از طریق طبرانی در معجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۴۵، حدیث ۳۸۲ آورده و گفته است: حسن است. ۲۴. امام أبوریع سلیمان سبتی الشهیر بابن سبع: آن را در کتابش، شفاء الصدور آورده و صحیح دانسته است. ۲۵. حافظ ابن حجر-سقلانی (متوفی ۸۵۲)، آن را در فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۲ آورده و گفته است: طحاوی و طبرانی در الکبیر و حاکم و بیهقی در الدلائل از اسماء بنت عمیس نقل نموده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که بر زانوی علی علیه السّلام خوابید و نماز عصر علی علیه السّلام، فوت گردید، دعا نمودند، پس خورشید برگشت تا علی علیه السّلام نماز خواند. سپس غروب نمود. و این مطلبی آشکار در معجزه است و به تحقیق ابن جوزی به واسطه ایراد نمودنش بر این حدیث در «الموضوعات» خطا نموده است. همچنین ابن تیمیه در کتاب الرد علی الروافض در گمانی که به جعل این حدیث داشته است، و خدا داناتر است. ۲۶. امام عینی حنفی (متوفی ۸۵۵) در عمده القاری، شرح صحیح بخاری، ج ۱۵، ص ۴۳ گفته است: چنین قضیه ای درباره امام علی علیه السّلام اتفاق افتاده است، حاکم آن را از اسماء بنت عمیس نقل نموده و حدیث را آورده و سپس می گوید: طحاوی آن را در مشکل الآثار آورده است. سپس کلام احمد بن صالح مذکور را متذکر می شود و می گوید: این حدیثی است که سلسله سندش متصل و روایانش ثقه هستند و حال آنکه اعلال بن جوزی این حدیث را رد می نماید. ۲۷. حافظ سیوطی (متوفی ۹۱۱) آن را در جمع الجوامع نقل نموده است. ۲۸. نورالدین سمهودی شافعی (متوفی ۹۱۱). ۲۹. حافظ أبو العباس قسطلانی (متوفی ۹۲۳) آن را در المواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۵۲۸، از طریق طحاوی و قاضی عیاض و ابن منده و ابن شاهین و طبرانی و ابی زرعه از حدیث اسماء بنت عمیس و از طریق ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده است. ۳۰. حافظ ابن دبیع (متوفی ۹۴۴) در تمییز الطیب من الخبیث، ص ۹۶، ح ۶۳۳، آن را نقل نموده و تضعیف احمد و ابن جوزی در مورد این روایت را متذکر شده است، سپس با تصحیح طحاوی و صاحب شفاء، ضعف آن را جبران نموده است. سپس می گوید: آن را ابن منده و ابن شاهین و دیگران از حدیث اسماء بنت عمیس و غیر آن نقل نموده است. ۳۱. سید عبدالرحیم بن عبدالرحمن عبّاسی (متوفی ۹۶۳). ۳۲. حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۴) آن را در الصواعق المحرقة، ص ۱۲۸، کرامت بزرگی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام شمرده و می گوید: حدیثی که ابن جوزی آن را رد نموده، طحاوی و قاضی در الشفاء آن را صحیح دانسته و شیخ الاسلام ابو رعه آن را حسن دانسته و دیگران

از او تبعیت نموده اند و جمعی که آن را جعلی دانسته اند رد نموده اند. ۳۳. ملا علی قاری (متوفی ۱۴۱) در المرقاة شرح المشکاة، ج ۴، ص ۲۸۷ می گوید: اما رد الشمس به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از اسما روایت شده است. ۳۴. نورالدین حلبی شافعی (متوفی ۴۴۱). ۳۵. شهاب الدین خفاجی حنفی (متوفی ۶۹۱) در شرح الشفا، ج ۳، ص ۱۱، می گوید: طبرانی آن را با سندهای متفاوت نقل نموده است. راویان آن اکثر ثقه هستند. ۳۶. ابوالعرفان شیخ برهان الدین ابراهیم بن حسن بن شهاب الدین کردی کورانی ثم المذنی (متوفی ۲۱۱). در کتابش الامم الايقاظ الهمم، ص ۶۳، از الذریة الطاهرة؛ تألیف حافظ اَبی بشر دولابی، ص ۱۲۹، ح ۱۵۶ آورده است. ۳۷. ابوعبدالله زرقانی مالکی، (متوفی ۱۱۲۲) آن را در شرح المواهب، ج ۵، صص ۱۱۳-۱۱۸، تصحیح نموده و می گوید: ابن جوزی در اینکه آن را از احادیث جعلی شمرده، خطا نموده است. و در رد بر ابن تیمیه کوشش زیادی نموده و می گوید: از چیزهای بسیار عجیب، این کلام ابن تیمیه است. ۳۸. شمس الدین حنفی شافعی (متوفی ۱۱۸۱). ۳۹. میرزا محمد بدخشی در نزل الابرار، ص ۷۹، می گوید: حدیثی است که به صحیح بودن آن عده ای از بزرگان حافظ، مانند طحاوی، قاضی عیاض و دیگران تصریح نموده اند. و طحاوی می گوید: این حدیث ثابت شده است و راویانش ثقه هستند. ۴۰. شیخ محمد صبان (متوفی ۶۱۲) آن را در إسعاف الراغبین، ص ۶۲ از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و در صفحه ۱۶۲، از کرامات امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است و حدیث را ذکر نموده است. ۴۱. شیخ محمد امین بن عمر الشهیر ببن عابدین دمشقی امام حنفیه فی عصره (متوفی ۱۲۵۲). ۴۲. سید احمد زینی دحلان شافعی (متوفی ۴۱۳). ۴۳. سید محمد مؤمن شبلنجی در نور الابصار، ص ۶۳، آن را از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله، شمرده است.









رسول خداصلی الله علیه وآله به همه صحابه ای که همسایه مسجد بودند و درب خانه شان به داخل مسجد

۱. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال ۱۳۵۲.

۲. -----، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال ۱۴۰۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

۱. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال ۱۳۵۲.

۲. -----، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال ۱۴۰۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

۱. قاهره، انتشارات قدسی، بی چا، سال ۱۳۵۲.

۲. -----، مجمع الزوائد، بیروت، انتشارات دارالریان التراث و دارالکتاب العربی، بی چا، سال ۱۴۰۷.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، انتشارات دارصدر، بی تا.

۹. جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

رسول خداصلی الله علیه وآله به همه صحابه ای که همسایه مسجد بودند و درب خانه شان به داخل مسجد باز می شد، دستور داد که درهای خانه خود را ببندند، و از این میان تنها به امیرمؤمنان علیه السّلام اجازه دادند که در خانه اش همچنان باز باشد. هدف رسول خداصلی الله علیه وآله از این کار، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود و از آنجایی که خداوند اهل کساء علیه السّلام را طبق آیه تطهیر از هرگونه رجس و پلیدی پاک گردانیده بود، فقط به امیرمؤمنان علیه السّلام اجازه داد که در خانه اش به داخل مسجد باز باشد.

این مطلب یکی از فضائل چشمگیر امیرمؤمنان علیه السّلام محسوب می شود و منزلت آن حضرت را در نزد خدا و رسولش ثابت می کند.

ابن تیمیه حدیث را انکار می کند و می نویسد:

و كذلك قوله وسد الأبواب كلها إلا باب علي فإن هذا مما وضعته الشيعة على طريق المقابلة... .

گفتار رسول خداصلی الله علیه وآله (تمام درها را ببندید، جز درب خانه علی علیه السلام) از جمله احادیثی است که شیعه برای مقابله با

عامه وضع کرده است. (۱)

**نقد و بررسی:**

**اشاره**

ابن حجر در ردّ نظر ابن جوزی «که ابن تیمیه از وی تبعیت کرده» در مورد این حدیث می گوید:

وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحه بمجرد التّوهم.

این کار، اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است. (۲)

ص: ۱۳۱

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۵، ص ۳۵؛ ابن تیمیه، احمد، الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

۲- ابن حجر عسقلانی، القول المسدد، ص ۲۶.

او بعد از ذکر طرق این حدیث در ادامه می نویسد:

فهذه الطرق المتظاهره من روايات الثقات تدل ان الحديث صحيح دلالة قويه... .

پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه، دلالت دارد بر اینکه این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است. (۱)

حافظ سیوطی نیز می گوید:

قول ابن جوزی فی هذا الحدیث انه باطل وانه موضوع، دعوی لم يستدل علیها الا بمخالفه الحدیث الذی فی الصحیحین، ولا ینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع الا عند عدم امکان الجمع. ولا یلزم من تعذر الجمع فی الحال انه لا یمکن بعد ذلك لأن فوق کل ذی علم علیم و طریق الورع فی مثل هذا أن لا یحکم علی الحدیث بالبطلان، بل یتوقف فیہ الی أن یتضح لغيره ما لم یتضح له. وهذا الحدیث من هذا الباب، هو حدیث صحیح مشهور له طرق متعدده کل طریق منها علی انفراد لا تقصر عن رتبه الحسن، ومجموعها مما یقطع بصحته علی طریقہ کثیر من اهل الحدیث. واما کونه معارضا لما فی الصحیحین فغير مسلم لیس بینهما معارضه.

گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که آن را باطل و جعلی دانسته، ادعایی بدون دلیل است جز این که می گوید این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده، اما سزاوار نیست انسان حدیثی را جعلی بداند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد و لازم نیست اگر الان بگوییم جمع کردن امکان ندارد بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا بالاتر از هر

ص: ۱۳۲

---

۱- ابن حجر عسقلانی، القول المسدد، ص ۳۱.

صاحب علمی دیگری است و در این موارد نباید حکم به بطلان کرد، بلکه باید توقف نمود تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است مشهور و صحیح و دارای طرق متعدد و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست و مجموع طرق آن می تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند و اما این ادعا را که حدیث مخالف حدیثی است که در صحیحین آمده را قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد. (۱)

روایت سد الأبواب از احادیث متواتر در کتاب های اهل تسنن است و روایت متواتر نیازی به بررسی سند ندارد؛ اما در عین حال ما به پنج روایت از مصادر اهل تسنن همراه با تصریح بزرگان شان بر صحت آن اشاره می کنیم:

### الف) روایت زید بن ارقم

احمد بن حنبل در «فضائل الصحابه» و «مسند» خود و نسائی در «خصائص علی علیه السلام» و سنن کبری و حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» و... می نویسند:

حدثنا عبدالله حدثني أبي ثنا محمد بن جعفر ثنا عوف عن ميمون أبي عبدالله عن زيد بن أرقم قال: كان لِنَفَرٍ من أَصْحَابِ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أبوابٌ شَارَعَهُ في المَسْجِدِ قال: فقال: يَوْمًا سَيُدَوَّاهِذِهِ الأبوابُ الا بَابَ عَلِيٍّ قال فَتَكَلَّمْ في ذلك الناس قال فَقَامَ رسول الله صلى الله عليه وآله فَحَمِدَ اللهَ تَعَالَى

ص: ۱۳۳

---

۱- سیوطی، عبدالرحمن، اللآلی، المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

وَأُتِنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعِيدُ فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ وَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئاً وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّي أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ.

زید بن ارقم گفته است: برای برخی از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله درهایی بود که به داخل مسجد باز می شد. روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد که تمام این درها؛ به جز در خانه علی علیه السّلام بسته شود. برخی از اصحاب اعتراض کردند، رسول خدا صلی الله علیه وآله خطبه ای خواند و پس از ستایش خدای تعالی فرمود: من دستور دادم که همه این درها به جز در خانه علی علیه السّلام بسته شود، برخی از شما اعتراض کردید، به خدا قسم! من در خانه کسی را نبسته و یا باز نگذاشته ام؛ بلکه به من (از جانب خداوند) چنین دستوری داده شده و اطاعت کرده ام. (۱)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل این روایت می گوید:

أخرجه أحمد والنسائي والحاكم ورجاله ثقات أحمد بن حنبل.

أحمد و نسائي و حاكم نيشابوري این روایت را نقل کرده اند و راویان آن رجال ثقه احمد بن حنبل هستند. (۲)

همچنین در جای دیگر می نویسد:

وقد أخرج النسائي في خصائص علي حديث سعد وأخرج فيه أيضا حديث زيد بن أرقم بإسناد صحيح.

ص: ۱۳۴

---

۱- شیبانی، أحمد، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۹۸۵؛ شیبانی، أحمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۹، ح ۱۹۳۰۶؛ النسائي، أحمد، خصائص امير مؤمنان علي بن أبي طالب عليه السّلام، ج ۱، ص ۵۹؛ النسائي، أحمد بن شعيب ابو عبد الرحمن، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۱۸.

۲- عسقلانی الشافعی، أحمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۵.

نسائی در کتاب «خصائص علی علیه السلام» روایت سعد و زیدبن أرقم را با سند های صحیح نقل کرده است. (۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. (۲)

### (ب) روایت ابن عباس

احمدبن حنبل در «فضائل الصحابه» و مسند خود و طبرانی در «المعجم الكبير» و... می نویسند:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن حماد ثنا أبو عوانة ثنا أبو بلج ثنا عمرو بن ميمون قال: إني لجالس إلي بن عباس إذا أتاه تميمه رهيط فقالوا يا ابن عباس أما ان تقوم معنا واما أن تخلوبنا من بين هؤلاء. قال: فقال ابن عباس: بل أنا أقوم معكم قال: وهو يومئذ صبيح قبل أن يعمى. قال: فابتدوا فتخددوا فلا ندرى ما قالوا. قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشر فضائل ليست لاحد غيره، وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وآله لأبعثن رجلاً لا يخزيه الله أبداً يجب الله ورَسُوله ويحبه الله ورسوله، قال: فاستشرف لها مستشرف. فقال: أين علي؟ فقالوا: هو في الرحي يطحن. قال: وما كان أحدكم ليطحن. قال: فجاء وهو أرمد لا يكاد ان يبصر. قال: فنفت في عينيه ثم هز الراية ثلاثاً فأعطاها إياه فجاء بصفيته بنت حبي. قال ابن عباس: ثم بعث رسول

ص: ۱۳۵

۱- همان، النكت علی ابن الصلاح، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲- نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۱.

الله صلى الله عليه وآله فلاناً بسوره التَّوْبَةِ فَبَعَثَ عَلِيًّا خَلْفَهُ فَأَخَذَهَا مِنْهُ وَقَالَ: لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِنْي وَأَنَا مِنْهُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِبَنِي عَمِّهِ أَيُّكُمْ يُوَالِيُنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ قَالَ: وَعَلَى مَعَهُ جَالِسٌ فَأَبْوَا فَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا أُوَالِيُكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. قَالَ: أَنْتَ وَلِيِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. قَالَ: فَتَرَكَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَقَالَ: أَيُّكُمْ يُوَالِيُنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَأَبْوَا. قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا أُوَالِيُكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَقَالَ أَنْتَ وَلِيِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. قَالَ: وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ خَدِيجَةَ قَالَ: وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. قَالَ: وَشَرَى عَلِيُّ نَفْسَهُ لَيْسَ ثَوْبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ نَامَ مَكَانَهُ. قَالَ: وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَزُمُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعَلَى نَائِمٌ. قَالَ: وَأَبُو بَكْرٍ يَحْسَبُ أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ قَالَ: فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: إِنْ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ انْطَلَقَ نَحْوَ بَيْتِ مَيْمُونٍ فَأَذْرِكُهُ. قَالَ: فَانْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ فَدَخَلَ مَعَهُ الْغَارَ. قَالَ: وَجَعَلَ عَلِيُّ يُرْمِي بِالْحِجَارَةِ كَمَا كَانَ يُرْمِي نَبِيَّ اللَّهِ وَهُوَ يَتَضَوَّرُ قَدْ لَفَّ رَأْسَهُ فِي الثَّوْبِ لَا يُخْرِجُهُ حَتَّى أَصْبَحَ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ رَأْسِهِ فَقَالُوا: إِنَّكَ لِلنَّبِيِّمُ كَمَا كَانَ صَاحِبِيكَ نَرَامِيهِ فَلَا يَتَضَوَّرُ وَأَنْتَ تَتَضَوَّرُ وَقَدْ اسْتَتَكْرْنَا ذَلِكَ. قَالَ: وَخَرَجَ بِالنَّاسِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: أَخْرِجْ مَعَكَ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ نَبِيُّ اللَّهِ: لَا فَبَكَى عَلِيُّ فَقَالَ لَهُ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي قَالَ: وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ وَلِيِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. وَقَالَ: سِيدُوا أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِ عَلِيٍّ فَقَالَ فَيَدْخُلُ الْمَسْجِدَ جُنْبًا وَهُوَ طَرِيقُهُ لَيْسَ لَهُ طَرِيقٌ غَيْرُهُ قَالَ: وَقَالَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَإِنْ مَوْلَاهُ عَلِيُّ.



عمرو بن میمون می گوید: با عبدالله بن عباس نشسته بودم، افرادی که در نه گروه بودند نزد او آمدند و گفتند: یا برخیز و با ما بیا و یا شما ما را با ابن عباس تنها بگذارید. این ماجرا زمانی بود که ابن عباس بینا بود و هنوز کور نشده بود. ابن عباس گفت: من با شما می آیم [آنان به گوشه ای رفتند و] با ابن عباس مشغول گفت و گو شدند، من دانستم چه می گویند. پس از مدتی عبدالله بن عباس در حالی که لباسش را تکان می داد تا غبارش فرو ریزد آمد و گفت: اف و تف بر آنان، به مردی دشنام می دهند و از او عیب جویی می کنند که ده ویژگی برای اوست؛

[یک]: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مردی را روانه میدان می کنم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، هرگز خدا او را خوار نمی کند». برخی سر کشیدند [و امید داشتند مَدّ نظر رسول خداصلی الله علیه وآله باشند] حضرت فرمود: «علی علیه السّلام کجاست؟» به ایشان گفته شد: در آسیاب، گندم آرد می کند، حضرت فرمود: «از شما کسی نیست آرد کند؟» پس علی علیه السّلام را فرا خواند، علی علیه السّلام به چشم درد مبتلا بود به گونه ای که نمی توانست ببیند، پس حضرت آب دهان در چشمان او مالید و پس از آن که سه بار پرچم را تکان داد آن را به علی علیه السّلام سپرد. علی علیه السّلام صفیه دختر حُی را به اسارت گرفت.

[دو]: رسول خداصلی الله علیه وآله ابابکر را برای ابلاغ سوره توبه فرستاد، سپس علی علیه السّلام را در پی او روانه کرد تا آن را از ابوبکر بگیرد و ابلاغ کند. پیامبر خداصلی الله علیه وآله در این باره فرمود: «این سوره را جز مردی که از من است و من از اویم نمی برد و ابلاغ نمی کند».

[سه]: رسول خداصلی الله علیه وآله به بنی هاشم فرمود: «کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهید بود؟» در آنجا علی علیه السّلام حاضر بود و گفت: «من

دوست و همراه شما در دنیا و آخرت خواهم بود». رسول خداصلی الله علیه و آله تأیید کرد و فرمود: «تو در دنیا و آخرت دوست و همراه من هستی».

[چهار]: علی علیه السلام نخستین کسی بود که پس از خدیجه علیها السلام اسلام آورد. (۱)

[پنج]: رسول خداصلی الله علیه و آله، حسن و حسین و علی و فاطمه علیه السلام را فراخواند و پارچه ای بر روی آنان انداخت و فرمود: «خدایا! اینان اهل بیت من هستند. از آنان رجس و پلیدی را ببر و از هر نوع آلودگی پاکشان کن».

[شش]: علی علیه السلام لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر تن کرد و به جای ایشان خوابید. مشرکان همان گونه که رسول خداصلی الله علیه و آله را ناسزا می گفتند، به ناسزاگویی پرداختند، به گمان اینکه وی پیامبر خداصلی الله علیه و آله است. ابوبکر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! علی علیه السلام به وی گفت: پیامبر به طرف چاه میمون رفته اند. ابوبکر راه چاه میمون را در پیش گرفت و با حضرت به درون غار رفت، مشرکان نیز همچنان به ناسزاگویی خود ادامه می دادند.

[هفت]: رسول خداصلی الله علیه و آله برای جنگ تبوک با اصحاب خود [از مدینه] بیرون رفتند، علی علیه السلام به حضرت عرض کرد: «آیا با شما بیایم؟» حضرت فرمود: «نه». علی علیه السلام گریست، پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو خشنود نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی جز آن که تو [برخلاف هارون] پیامبر نیستی؟»

[هشت]: رسول اکرم صلی الله علیه و آله سپس فرمود: «تو جانشین من - در میان مؤمنان - پس از من خواهی بود».

[نه]: رسول خداصلی الله علیه و آله تمام درهای مسجد جز درب خانه علی علیه السلام را بست.

ص: ۱۳۸

---

۱- براساس مدارک معتبر شیعه، حضرت علی علیه السلام از ابتدا به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ایمان داشتند و اولین کسی بودند که ایمانشان را اظهار نمودند.

راهی جز راه مسجد برای علی علیه السلام نبود، علی علیه السلام با آنکه جُنُب بود وارد مسجد می شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اختصاص داشت].

[ده]: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس من، ولی و پیشوای اویم، علی نیز ولی و پیشوای اوست. (۱)

و نسائی در سنن کبری می نویسد:

اخبرنی محمد بن وهب قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبه عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس وأبوبلج هو يحيى بن أبي سليمان قال أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بأبواب المسجد فَسُدَّتْ إلا باب علي عليه السلام.

یحیی بن ابی سلیمان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد که همه درها را ببندید؛ همه درها بسته شد؛ جز در خانه علی علیه السلام. (۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل این روایت می گوید:

عن ابن عباس قال أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بأبواب المسجد فَسُدَّتْ إلا باب علي وفي رواية وأمر بسد الأبواب غير باب علي فكان يدخل المسجد وهو جنب ليس له طريق غيره اخرجهما أحمد والنسائي ورجالهما ثقات.

از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که همه درها را ببندید، همه درها بسته شدند؛ جز در خانه علی علیه السلام، و در روایت دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که همه درها را ببندید، جز در خانه علی علیه السلام را، علی علیه السلام در حال جنابت وارد مسجد می شد و راه

ص: ۱۳۹

---

۱- شیبانی، احمد، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۸۵؛ شیبانی، احمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۵۳، ح ۳۰۶۲؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۹۸.

۲- نسائی، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۱۹، ح ۸۴۲۷.

دیگری (برای خروج از خانه) نداشت. احمد و نسائی این دو روایت را نقل کرده اند، راویان آنها مورد اعتماد هستند. (۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه بهذه السياقه.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم به این صورت نقل نکرده اند. (۲)، (۳)

حافظ ابوبکر هیشمی نیز بعد از این روایت می گوید:

رواه أحمد والطبرانی فی الكبير والأوسط باختصار ورجال أحمد رجال الصحيح غير أبي بلج الفزاري وهو ثقة.

این روایت را احمد و طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط به صورت خلاصه نقل کرده اند، راویان احمد همگی راویان صحیح بخاری هستند؛ غیر از ابی بلج فزاری که او نیز ثقة است. (۴)

### **(پ) روایت سعد بن ابی وقاص**

احمد بن حنبل در مسند خود می نویسد:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا حجاج ثنا فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن الرقيم الكناني قال خرجنا إلى المدينه زمن الجمل فلقينا

ص: ۱۴۰

۱- عسقلانی، احمد، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۵.

۲- نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۳.

۳- ذهبی صحیح، المستدرک علی الصحیحین و بذیلہ التلخیص، ج ۳، ص ۱۳۴، کتاب معرفه الصحابه، باب ذکر اسلام امیر المؤمنین علیه السلام.

۴- الهیشمی، علی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۲۰.

سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ بِهَا فَقَالَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ الشَّارِعَةِ فِي الْمَسْجِدِ وَتَرْكِ بَابِ عَلِيٍّ (١).

از عبدالله بن رقیم نقل شده است که گفت: در زمان جنگ جمل به سوی مدینه راهی شدیم، در راه با سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) روبه رو شدیم، سعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد همه درهایی که به داخل مسجد باز می شود را ببندند، و فقط در خانه علی علیه السلام را نبست.

هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

رواه أحمد وأبو يعلى والبخاري والأوسط وزاد قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وآله سددت أبوابنا كلها إلا باب علي قال ما أنا سددت أبوابكم ولكن الله سدها وإسناد أحمد حسن.

احمد، ابویعلی، بخاری، طبرانی در «معجم الاوسط» این روایت را نقل کرده اند. طبرانی نیز افزوده است که صحابه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چرا در خانه همه ما را بستی و در خانه علی علیه السلام را رها کردی؟ آن حضرت فرمود: من در خانه شما را نبسته ام؛ بلکه خداوند آنها را بسته است. سند روایت احمد بن حنبل «حسن» است. (٢)

جلال الدین سیوطی درباره این روایت می گوید:

وأخرج أحمد، والنسائي، وأبو يعلى، والبخاري، والأوسط بسند حسن عن سعد بن أبي وقاص قال: أمر رسول الله بسد الأبواب الشارعة في المسجد وترك باب علي فقالوا: يا رسول الله سددت أبوابنا كلها إلا

ص: ١٤١

---

١- شیبانی، احمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ١٧٥، ح ١٥١١.

٢- الهیثمی، علی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٩، ص ١١٤.

باب علی قال: ما أنا سددت أبوابکم ولكن الله سدها.

احمد، نسائی، ابویعلی، بزار و طبرانی در «معجم الأوسط» با سند «حسن» از سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد همه درهایی که به داخل مسجد باز می شوند را ببندند، فقط در خانه علی علیه السلام را نبست. صحابه گفتند: چرا در خانه همه ما را بستی و در خانه علی علیه السلام را رها کردی؟ آن حضرت فرمود: من در خانه شما را نبسته ام؛ بلکه خداوند آنها را بسته است. (۱)

ابن حجر عسقلانی می گوید:

حدیث سعد بن ابی وقاص قال أمرنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بسد الأبواب الشارعه فی المسجد وترک باب علی أخرجه أحمد والنسائی وإسناده قوی وفي رواية للطبرانی فی الأوسط رجالها ثقات.

حدیث سعد بن ابی وقاص را که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد همه درهای باز شده به مسجد را ببندیم و در خانه علی علیه السلام را نبست. احمد و نسائی با سند «قوی» نقل کرده اند و راویان روایتی که طبرانی در معجم الأوسط نقل کرده است، ثقه هستند. (۲)

و مبارکفوری می نویسد:

أخرج أحمد والنسائی بإسناد قوی عن سعد بن ابی وقاص قال أمرنا رسول الله صلی الله علیه و آله بسد الأبواب الشارعه فی المسجد وترک باب علی.

احمد و نسائی با سند قوی از سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند که گفت:

ص: ۱۴۲

---

۱- السیوطی، عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج ۲، ص ۱۵.

۲- عسقلانی الشافعی، أحمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۴.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به ما دستور داد که همه درهای باز شده به مسجد را ببندیم، فقط در خانه علی علیه السّلام را نیست. (۱)

### (ت) روایت عمر بن الخطاب

ابوجعفر طحاوی در شرح مشکل الآثار می نویسد:

کَمَا قَدْ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَرْزُوقٍ قَالَ حَدَّثَنَا رُوحُ بْنُ أَسْلَمَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ (۲) قَالَ حَدَّثَنَا سُهَيْلُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هَرِيرَةَ قَالَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خِصَالًا لِأَنْ تَكُونَ فِيَّ خِصْلَةً مِنْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْطِيَ حُمْرَ النَّعَمِ، قَالُوا: وَمَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: تَزَوَّجَ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَيِّكِنَاهُ الْمَسْجِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَحِلُّ لَهُ مَا فِيهِ يَحِلُّ لَهُ، وَالزَّايَةُ يَوْمَ خَيْبَرَ.

ابوهریره از عمر بن خطاب نقل کرده است که گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام ویژگی هایی دارد که اگر من یکی از آنها را داشتم برای من بهتر از آن بود که شتران سرخ مو داشته باشم. سؤال کردند: آن ویژگی ها کدامند؟ عمر گفت: ازدواج با دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ سکونت با رسول

ص: ۱۴۳

- ۱- المبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۱۱۲.
- ۲- قال أبو جعفر: وعبدالله بن جعفر الذي عاد إليه هذا الحديث إن يكن هو المخرمي فهو ممن يحمده في حديثه وإن يكن هو ابن نجيج أبو علي بن المديني فإن حديثه ليس كحديث عبدالله بن جعفر المخرمي ولكنه ليس بساقط قد حدث الناس عنه وأحد من حدث عنه ابنه وهو إمام أهل الحديث. عبدالله بن جعفری که در سند روایت است، اگر عبدالله بن جعفر مخرمی باشد، از کسانی است که در نقل روایت، ستایش شده است؛ ولی اگر عبد الله بن جعفر بن نجيج که همان علی بن مدینی است باشد، هر چند که ارزش حدیث او به اندازه حدیث عبدالله بن جعفر مخرمی نیست؛ ولی روایتش مردود نیست، مردم از او روایت نقل کرده اند که یکی از آنها پسر اوست که او پیشوای اهل حدیث است.

خداصلی الله علیه وآله در مسجد و حلال بودن هر آنچه که برای رسول خداصلی الله علیه وآله حلال است؛ و دادن پرچم به دست علی علیه السلام در روز خیبر. (۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. (۲)

### ث) روایت عبدالله بن عمر

عبدالرحمن نسائی در «خصائص علی علیه السلام» و «سنن الکبری» و طبرانی در «معجم الکبیر» می نویسند:

أخبرنا أحمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيدالله قال حدثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن العلاء بن عرار قال سألت ابن عمر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله عن علي عليه السلام وعثمان فقال أما علي فلا تسألني عنه وانظر إلى منزله من رسول الله صلى الله عليه وآله ليس في المسجد بيت غير بيته وأما عثمان

فإنه أذنب ذنبا عظيما يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه وغفر له وأذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه.

علاء بن عرار گفت: از عبدالله بن عمر در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله نظرش را درباره عثمان و علی علیه السلام سؤال کردم، گفت: درباره علی علیه السلام از من نپرس، فقط به این نگاه کن که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در مسجد منزل داد؛ در حالی که خانه ای غیر از خانه او در مسجد نبود؛ اما عثمان، او گناه بزرگی در جنگ احد انجام داد که خداوند آن را

ص: ۱۴۴

۱- طحاوی، أبوجعفر أحمد، شرح مشكل الآثار، ج ۹، ص ۱۸۲، ح ۳۵۵۱.

۲- حاکم النیشابوری، محمد بن عبدالله ابو عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۲.



بخشید؛ اما در میان شما گناه کوچک تر از آن را انجام داد؛ ولی شما او را نبخشیده و کشتید. (۱)

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می نویسد:

ورجاله رجال الصحيح الا العلاء وقد وثقه يحيى بن معين وغيره.

و رجال این روایت، رجال صحیح بخاری هستند به جز علاء که او را هم یحیی بن معین و دیگران توثیق نموده اند.

### اعتراف علمای اهل تسنن بر صحت و تواتر حدیث سد الابواب

روایت مزبور نه تنها از نظر سندی صحیح است؛ بلکه طبق تصریح بزرگان اهل تسنن، متواتر است. جلال الدین سیوطی، بعد از نقل طرق متعدد این روایت می نویسد:

فهذه أكثر من عشرين حديثاً في الأمر بسد الأبواب وبقية أحاديث آخر تركتها كراهة الاطالة فصل: قد ثبت بهذه الأحاديث الصحيحه بل المتواتره أنه صلى الله عليه وآله منع من فتح باب شارع إلى مسجد ولم يأذن في ذلك لأحد ولا لعمه العباس ولا لأبي بكر إلا لعلي لمكان ابنه رسول الله صلى الله عليه وآله منه.

اینها بیش از بیست روایتی بود که درباره دستور رسول خداصلی الله علیه وآله به بستن درها نقل شد، روایات دیگری نیز وجود دارد که من به خاطر این که کلام طولانی نشود، آن را، نقل نکرده ام.

با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می شود که رسول خداصلی الله علیه وآله از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، نهی کرده است و

ص: ۱۴۵

---

۱- نسائی، أحمد، خصائص امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۰۶، نسائی، أحمد، السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۸؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۳۸.

به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که درب خانه آنها به داخل مسجد باز باشد؛ غیر از علی علیه السلام. (۱)

بنابراین، انکار این روایت توسط ابن تیمیه در حقیقت انکار سنت قطعی و متواتر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همان گونه که علمای اهل تسنن تصریح کرده اند؛ اگر کسی روایت متواتری را انکار نماید، در حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده است و تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر است.

عبدالعزیز بخاری در «کشف الأسرار» و طاهرین صالح دمشقی در «توجیه النظر» می نویسند:

وتخطئه العلماء ليست بكفر بل هي بدعه وضلال بخلاف إنكار المتواتر فإنه يؤدي إلى تكذيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم إذ المتواتر بمنزلة المسموع منه وتكذيب الرسول كفر.

اشتباه دانستن سخن دانشمندان، کفر نیست؛ بلکه بدعت و گمراهی است، به خلاف انکار حدیث متواتر، چرا که نتیجه انکار آن، تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا روایت متواتر به منزله شنیدن از خود آن حضرت است و تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر است. (۲)

#### ۱۰. تکذیب حدیث «شهر علم»

#### اشاره

ابن تیمیه حدیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «انا مدینه العلم وعلی بابها» را

ص: ۱۴۶

---

۱- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج ۲، ص ۱۶.

۲- بخاری، عبدالعزیز، کشف الاسرار عن اصول فخر البزدوی، ج ۲، ص ۵۳۵؛ جزایری، طاهر، توحید النظر الی اصول الاثر، ج ۱، ص ۱۱۴.

جعلی می داند، و این گونه می نویسد:

وحدیث (انا مدینه العلم وعلی بابها) اضعف و اوهن، ولهذا انما يعد فی الموضوعات وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، و الکذب يعرف من نفس المتن.

حدیث (من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه آن است) ضعیف تر و سست تر است و در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه ترمذی آن را روایت کرده، ولی ابن جوزی آن را ذکر و بیان نموده است که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود. (۱)

### نقد و بررسی:

تمام دانشمندان اهل تسنن در کتاب هایشان آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حدیث مزبور را در شأن و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ما به ذکر اسامی آنها اکتفا می کنیم:

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی. ۲. یحیی بن معین.

۳. احمد بن حنبل. ۴. ترمذی.

۵. ابوبکر بزاز. ۶. محمد بن جریر طبری بزاز.

۷. طبرانی. ۸. ابوالشیخ.

۹. ابن سقا واسطی. ۱۰. ابن شاهین.

۱۱. حاکم نیشابوری. ۱۲. ابن مردویه.

۱۳. ابونعیم اصفهانی. ۱۴. ماوردی.

۱۵. خطیب بغدادی. ۱۶. ابن عبدالبر.

ص: ۱۴۷

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۵، ص ۳۱۳؛ ابن تیمیه، احمد، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

۱۷. سمعانی. ۱۸. ابن عساکر.

۱۹. ابن اثیر جزری. ۲۰. ابن نجار.

۲۱. جلال الدین سیوطی. ۲۲. قسطلانی.

۲۳. ابن حجر مکی. ۲۴. متقی هندی.

۲۵. ملاعلی قاری. ۲۶. مناوی.

۲۷. زرقانی. ۲۸. شاه ولی الله دهلوی.

همچنین عباراتی را مفسران و متکلمان اهل تسنن درباره حدیث مذکور نقل کرده اند که به اختصار ذکر می کنیم:

(الف) حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید:

قلت: حدیث علی علیه السّلام اخرجہ الترمذی والحاکم، و حدیث ابن عباس الحاکم والطبرانی، و حدیث جابر اخرجہ الحاکم...  
والحاصل انه ينتهي بطرقه الى درجه الحسن المحتج به، ولا يكون ضعيفاً فضلاً عن ان يكون موضوعاً...

حدیث علی علیه السّلام را ترمذی و حاکم و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی و حدیث جابر را حاکم نقل نموده اند... در نتیجه این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است و لذا ضعیف نیست، چه برسد به این که جعلی باشد... (۱)

(ب) ابن حجر نیز درباره حدیث می گوید:

وهذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل، فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع.

برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین

ص: ۱۴۸

---

۱- سیوطی، اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴.

احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است و لذا سزاوار نیست بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود. (۱)

پ) حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث این گونه می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه. (۲)

این حدیثی است که سلسله سندش صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نیاورده اند.

حافظ سمرقندی این حدیث را در کتاب «بحر الأسانید فی صحاح المسانید» که مخصوص احادیث صحیح است، ذکر کرده است.

ابن جریر طبری نیز حدیث ترمذی را در کتابش (۳) تصحیح کرده و خاتم حفاظ و محدثان، احمد غماری (م ۱۳۸۰ق)، کتابی بس ارزشمند به نام «فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی»، در اثبات صحت این حدیث شریف نوشته است.

گذشته از این، گروه زیادی از علما و محدثین این حدیث را حسن شمرده اند، مانند صلاح الدین علائی، ابن حجر عسقلانی (۴) و شاگردش سخاوی.

## ۱۱. تضعیف حدیث «اقضاکم علی»

### اشاره

شیعه و سنی بر این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام در

ص: ۱۴۹

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۳- ابن جریر، تهذیب الآثار، ج ۴، ص ۱۰۴.

۴- ابن حجر عسقلانی، تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۳۷۸.

قضاوت از تمام مردم برتر است، متفق القول اند؛ اما ابن تیمیه در سند آن اشکال کرده و می گوید:

واما قوله فهذا الحديث لم يثبت، وليس له إسناد تقوم به الحجّة لم يروه أحد في السنن المشهوره، ولا المسانيد المعروفة، لا بإسناد صحيح ولا ضعيف، وإثما يروى من طريق من هو معروف بالكذب.

گفتار حلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: علی علیه السلام در قضاوت از تمام شما برتر است و قضاوت مستلزم علم و دیانت می باشد، سند این حدیث ثابت نمی باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجت تمام گردد. (۱)

در هیچ یک از سنن های مشهور و مسندهای معروف نیامده است نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف و فقط از طریق افرادی که معروف به کذب و دروغگویی هستند نقل

گردیده است.

### نقد و بررسی:

ابن ماجه در «سنن»، در احادیث شماره های ۱۵۴ و ۱۵۵ به سند صحیح از انس این گونه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

أرحم أمتی بأمتی... وأقضاهم علی بن أبی طالب. (۲)

ابن عبدالبر نیز این حدیث را با سند از طریق ابو محجن ثقفی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

و أفضاها علی علیه السلام.

و باز با سند از طریق ابوسعید خدری روایت کرده بلفظ: «وأقضاهم

ص: ۱۵۰

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۱۲.

۲- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵.

علی علیه السلام»<sup>(۱)</sup> و در «تفسیر صحیح بخاری و الاستیعاب» از عمر روایت شده است: «أقضانا علی»؛ «علی در قضاوت از همه ما برتر است»<sup>(۲)</sup>.

ابن حجر نوشته است:

له شاهد صحیح من حدیث ابن مسعود عند الحاكم<sup>(۳)</sup>.

برای آن گواه صحیحی از حدیث ابن مسعود نزد حاکم موجود است.

بنابراین تشکیک در ثبوت این مضمون کاملاً بی دلیل است.

صحابه و در رأس آنها عمرین خطاب به علم و قضاوت حضرت علی علیه السلام اعتراف کرده اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت:

أقرؤنا ابی واقضانا علی علیه السلام<sup>(۴)</sup>.

بهترین قرائت برای ابی است و علی علیه السلام از دیگران در قضاوت برتر است.

حافظ ابن حجر در «شرح صحیح بخاری» می نویسد:

حدیث «اقضانا علی علیه السلام» در حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقضی امتی علی بن ابی طالب»، ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی ابن ابی طالب علیه السلام است. بغوی آن را نقل کرده است... و بزاز از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می کردیم که علی بن ابی طالب علیه السلام از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد<sup>(۵)</sup>.

ص: ۱۵۱

---

۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۳۹.

۳- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۷، ص ۹۳.

۴- بخاری، محمد، صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: {مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا}. (بقره / ۱۰۶)

۵- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

اما ترضین انی زوجتک اقدم امتی سلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما.

آیا راضی نمی شوی تو را به ازدواج کسی در آورم که اولین مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم تر است. (۱)

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می گوید: «واسناد صحیح» و سندش صحیح است. (۲)

این حدیث به الفاظ (اقضاکم علی علیه السلام) و (أقضى الأصحاب) و (أقضى الامه) و مانند آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جانب چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است و در نزد اهل حدیث معتبر بوده و در «صحاح» و کتب معتبره وارد شده است، از جمله:

صحیح بخاری؛ کتاب التفسیر؛ باب الآیه: {مَا نَسِيخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، و «الدر المنثور» عن النسائی و ابن الانباری و «دلائل النبوة» للبيهقي و «طبقات» ابن سعد «ترجمه علی بن ابی طالب ۲، ۲۵۹» عن ابی هريره عن عمر و فی المسند «مسند احمد»، «مسند الانصار»، حدیث ابی بن کعب، الحدیث ۲۰۵۸۱ - ۶، ۱۳۱. همچنین رجوع گردد به «ترجمه علی بن ابی طالب علیه السلام» در «سنن ابن ماجه» و «المستدرک علی الصحیحین» که این حدیث را تصحیح نموده اند - و «الاستیعاب» و «اسد الغابه» و

ص: ۱۵۲

۱- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲- حافظ عراقی، المغنی عن حمل الاسفار، ج ۲، صص ۹۱۹ و ۹۲۰.



- ۱- برای اطلاع بیشتر به مصادر ذیل مراجعه شود: ۱. ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۸. ۲. همان، ج ۷، ص ۲۱۹. ۳. الإیجی، المواقف، ج ۳، ص ۶۲۷. ۴. همان، ص ۶۳۶. ۵. المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۸۵. ۶. العجلونی، كشف الخفاء، ج ۱، ص ۱۶۲. ۷. الباقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ص ۵۴۳. ۸. ابن العربی، أحكام القرآن، ج ۴، ص ۴۳. ۹. الغزالی، المستصفی، ص ۱۷۰. ۱۰. الآمدی، الاحکام، ج ۴، ص ۲۳۷. ۱۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۱، ص ۳۰۰. ۱۲. العثمانیه، الجاحظ، ص ۹۴؛ الصفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۱۷۹. ۱۳. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۷. ۱۴. کتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفی، ج ۴، ص ۲۴۳. ۱۵. نهج الإیمان، ابن جبر، ص ۶۶۱. ۱۶. جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السّلام، ابن الدمشقی، ج ۱، ص ۷۶. ۱۷. تاریخ دمشق، لابن عساکر، ج ۳، ص ۲۷، ح ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶ و ۱۶۱ و ۱۶۲. ۱۸. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵. ۱۹. صحیح البخاری، کتاب التفسیر، ج ۶، ص ۲۳. ۲۰. المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۵. ۲۱. أنساب الاشراف، للبلاذری، ج ۲، ص ۹۷، ح ۲۱ و ۲۳ و ۲۲. احقاق الحق، ج ۸، ص ۶۱. ۲۳. الاستیعاب، بهامش الاصابة، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰. ۲۴. الطبقات الكبرى، لابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹ و ۳۴۰. ۲۵. تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۳۸. ۲۶. أخبار القضاة، ج ۱، ص ۸۸. ۲۷. المناقب، للخوارزمی، ص ۴۷. ۲۸. أسنی المطالب للجزری، ص ۷۲. ۲۹. البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۵۹. ۳۰. تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۵. ۳۱. الغدیر، ج ۳، ص ۹۷.

اشاره

حدیث یوم الدار که مقام امامت حضرت امیرعلیه السلام را در زمانی که به ابوطالب گفتند: باید از پسرت فرمانبری کنی، مطرح می کند. ابن تیمیه در ذیل حدیث یوم الدار چنین گفته:

هذا الحديث كذب عند اهل المعرفة بالحديث، فما من عالم يعرف الحديث الا و هم يعلم انه كذب موضوع... (۱).

این حدیث نزد آگاهان به حدیث، دروغ است، بنابراین هیچ عالمی نیست که از این حدیث اطلاع داشته باشد مگر اینکه آن را دروغ و جعلی بداند.

نقد و بررسی:

در کتب اهل تسنن این گونه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است که:

...فأیکم یوازرنی علی هذا الامر، علی أن یکون أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فأحجم القوم عنها جمیعا، و قلت: أنا - وأنی لأحدثهم سنا و أرمصهم عینا، و أعظمهم بطننا، و أحمشهم ساقا أنا یا رسول الله أکون وزیرک علیه، فأعاد القول، فأمسکوا واعدت ما قلت، فأخذ برقبتی، ثم قال لهم هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و أطيعوا. فقام

ص: ۱۵۴

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۰۲.

القوم يضحكون، ويقولون لأبي طالب قد امرك أن تسمع لابنك وتطيع.

علی (علیه السلام) می فرماید: ... پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند که من جوانی را در میان عرب سراغ ندارم که برای قوم خود آورده باشد، بهتر از آنچه که من برای شما آورده ام. به راستی که من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده ام و خدایم به من فرمان داده است که شما را دعوت کنم. پس کدام یک از شما مرا در این امر یاری می کند تا این که برادر، وصی و خلیفه من در میان شما گردد؟ پس همه آن مردم ساکت ماندند.

حضرت امیرعلیه السلام می گوید: عرض کردم: ... من شما را در آن کار یاری می کنم ای پیامبر خداصلی الله علیه وآله! پس دست به گردن من انداخت و گفت: این، برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست، حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید. پس مردم از جا بلند شدند در حالی که می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: به تو امر کرد تا از پسرت حرف شنوی داشته باشی و از او فرمان ببری. (۱)

همچنین ابن تیمیه در سند روایت طبری مناقشه کرده و می گوید:

در سند آن ابومریم کوفی است که اجماع بر ترک او است. و احمد او را غیر ثقه و ابن المدینی او را متهم به جعل حدیث کرده است.

ص: ۱۵۵

---

۱- البغوی، تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۴۰۰؛ الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۶؛ المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹؛ احمد، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص ۲۹۰؛ الطبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ الموفق الخوارزمی، المناقب، ص ۸؛ ابن جبر، نهج الایمان، ص ۲۳۵.

و نیز در سند ابن ابی حاتم به جهت وجود «عبدالله بن عبدالقدوس» در آن مناقشه کرده و گفته:

دارقطنی او را تضعیف کرده و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است.

و ابن معین می گوید:

او چیزی به حساب نمی آید، او رافضی خبیثی است. (۱)

سخن ابن تیمیه باطل است، زیرا:

اولاً: عده ای از علمای اهل تسنن، حدیث «یوم الدار» را توثیق کرده و برخی نیز آن را از مسلمات تاریخی دانسته اند.

ثانیاً: تضعیف این گونه روایات به جهت وجود اشخاصی است که متّصف به تشیع اند، با آن که اهل تسنن تصریح به صداقت آنها دارند، از طرفی تضعیف هایی که جنبه مذهبی دارد بی اعتبار است.

ثالثاً: در مورد ابومریم، برخی از رجالین اهل تسنن او را مورد مدح قرار داده اند، که از آن جمله ابن عقده است. او مدح ابومریم را از حد گذرانده است (۲) و شعبه او را ستایش نموده است. (۳)

ذهبی درباره او می گوید:

او دارای اعتنا به علم رجال بوده است. (۴)

و اگر تصریح به سبب تضعیف ابومریم کرده اند، به جهت تشیع او بوده

ص: ۱۵۶

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۳ - ۸۱.

۲- ذهبی، محمد، لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۳.

۳- همان.

۴- ذهبی، محمد، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۴۱.

است، در حالی که ابن حجر و دیگران تصریح دارند بر این که تشیع راوی به وثاقت و صدق او و در نتیجه صحّت روایت او ضرری وارد نمی کند. (۱)

شاهد این مطلب این است که صاحبان صحاح، حتی بخاری و مسلم از ده ها نفر از شیعیان روایت نقل کرده اند.

رابعاً: احمد بن حنبل قضیه «یوم الدار» را با سند صحیح نقل کرده که در آن ابومریم وجود ندارد. (۲) و بر فرض ضعف برخی از اسناد، از آنجا که حدیث «یوم الدار» مستفیض است، برخی از سندها می توانند برخی دیگر را تقویت کند، و لذا ضعف برخی از رجال حدیث در بعضی از سندها مضرّ به حدیث نیست.

خامساً: در مورد عبدالله بن عبدالقدوس نیز برخی از رجالین او را توثیق نموده اند که از آن جمله ابن حجر در «تقریب التهذیب» است که او را «صدوق» معرفی کرده است و نیز در «تهذیب التهذیب» از محمد بن عیسی نقل کرده که او ثقة است. و نیز ابن حبان او را در زمره ثقات به حساب آورده است و او از رجال ترمذی است، و می دانیم که مدح این دسته مقدم بر جرح دیگران است؛ زیرا جرح دیگران جنبه مذهبی دارد، به جهت این که او در ظاهر شیعه بوده است. از این رو ابن عدی می گوید: عموم روایاتش در ذکر فضائل اهل بیت علیه السلام است. آیا می توان کسی که فضائل اهل بیت را نقل کرده به مجرد این عمل نیکو، او را تضعیف نمود؟

ص: ۱۵۷

---

۱- مقدمه فتح الباری.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

اشاره

یکی دیگر از احادیث مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث طیر است. روزی برای رسول خداصلی الله علیه وآله مرغ بریانی آوردند، آن حضرت به خدا عرضه داشت:

اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك وإليّ يأكل معي من هذا الطائر.

بارالها! آن کسی را که از همه بیشتر دوست می داری بفرست تا با من از این مرغ میل کند.

پس از این دعا امیرمؤمنان علی علیه السلام آمدند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از آن غذا خوردند. ابن تیمیه در این باره چنین اظهار نظر می کند:

حدیث الطیر لم یروه أحد من أصحاب الصحیح ولا صحّحه أئمه الحدیث... .

اهل علم و معرفت می دانند که حدیث طیر از احادیث دروغ بوده و جعلی است. (۱)

نقد و بررسی:

حدیث مزبور در کتب اهل تسنن، از طریق دوازده نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است؛

الف) امیرالمؤمنین (علیه السلام) (حاکم نیشابوری این حدیث را از آن حضرت نقل کرده است).

ب) عبدالله بن عباس (ابن سعد و جماعتی از او نقل کرده اند).

پ) ابوسعید خُدری (حاکم نیشابوری حدیث او را آورده است).

ت) سفینه (حاکم نیشابوری و احمد بن حنبل حدیث او را نقل کرده اند).

ص: ۱۵۸

ث) ابوظفیل (حاکم نیشابوری از او نقل کرده است).

ج) انس بن مالک (ترمذی، بزار، نسائی، حاکم نیشابوری، بیهقی و ابن حجر حدیث او را آورده اند).

چ) سعد بن ابی وقاص (ابونعیم اصفهانی حدیث او را آورده است).

ح) عمرو بن عاص حدیث او در نامه ای که به معاویه نوشته موجود است. این نامه را خوارزمی در «المنقب» آورده است.

خ) یعلی بن مرّه (عده ای حدیث او را آورده اند؛ از جمله حافظ ابو عبدالله گنجی).

د) جابر بن عبدالله انصاری (ابن عساکر حدیث او را نقل کرده است).

ذ) ابورافع (حدیث او را ابن کثیر نقل کرده است).

ر) حبشی بن جناده (حدیث او را نیز ابن کثیر آورده است).

همچنین افرادی از بزرگان اهل تسنن نیز این حدیث را نقل کرده اند که اسامی آن ها به شرح زیر است:

ابوحنیفه پیشوای حنفی ها، احمد بن حنبل، ابو حاتم رازی، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی موصلی، محمّد بن جریر طبری، طبرانی، دارقطنی، ابن بطّه عکبری، حاکم نیشابوری، ابوبکر بن مردویه اصفهانی، بیهقی، ابن عبدالبر، خطیب، ابومظفر سمعانی، بغوی، ابن عساکر، ابن اثیر، مزّی، ذهبی، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی و دیگران.

حدیث مزبور، معروف و مشهور بوده و کثرت طرق آن به طوری است که برخی از بزرگان اهل تسنن برای جمع آوری سندهای آن، کتابی مستقل نوشته اند که به ذکر اسامی آنها اشاره می شود: ابن جریر طبری، ابن عقیده، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی، ابوطاهر بن حمدان، ذهبی.

ذهبی در «تذکره الحفاظ» و دیگر کتاب هایش تصریح کرده که کتابی مستقل در سندهای «حدیث طبر» تألیف کرده است.

بسیاری از علما تصریح کرده اند که پاره ای از سندهای این حدیث صحیح است؛ از جمله آنها ابن کثیر است که در تاریخ خود به این مطلب تصریح کرده است که ذکر تمامی آنها سخن را به درازا می کشاند و از حوصله کتاب ما خارج است. (۱)

ترمذی این حدیث را در «سنن» روایت کرده و حاکم آن را صحیح شمرده است. (۲)

شمس الدین ذهبی در «تذکره الحفاظ» این گونه می نویسد:

و أما حدیث طبر فله طرق کثیره جداً، قد أفردتها بمصنّف، ومجموعها وجب أن یکون الحدیث له أصل.

و اما حدیث الطبر از راه های گوناگونی روایت شده که من آنها را در یک کتاب جداگانه جمع آوری کرده ام و مجموع آنها ایجاب می کند که این حدیث دارای اصل باشد. (۳)

ص: ۱۶۰

---

۱- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۵۳، ج ۷، ص ۸۲ و ج ۱۰، ص ۲۸۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۲؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۵؛ ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۰۷؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۰۵؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۲۰۷، ج ۶، صص ۹۰ و ۳۶، ج ۷، ص ۲۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷، ص ۴۰۶، ج ۴۲، ص ۴۳۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۲ و ج ۲، ص ۱۴ و ۳، ص ۵۸۰، ج ۴، ص ۱۰۷؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۷ و ج ۲، ص ۳۵۴ و ج ۵، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۶.

۲- ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

۳- همان، ص ۱۰۴۲.



همچنین در «تاریخ الإسلام» می گوید:

له طرق كثيره عن أنس متكلم فيها. (۱)

برای حدیث طیر راه های گوناگونی در منابع حدیثی از انس بن مالک عنوان شده است که انس در این مورد سخن گفته است.

و شاگردش تاج الدین عبدالوهاب سبکی در «طبقات الشافعیه» می گوید:

و أما الحكم علی حدیث الطیر بالوضع فغیر جید.

حکم کردن به جعلی بودن حدیث طیر، پسندیده نیست. (۲)

احمد بن محمد بن صدیق غماری می نویسد:

حدیث الطیر الذی فاق حدّ التواتر و لم یوجد حدیث یوازیه فی کثره رواته إلا حدیث «من کذب...» الذی اتفقوا علی تواتره، مع أنّ کلاً منهما روی من نحو مائه طریق، ذاک عن أنس و هذا بإطلاق... (۳)

حدیث طیر که از حد تواتر تجاوز کرده است و حدیثی یافت نمی شود که در فراوانی روایانش همپای آن باشد، مگر حدیث «من کذب» که علما بر تواترش اتفاق دارند، با این که هر دوی آنها از حدود صد طریق روایت شده اند.

علامه محدث معاصر، محمود سعید ممدوح، در تصحیح این حدیث کتابی نوشته است به نام «اتحاف الاکابر بتصحیح حدیث الطائر» که می توان به آن مراجعه کرد.

ص: ۱۶۱

۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۳۳.

۲- سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۴، ص ۱۵۵.

۳- غماری، احمد، درء الضعف، ص ۵۸.

### اشاره

از جمله احادیثی که دلالت بر امامت و عصمت امام علی علیه السلام دارد و فریقین در پذیرش آن شبهه ای ندارند، این حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «علی مع الحق و الحق مع علی؛ علی با حق است و حق با علی است». اما ابن تیمیه در اسناد آن شبهه ایجاد می کند و می گوید:

من أعظم الکلام کذباً و جهلاً، فإنّ هذا الحدیث لم یروه أحد عن النبی صلی الله علیه و آله، لا یاسناد صحیح ولا ضعیف، فکیف یقال: إنهم جميعاً رووا هذا الحدیث؟ وهل یكون أكذب ممّن یروی عن الصحابه والعلماء أنّهم رووا حدیثاً، والحدیث لا یعرف عن واحد منهم أصلاً، بل هذا من أظهر الکذب.

این سخن از بزرگ ترین دروغ ها و نادانی هاست؛ زیرا هیچ کس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل نکرده است؛ نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف! پس چگونه بعضی می گویند: تمامی محدثان آن را نقل کرده اند؟ آیا دروغ تر از کسی که بگوید صحابه و علماء، حدیثی را نقل کرده اند، در حالی که هیچ کدام از آنان این حدیث را نقل نکرده اند وجود دارد؟ بلکه این آشکارترین دروغ است! (۱)

### نقد و بررسی:

### اشاره

این حدیث را بزرگان اهل تسنن از قول اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در زیر آورده می شود نقل کرده اند:

ص: ۱۶۲

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۸.

## الف) امیر مؤمنان (ع)

ترمذی در «سنن» و حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند. (۱)

## ب) ام سلمه همسر پیامبر اکرم (ص)

حدیث مزبور را طبرانی، ابوبشر دولابی، خطیب بغدادی و ابن عساکر نقل کرده اند. (۲)

## پ) سعدبن ابی وقاص

این حدیث را بزاز نقل کرده و هیشمی پس از نقل آن می گوید:

یکی از راویان آن، سعدبن شعیب است، من او را نمی شناسم اما دیگر افراد این سند، مورد اطمینان هستند. (۳)

## ت) ابوسعید خدری

حافظ ابویعلی، حدیث مذکور را از قول ابو سعید خدری نقل کرده است و هیشمی پس از نقل آن در «مجمع الزوائد» می گوید:

این حدیث را ابویعلی نقل کرده و همه راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند. (۴)

ص: ۱۶۳

- 
- ۱- ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹.
  - ۲- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵ و ج ۹، ص ۱۳۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ ترجمه امیرالمؤمنین، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۶۱ و ج ۴۲، ص ۴۱۹.
  - ۳- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵.
  - ۴- همان، ص ۲۳۴.

ابن قتیبه دینوری، در «الامامة و السياسة» به نقل این حدیث از عایشه پرداخته است. (۱)

### ج) کعب بن عجزه

طبرانی در «المعجم الکبیر» حدیث مزبور را از قول کعب بن عجزه نقل نموده است.

متقی هندی در «کنز العمال» در این باره می گوید:

هرگاه بین مردم تفرقه و اختلاف شد، علی و یارانش برحق هستند. (۲)

علی داناترین افراد به تفسیر قرآن است تا آنجا که ابن عباس می گوید:

آنچه از علم تفسیر در نزد من است از علی علیه السلام گرفته ام. (۳)

### اعتراف بزرگان اهل تسنن درباره حدیث

روایت مزبور را بسیاری از بزرگان اهل تسنن نقل و تصحیح کرده اند؛ از جمله:

هیثمی در «مجمع الزوائد» پس از نقل حدیث می گوید:

رواه أبویعلی و رجاله ثقات. (۴)

ابویعلی آن را نقل نموده و راویانش ثقه هستند.

حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»، جلد ۳، صفحه ۱۲۴ می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه.

ص: ۱۶۴

---

۱- دینوری، ابو محمد عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۹۸.

۲- متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۱.

۳- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ دراسات فی منهاج السنه، ص ۲۳۱.

۴- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵.

این حدیث بنا به شرط مسلم (برای صحت حدیث) صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند.

ابن عساکر در «تاریخ بغداد»، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۲ و ابن قتیبه دینوری در «الإمامه والسیاسة»، جلد ۱، صفحه ۹۸ و فخر رازی در «تفسیر کبیر»، جلد ۱، صفحه ۲۰۵ و در «المحصول»، جلد ۶، صفحه ۱۳۴ و... آن را نقل کرده اند.

تبصره: گاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، علی علیه السلام را در کنار قرآن قرار داده و می فرمایند:

علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

علی با قرآن است و قرآن با علی است و از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض نزد من آیند.

این روایت را حاکم نیشابوری در «المستدرک» نقل کرده و می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد وأبو سعید التیمی هو عقیصاء ثقة مأمون ولم یخرجاه. (۱)

این روایت دارای سند صحیحی است و ابوسعید تیمی، نام او عقیصاء است و ثقة و مورد اطمینان؛ اما این روایت را (بخاری و مسلم در صحاشان) نیاورده اند.

## ۱۵. تکذیب حدیث یکی بودن «محبّت حضرت علی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله»

### اشاره

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث از جمله: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ ابْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ ابْغَضَنِي»؛ که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد به طور حتم مرا

ص: ۱۶۵

---

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴؛ سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷.

دشمن داشته است، می گوید:

فَالْعَشْرَةَ الْأُولَى كُلَّهَا كَذِبٌ.

ده حدیث اول همگی دروغ است. (۱)

### نقد و بررسی:

این حدیث حسن است. طبرانی در «المعجم الکبیر» از ام سلمه نقل کرده که گفت:

اشهد انی سمعت رسول الله یقول: من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله. (۲)

گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد، به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد، به طور قطع خدا را دشمن داشته است.

حافظ هیشمی بعد از نقل این حدیث می گوید:

واسناده حسن.

سند این حدیث حسن است. (۳)

حاکم نیشابوری نیز از سلمان نقل کرده که فرمود:

سمعت رسول الله یقول: من احب علیاً فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی.

ص: ۱۶۶

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

۳- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمودند: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. (۱)

## ۱۶. تضعیف حدیث «قتال امیر المؤمنین علیه السلام با ناکثین و... به امر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم»

### اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام را از حوادثی که در آینده اتفاق افتاده آگاه کرده بود - که از جمله جنگ با ناکثین و... بود - اما ابن تیمیه در پی انکار حدیث برآمده و می گوید:

وهو یروی فی الاربعین احادیث ضعیفه بل موضوعه عن ائمه الحدیث کقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین.

و حلی در کتاب «اربعین»، احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر در مورد جنگ باناکثین و قاسطین و مارقین. (۲)

### نقد و بررسی:

این حدیث را ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و در مقدمه آن تأکید کرده که آنچه در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتی برای حدیثی می آورد، صحیح یا حسن است.

وی درباره تضعیفات ابن تیمیه می گوید:

انه رده کثیرا من الاحادیث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن.

ص: ۱۶۷

---

۱- حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹.

او بسیاری از احادیث خوب یعنی صحیح و حسن را رد کرده است. (۱)

همچنین جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، اما ابن تیمیه در «منهاج السنه» می گوید:

وعلى لم يكن قتاله يوم الجمل وصفين بأمر من النبي صلى الله عليه وآله وسلم وإنما كان رأياً رآه. (۲)

جنگ علی علیه السلام در روز جمل و صفین به دستور

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است؛ بلکه با رأی شخصی او بوده است.

در حالی که روایات بسیاری در کتاب های اهل تسنن وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام دستور داده بودند با آنها بجنگد. حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

عن أبي أيوب الأنصاري في خلافة عمر بن الخطاب قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، علي بن أبي طالب بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين. (۳)

ابوایوب انصاری در زمان خلافت عمر بن الخطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگد.

و نیز ابن کثیر دمشقی در «البدایه والنهایه» و ابن اثیر در «اسد الغابه» می نویسند:

عن أبي سعيد الخدري، قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال الناكثين، والقاسطين، والمارقين! فقلنا: يا رسول الله! أمرتنا بقتال هؤلاء! فمع من؟

ص: ۱۶۸

---

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۹۶.

۳- حاکم نیشابوری، ابو عبد الله، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹.



فقال: مع علي بن أبي طالب، معه يقتل عمار بن ياسر. (١)

از ابوسعید خدری روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، ما را به نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین، فرمان داد. عرض کردیم: یا رسول الله! شما که می فرمایید با این گروه نبرد کنیم، اینان با چه کسی می جنگند؟ فرمود: با علی بن ابیطالب علیه السلام، و عمار هم با حمایتی که از علی علیه السلام می کند، به شهادت می رسد!

همچنین خطیب بغدادی می نویسد:

عن علقمه بن قیس والأسود بن یزید، قالاً: أتینا أبا أيوب الأنصاري عند منصرفه من صفين، فقلنا له: يا أبا أيوب! إن الله أكرمك بنزول محمد صلی الله علیه و آله في بيتك، وبمجيئ ناقته، تفضلاً من الله تعالى وإكراماً لك، حتى أناخت ببابك دون الناس جميعاً، ثم جئت بسيفك على عاتقك تضرب به أهل لا إله إلا الله؟ فقال: يا هذا إن الرائد لا يكذب أهله، إن رسول الله صلی الله علیه و آله أمرنا بقتال ثلاثه مع علي، بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين، فأما الناكثون فقد قاتلناهم، وهم أهل الجمل وطلحه والزبير وأما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم - یعنی معاویه وعمرو بن العاص -، وأما المارقون فهم أهل الطرفاوات وأهل السعيفات وأهل النخيلات وأهل النهروانات، والله ما أدري أين هم؟ ولكن لا بد من قتالهم إن شاء الله تعالى. ثم قال: وسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لعمار: يا عمار! تقتلك الفئة الباغية، وأنت إذ ذاك مع الحق والحق معك. يا عمار بن ياسر! إن رأيت علياً قد سلك وادياً وسلك الناس كلهم وادياً غيره، فاسلك مع علي فإنه لن يدليكَ في

ص: ١٦٩

---

١- ابن اثیر، علی، أسد الغابۃ، ج ٤، ص ٣٢؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایۃ والنهایۃ، ج ٧، ص ٣٣٩؛ خوارزمی، المناقب، ص ١٩٠؛ ابن عساکر، علی، تاریخ دمشق، ج ٤٢، ص ٤٧١.

ردی، و لن یخرجک من هدی. یا عمار! من تقلد سیفا و أعان به علیا علیه السلام علی عدوه قلده الله یوم القیامه و شاحین من در، و من تقلد سیفا أعان به عدو علی علیه السلام قلده الله یوم القیامه و شاحین من نار. قلنا: یا هذا، حسبک رحمک الله! حسبک رحمک الله. (۱)

علقمه و اسود نقل می کنند، هنگامی که ابویوب از صفین باز می گشت، به دیدارش شتافتم و گفتم: ای ابا ایوب! خدای تعالی تو را مورد اکرام خود قرار داد که محمد صلی الله علیه و آله وسلم به خانه ات قدم نهاد و ناقه اش کنار خانه تو به زمین نشست و این همه به سبب موقعیت ویژه تو بود و دیگران از این منزلت بی نصیب ماندند. از تو توقع نبود که شمشیر روی گردن بگذاری و با آنهایی که خدا را به یکتایی می ستایند و (لا اله الا الله) می گویند، نبرد کنی! ابویوب، در پاسخ به این ضرب المثل متمسک شد که: «انّ الرائد (۲) لا یکذب اهله»؛ «راهنمای کاروان به اهل آن دروغ نمی گوید». همانا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به ما دستور داد با سه دسته از مردم که با علی علیه السلام جنگ می کنند، نبرد کنید: با «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین». با ناکثین که پیروان طلحه و زبیر بودند و آتش جنگ جمل را دامن می زدند، نبرد کردیم؛ و با قاسطان هم که پیروان معاویه و عمرو عاص اند، نبرد کردیم؛ و اکنون از مبارزه با آنان برگشتیم؛ و با مارقان که در راه ها در انتظار ما هستند و در نخلستان ها و در کنار نهرها جای گرفته اند، نبرد خواهیم کرد. به خدا سوگند! که در حال حاضر نمی دانم آنان در کجا به سر می برند؛ ولی به یاری خدا با آنها هم مبارزه خواهیم کرد.

ص: ۱۷۰

- 
- ۱- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۸؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۷۲.
  - ۲- رائد به کسی می گویند که امور آبرسانی قافله را به عهده دارد اگر به اهل قافله دروغ گوید که آبی به دست نیاوردم، خود و قافله را از تشنگی هلاک کرده است.

ابوایوب گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به عمار، می فرمود: ای عمار! گروهی از بدکاران و ستمکاران تو را می کشند و تو در آن حال، به راه حق قدم گذاشته و حق هم همراه و حامی توست. ای عمار یاسر! هرگاه مشاهده کنی که علی علیه السلام در راهی گام می نهد و دیگران به راه های دیگر قدم می گذارند، تو با علی علیه السلام همراه باش و همان راهی را بپیمای که او پیموده است؛ چرا که او هرگز به راه خلاف تو را نمی کشاند و از راه هدایت هم تو را بیرون نمی سازد.

ای عمار! کسی که برای حمایت از علی علیه السلام و کشتن دشمنان او، شمشیر حمایل نماید، خدای تعالی در روز قیامت دو گردنبد از مروارید بر گردن او می آویزد و او را به این زینت الهی می آراید. و کسی که شمشیر حمایل کند تا به دشمنان علی علیه السلام کمک کند و آنان را برای قتل علی علیه السلام اعانت نماید، در روز قیامت، خداوند دو گردنبد از آتش بر گردن او می آویزد. سخن ابوایوب تا اینجا به پایان رسید و ما به منظور تشویق و تأیید او گفتیم: آری! این موقعیت برای تو کافی و بسنده است و آرزو می کنیم که خدا تو را به خاطر چنین مرامی که داری مورد رحمت و لطف خود قرار دهد.

نکته مهمی که اهل تسنن هم آن را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند این است که جنگ علی علیه السلام، بر اساس تأویل قرآن بود؛ احمد بن حنبل، استاد بخاری و مسلم در مسندش می نویسد:

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءِ الزُّبَيْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِي يَقُولُ كُنَّا جُلُوسًا نَنْتَظِرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ عَلَيْنَا مِنْ بَعْضِ بُيُوتِ نِسَائِهِ قَالَ فَقُمْنَا مَعَهُ فَأَنْقَطَعَتْ نَعْلُهُ فَتَخَلَّفَ عَلَيْهَا عَلِيٌّ يَخْصِمُ مُهْمًا فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَضَيْنَا مَعَهُ ثُمَّ قَامَ يَنْتَظِرُهُ وَقُمْنَا مَعَهُ فَقَالَ إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يَقَاتِلُ عَلِيًّا

تَأْوِيلَ هَذَا الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَاسْتَشْرَفْنَا وَفِينَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّهُ خَاصِمُ النَّعْلِ قَالَ فَجِئْنَا نُبَشِّرُهُ قَالَ وَكَأَنَّهُ قَدْ سَمِعَهُ. (۱)

اسماعیل، از پدرش از ابوسعید خدری نقل می کند که در انتظار تشریف فرمایی رسول اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودیم. طولی نکشید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از خانه یکی از همسرانش بیرون آمد. از جای برخاستیم و به اتفاق آن حضرت به راه افتادیم. اندکی که حرکت کردیم بند کفش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گسیخت. علی علیه السلام کفش را گرفت و به وصله زدن آن پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه وآله به حرکت خود ادامه داد و ما همه همراه آن حضرت حرکت کردیم. پس از اندک فاصله ای رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد و ما هم به پیروی از ایشان ایستادیم. پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منتظر آمدن علی علیه السلام بود. در این هنگام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: به راستی یکی از شما برای تأویل قرآن می جنگد، همان طور که من برای تنزیل آن جنگیدم. ابوبکر و عمر گفتند: آیا ما همان مردی هستیم که برای بیان تأویل قرآن می جنگیم؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: نه! بلکه آن کسی که کفش مرا وصله می زند، با تأویل قرآن با مخالفان نبرد می کند. به ملاقات علی علیه السلام رفتیم تا او را به مأموریتی که در آینده خواهد داشت، مژده دهیم. (حضرت علی علیه السلام به مژده ما توجهی نکرد) و گویا این موقعیت را از خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله شنیده بود.

هیثمی بعد از نقل این حدیث می نویسد:

رواه احمد و إسناده حسن. قلت: و له طریق أطول من هذه في مناقب علي وكذلك أحاديث فيمن يقاتله. (۲)

ص: ۱۷۲

۱- شیبانی، احمد، مسند أحمد، ج ۳، ص ۸۱.

۲- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۴.

احمدبن حنبل این روایت را نقل کرده است و سندش حسن است و من می گویم: روایت های طولانی تری نیز در فضائل امام علی علیه السلام نقل شده است و نیز احادیثی درباره کسانی که با او می جنگند.

و در جای دیگر نیز می نویسد:

رواه أحمد و رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة و هو ثقه. (۱)

این روایت را احمدبن حنبل نقل کرده است و راویان آن صحیح بخاری است، غیر از فطر بن خلیفه که او نیز مورد اعتماد است.

مطلب دیگری که در این رابطه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده این است که آن حضرت فرمودند: (هرکس علی را یاری نکند، از من نیست).

ابن عساکر به نقل از عمار یاسر می نویسد:

سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: يا علي! ستقاتلك الفئة الباغية وأنت على الحق، فمن لم ينصرک يومئذ فليس مني. (۲)

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: یا علی! به زودی گروهی بدسیرت و از خدا بی خبر با تو نبرد می کنند و تو بر حقی؛ کسی که در آن روز به یاری تو قیام نکند، از امت من نیست.

## ۱۷. تضعیف دلالت آیه «ولایت»

### اشکال اول:

#### اشاره

ابن تیمیه آیه: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

ص: ۱۷۳

۱- همان، ج ۹، ص ۱۳۳.

۲- ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۷۳؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۱۳.

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿١﴾ را که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است، دروغ می داند و در این باره می نویسد:

وقد وضع بعض الكذابين حديثا مفترى أن هذه الآية نزلت في علي لما تصدق بخاتمه في الصلاة وهذا كذب بإجماع

أهل العلم بالنقل وكذبه بين من وجوه كثيرة. (٢)

برخی از دروغگویان، حدیثی دروغین جعل کرده و گفته اند: این آیه در مورد علی علیه السلام در آن هنگام که انگشترش را در نماز به فقیر بخشید، نازل شده است. این مطلب به اتفاق دانشمندان حدیث دروغ است و دروغ بودن آن از راه های گوناگونی آشکار است.

### نقد و بررسی:

حدیثی را که ابن تیمیه انکار کرده، محدثان زیر از ابن عباس نقل کرده اند: عبدالرزاق، عبدبن حمید، ابن جریر طبری، ابوالشیخ، ابن مردویه.

عده دیگری این حدیث را از مسلم بن کهیل نقل کرده اند که عبارتند از: ابن ابی حاتم، و ابن عساکر.

از راویان دیگر این حدیث می توان افراد زیر را نام برد: طبرانی، ثعلبی، خطیب بغدادی، ابن جوزی، محب طبری، هیشمی، متقی هندی. از طرفی این حدیث در تفسیرهای: فخر رازی، بغوی، نسفی، قرطبی، بیضاوی، ابوالسعود و شوکانی نیز آمده است.

ص: ۱۷۴

---

۱- مائده / ۵۵.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۲، ص ۳۰.

آلوسی حنفی نیز می گوید:

اکثر محدثان بر آنند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. او می افزاید: حسان در این باره اشعاری را سروده است و آن شعرها را ذکر می کند.<sup>(۱)</sup>

### اعتراف علمای اهل تسنن درباره تفسیر این آیه

۱. قاضی عضدالدین ایجی (متوفای ۷۵۶هـ-) در کتاب «المواقف» که از مهم ترین کتاب های عقایدی اهل تسنن به شمار می رود، در این باره می گوید:

وأجمع أئمة التفسير أنّ المراد علي.

تمام پیشوایان تفسیر اجماع دارند بر این که این آیه درباره امام علی علیه السلام نازل شده است.<sup>(۲)</sup>

۲. سعدالدین تفتازانی در این باره می نویسد:

نزلت باتفاق المفسرين في علي بن أبي طالب حين أعطى السائل خاتمه وهو راعع في صلاته وكلمه إنما للحصر بشهادة النقل والاستعمال.

این آیه، به اتفاق مفسران در حق علی بن ابی طالب علیه السلام، زمانی که در حال رکوع نماز، انگشترش را به سائل داد، نازل شده است.<sup>(۳)</sup>

این دو تن از شخصیت های کم نظیر اهل تسنن، اجماع علمای تفسیر را نقل می کنند، ولی هیچ مطلبی در رد آن بیان نمی کنند و این نشانگر این است که مضمون اجماع برای آنان ثابت بوده است.

ص: ۱۷۵

---

۱- آلوسی، شهاب الدین سید محمود، تفسیر روح المعانی، ج ۳، ص ۳۳۴.

۲- ایجی، عضد الدین عبدالرحمن، کتاب المواقف، ج ۳، ص ۶۰۱.

۳- التفتازانی، سعدالدین مسعود، شرح المقاصد، ج ۲ ص ۲۸۸.

۳. شهاب الدین آلوسی در تفسیر خود می گوید:

و غالب الاخباریین علی انها نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه. (۱)

اغلب اخباری ها بر این عقیده هستند که این آیه درباره علی کرم الله تعالی وجهه، نازل شده است.

و در جای دیگر می گوید:

{إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... وَالْآيَةُ}، عند معظم المحدثین نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه. (۲)

آیه «انما ولیکم الله ورسوله... والآیه» نزد بیشتر محدثین درباره علی کرم الله تعالی وجهه نازل شده است.

هر چند که همین تصریحات برای اثبات مطلب کفایت می کند؛ اما در عین حال روایاتی که در این زمینه از زبان علمای اهل تسنن نقل شده است را ذکر می کنیم:

۴. جصاص در تفسیر خود می نویسد:

روی عن مجاهد والسدی و أبی جعفر و عتبه بن أبی حکیم أنها نزلت فی علی بن أبی طالب علیه السلام حین تصدق بخاتمه وهو راکع. (۳)

از مجاهد و سدی و أبی جعفر و عتبه بن أبی حکیم نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام زمانی که در رکوع، انگشترش را صدقه داد، نازل شده است.

ص: ۱۷۶

---

۱- آلوسی، شهاب الدین السید محمود، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

۲- همان، ص ۹۳.

۳- الجصاص، أحمد، أحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲.



۵. شجری جرجانی در کتاب «امالی» خود بیش از ده سند برای این روایت نقل می کند:

الف) أخبرنا أبو بكر محمد بن علي بن أحمد الجورذاني المقرئ بقراءتي عليه بأصفهان، قال أخبرنا أبو مسلم عبد الرحمن بن شهدل المدني، قال أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي، قال أخبرنا أحمد بن الحسن بن سعيد أبو عبد الله، قال حدثنا أبي، قال حدثنا حصين بن مخارق، عن الحسن بن زيد ابن الحسن عن أبيه عن آبائه، عن علي عليهم السلام: أنه تصدق بخاتمه وهو راع، فنزلت فيه هذه الآية: {إِنَّمَا وَثِّقُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا}.

ب) وبإسناده قال حدثنا حصين بن مخارق عن عبد الصمد عن أبيه عن ابن عباس: {إِنَّمَا وَثِّقُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام.

پ) وبإسناده قال حدثنا حصين بن مخارق عن عمرو بن خالد عن الامام الشهيد أبي الحسين زيد بن علي، عن آبائه عن علي عليه السلام مثل ذلك.

ت) وبإسناده عن حصين بن مخارق، عن أبي الجارود، عن محمد وزيد ابني علي عن آبائهما أنها نزلت في علي عليه السلام.

ث) وبإسناده قال حدثنا حصين بن هارون بن سعيد عن محمد بن عبيد الله الرافعي عن أبيه عن جده عن أبي رافع أنها نزلت في علي عليه السلام.

ج) وبإسناده قال حدثنا حصين بن مخارق عن سعيد بن طريف عن الأصبغ عن علي عليه السلام مثله.

چ) وبإسناده قال حدثنا حصين بن مخارق، عن أبي حمزه عن علي بن الحسين، وأبي جعفر مثله.

ح) وبإسناده قال حدثنا حصين، عن عبد الوهاب عن مجاهد، عن أبيه عن ابن عباس مثله.

(خ) وبه قال أخبرنا أبو أحمد محمد بن علي بن محمد المكفوف المؤدب بقرائتي عليه بأصفهان، قال أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان، قال حدثنا الحسن بن محمد بن أبي هريره، قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زهير التستري وعبد الرحمن بن أحمد الزهري، قال حدثنا أحمد بن منصور، قال حدثنا عبدالرزاق عن عبدالوهاب بن مجاهد عن أبيه عن ابن عباس: «إنما وليكم الله ورسوله» قال نزلت في علي ابن أبي طالب عليه السلام. (١)

٦. ابن كثير دمشقى سلفى مى گوید:

عن أبي صالح عن ابن عباس قال خرج (رسول الله صلى الله عليه وآله) إلى المسجد والناس يصلون بين راعٍ وساجدٍ وقائمٍ وقاعدٍ وإذا مسكين يسأل فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم قال: من؟ قال: ذلك الرجل القائم قال: وعلى أى حال أعطاك؟ قال: وهو راعٍ. قال: وذلك علي بن أبي طالب قال: فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند ذلك وهو يقول (ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) وهذا إسناد لا يقدر به. (٢)

از ابی صالح، از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی مسجد خارج شدند در حالی که مردم نماز «نافله» می خواندند و در رکوع و سجود بودند و برخی ایستاده و برخی نشسته بودند. در این هنگام مسکینی کمک خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داخل (مسجد) شدند و فرمودند: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ عرض کرد: آری. فرمودند: چه کسی؟ عرضه داشت آن مردی که ایستاده است. فرمودند: در چه حالتی

ص: ١٧٨

١- شجرى الجرجانى، المرشد بالله يحيى، كتاب الامالى وهى المعروفة بالامالى الخميسية، ج ١، ص ١٨١.

٢- ابن كثير، إسماعيل، تفسير القرآن العظيم، ج ٢، ص ٧٢.

به تو عطا کرده؟ عرضه داشت: در حال رکوع، فرمودند: او علی بن ابیطالب بود پس رسول خدا در این هنگام تکبیر گفتند در حالی که (این آیه را قرائت) می فرمودند: و هر کس از خدا و رسول خدا و مؤمنان روی گرداند (مغلوب است) پس به درستی که حزب خداوند پیروز و غالب است و به این سلسله سند قدح و خدشه ای نمی توان وارد کرد.

۷. انصاری قرطبی در این زمینه می گوید:

وقال فی روایه آخری: نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام وقاله مجاهد والسدی وحملهم علی ذلك قوله تعالی: (الذین یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون) و هی: المسأله الثانیه و ذلك أن سائلاً سأل فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، فلم یعطه أحد شیئا وكان علی فی الصلاه فی الركوع و فی یمینه خاتم فأشار إلی السائل بیده حتی أخذہ. (۱)

در روایت دیگری نقل شده که این آیه در شأن حضرت علی بن ابیطالب نازل شده است و مجاهد و سدی نیز همین نظر را داشته اند و بر این آیه شریفه حمل کرده اند. این مسئله دوم می باشد، و داستان شأن نزول هم از این اقرار است در مسجد پیامبر سائلی طلب کمک کرد هیچ کس به او کمک نکرد در این موقع حضرت علی نماز می خواند و در حال رکوع بودن در دست چپ ایشان انگشتری بود به سائل اشاره کرد تا او را گرفت.

۸. سیوطی درباره این آیه می نویسد:

قوله تعالی «إنما ولیکم الله» الآیه أخرج الطبرانی فی الأوسط بسند فیہ مجاهیل عن عمار بن یاسر قال وقف علی بن ابی طالب سائل و هو

ص: ۱۷۹

راکع فی تطوع فتزع خاتمه فأعطاه السائل فنزلت «إنما وليکم الله ورسوله» الآیه و له شاهد قال عبدالرازق حدثنا عبدالوهاب بن مجاهد عن أبيه عن ابن عباس {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ} الآیه قال نزلت فی علی بن أبی طالب وروی ابن مردویه عن وجه آخر عن ابن عباس مثله وأخرج أيضا عن علی مثله وأخرج ابن جریر عن مجاهد وابن أبی حاتم عن سلمه بن كهیل مثله فهذه شواهد یقوی بعضها بعضا. (۱)

طبرانی آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ} را در کتاب معجم الاوسط با سند از مجاهیل بن عمار بن یاسر نقل کرده که سائلی در کنار حضرت علی قرار گرفت، آن حضرت در رکوع بودند، پس انگشترشان را بیرون آوردند به سائل دادند و آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...} نازل شد و شواهدی بر این موضوع وجود داشت که عبد الرزاق گفته است: عبد الوهاب بن مجاهد از پدرش و او از ابن عباس نقل کرده که آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است.

روایات مزبور در کتب اهل تسنن نقل شده است، اما چگونه ابن تیمیه منکر آنها شده است؟! حتی اگر فرض کنیم که سند همه روایات ضعیف است، اما با مبنای ابن تیمیه، نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین قطعی است، چون ابن تیمیه درباره روایتی که با چندین سند نقل شده می گوید:

تعدد الطرق و کثرتها یقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فساقا فکیف إذا کانوا علماء عدولا ولكن کثر فی حدیثهم الغلط.

ص: ۱۸۰

زیادی و تعدد راه های نقل حدیث، برخی دیگر را تقویت می کند که خود زمینه علم به آن را فراهم می کند؛ اگرچه راویان آن فاسق و فاجر باشند؛ حال چگونه خواهد بود حال حدیثی که تمام راویان آن افراد عادلانی باشند ولی خطا و اشتباه هم در نقل شان فراوان باشد. (۱)

## اشکال دوم:

### اشاره

ابن تیمیه اشکال دیگری بر آیه می کند و در این باره می گوید:

أن الكلام فى سياق النهى عن موالاه الكفار والأمر بموالاه المؤمنين كما يدل عليه سياق الكلام... وإنما هى فى الولایته التى هى ضد العداوه.

آیه درباره نهی ولایت کفار و امر به ولایت مؤمنان است، همان گونه که سیاق کلام دلالت بر این دارد و جز این نیست که این درباره ولایتی است که ضد عداوت می باشد. (۲)

### نقد و بررسی:

لغت شناسان برای کلمه «ولی» معانی مختلفی از جمله؛ نصرت، دوستی و... نیز نقل کرده اند؛ اما معنای حقیقی آن چیزی جز سرپرستی، سلطنت و اولویت به تصرف نمی تواند باشد. ما ابتدا کلمات لغت شناسان را در این باره نقل کرده و سپس معنای کلمه «ولی» را از زبان کسانی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می زیسته اند، بیان می کنیم:

ص: ۱۸۱

- 
- ۱- ابن تیمیه الحمرانی، أحمد، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۱۸، ص ۲۶.
  - ۲- همان، منهاج السنه النبویه، ج ۲ ص ۳۲؛ ابن تیمیه، أحمد، دقائق التفسیر الجامع لتفسیر ابن تیمیه، ج ۲، ص ۲۰۷.

۱. راغب اصفهانی درباره معنای لغوی کلمه «ولی» می گوید:

الولاء والتوالی أن يحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلك للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبه ومن حیث الدین ومن حیث الصداقه والنصره والاعتقاد والولایه: النصره. والولایه: تولى الأمر. وقيل: الولایه والولایه نحو الدلاله والدلاله. وحقیقته: تولى الامر.

ولاء و توالی این است که دو چیز یا بیشتر به گونه ای حاصل یابند که بین آنها چیزی که از آنها نیست، نباشد که برای قرب و نزدیکی از جهت مکان و نسبت و دین و صداقت و یاری و اعتقاد، عاریه به کار رود. ولایت (به فتح واو) به معنای نصرت و ولایت (به کسر واو) به معنای سرپرستی به کار می رود و گفته شده که معنای هر دو یکی است و حقیقت آن، همان سرپرستی است. (۱)

۲. ابن اثیر نیز بر این باور است که:

ومن أسمائه عزوجل الوالی وهو مالک الأشياء جميعها المتصرف فیها وكأن الولایه تشعر بالتدبیر والقدره والفعل.

و از اسماء خدای عزوجل، والی است که به معنای مالک همه چیز بودن و تصرف در آنها است و گویا ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و قدرت و انجام کاری دارد. (۲)

ص: ۱۸۲

۱- الراغب الاصفهانی، أبو القاسم الحسین، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۵۳۳.

۲- الجزری، ابوالسعادات المبارک، النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج ۵، ص ۲۲۶.

۳. ابن منظور در این باره می نویسد:

وولی المرأة الذی یلی عقد النکاح علیها ولا یدعها تستبد بعقد النکاح دونه.

سرپرست زن کسی است که عقد نکاح به عهده اوست و زن در این امر رها گذاشته نمی شود، که دیگران با عقد نکاح در حق او استبداد نمایند. (۱)

۴. صاحب «مجمع البحرین» درباره کلمه «ولی» می نویسد:

والولی: الوالی، وکل من ولی أمر أحد فهو ولیه. والولی هو الذی له النصره و المعونه. والولی الذی یدبر الأمر، يقال: فلان ولی المرأة إذا کان یرید نکاحها. وولی الدم: من کان إلیه المطالبه بالقود. والسلطان ولی أمر الرعیه، ومنه قول الکمیت فی حق علی بن أبی طالب، ونعم ولی الأمر بعد ولیه ومنتجع التقوی ونعم المقرب.

«ولی» به معنای حاکم است و هر کسی که امر فردی دیگر را به عهده دارد او ولی آن کس است. «ولی» کسی است که دیگری را یاری و کمک می کند، ولی به معنای کسی است که تدبیر و اداره امور می کند؛ مثل اینکه گفته می شود: فلانی ولی زن است زمانی که قصد داشته باشد او را به عقد کسی در بیاورد. «ولی خون» به کسی می گویند که حق مطالبه قصاص را داشته باشد. حاکم، ولی امر رعیت است. از این معناست کلام کمیت در حق علی علیه السلام که گفت: «بهترین ولی امر هستی بعد از ولی و مرکز تقوی و بهترین مقرب هستی». (۲)

ص: ۱۸۳

۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.

۲- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵.

از مطالب فوق به دست می آید که کلمه «ولی» به معنای سلطنت و ولایت می باشد. همچنین در جواب اشکال ابن تیمیه می گوییم:

برای ولی همانند مولی یک معنی بیش تر نیست و سایر معانی، موارد و متعلق های این لفظ به شمار می روند نه معانی آن؛ زیرا معنی ولی همان اولی است و اگر به دوست، ولی می گویند، برای این است که دوست اولی به این است که حقوق دوست را رعایت کند، اگر به «ناصر»، «ولی» می گویند، به خاطر این است که او اولی به این است که پیمان دفاعی خود را رعایت نماید، اگر به آزادکننده (معتق) ولی می گویند به خاطر این است که او اولی به این است که به بنده خود احسان و نیکی کند. همچنین اگر مولی به معنای محب، دوست، ناصر و... بود، باید بتوان کلمه «محب» را به جای کلمه «ولی» نهاد. مثلاً- بخوانیم «إِنَّمَا [محبکم] اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی، «دوست شما تنها خدا، رسول و الذین آمنوا است». در این صورت نباید با آیات دیگر قرآن کریم تعارض پیدا کند؛ در حالی که با دیگر آیات قرآن متعارض می شود، مثل آیه:

{وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَشْتَكِرُونَ} (۱)

و قطعاً کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، نزدیک ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی هستند که تکبر نمی ورزند.

این آیه درباره نجاشی نازل شده است که در این آیه، خداوند نصارا را دوست

ص: ۱۸۴



و محب مؤمنین معرفی می کند. اگر ولی به معنای دوست باشد، تعارض پیش می آید، زیرا آیه ۵۵ سوره مائده می گوید: دوست شما فقط خدا، رسول و «الذین آمنوا...» هستند و آیه ۸۲ سوره مائده هم می گوید: نصاری دوست شما هستند.

این تعارضی است آشکار و کلام خداوند منزّه است از این که با یکدیگر تعارض داشته باشد. رفع تعارض به این است که آیه ۵۵ مائده را به معنای «سرپرست و صاحب اختیار» بگیریم و آیه ۸۲ سوره مائده را به معنای محب و دوست، معنا کنیم.

همچنین با مراجعه به تاریخچه این لغت و به کارگیری آن در عصر صحابه می بینیم که صحابه، همواره کلمه «ولی» را به سرپرستی و حکومت معنا کرده اند و در خطبه ها، خود را «ولی امر مسلمین»، «ولی رسول خدا» و... معرفی کرده اند و وقتی برای خود جانشین انتخاب می نمودند و یا شخصی را به حکومت یک منطقه ای نصب می کردند، به او عنوان «والی» داده و در حکم او از کلمه «ولی» استفاده

می کردند که به آن اشاره می کنیم:

### **کاربرد «ولی» به وسیله ی ابوبکر**

وی بعد از به خلافت رسیدن، در خطبه هایی که برای صحابه ایراد کرده، با استفاده از کلمه «ولی»، خود را «ولی امر مسلمین» خوانده است.

بلاذری در «انساب الاشراف»، ابن قتیبه دینوری در «عیون الاخبار»، طبری و ابن کثیر در تاریخ شان و بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن، نخستین خطبه ابوبکر را این گونه نقل کرده اند:

لما ولی ابوبکر، خطب الناس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد أيها الناس فقد وليتكم ولست بخيركم.

ص: ۱۸۵

و چون ابوبکر به خلافت رسید برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «ای مردم! من رهبر شما شده‌ام؛ ولی بهترین شما نیستم» (۱).

ابن کثیر دمشقی، بعد از نقل این خطبه می نویسد:

وهذا إسناد صحيح.

سند این حدیث صحیح است (۲).

ابن قتیبه دینوری، یعقوبی و أبوسعده الآبی، نقل می کنند که خلیفه اول خطبه ای خواند و گفت:

فحمدالله أبوبکر وأثنى عليه ثم قال إن الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم نبياً وللمؤمنين ولياً فمنّ الله تعالى بمقامه بين أظهرنا حتى اختار له الله ما عنده فخلي على الناس أمرهم ليختاروا لأنفسهم في مصلحتهم متفقين غير مختلفين فاختروني عليهم والياً ولأموهم راعياً وما أخاف بعون الله وهناً ولا حيرةً ولا جبناً وما توفيقى إلا بالله العلي العظيم عليه توكلت وإليه أنيب.

ابوبکر گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله وسلم را پیامبر و سرپرست و پیشوای مؤمنان قرار داد و به وجود او بر ما منت گذاشت تا آن که او را نزد خودش خواند، مردم را آزاد گذاشت تا خودشان بر اساس مصلحت ها پیشوا برگزینند؛ پس مرا به سرپرستی برگزیدند، به یاری خدا نه از چیزی می ترسم و نه احساس سرگردانی می کنم (۳).

ص: ۱۸۶

---

۱- بلاذری، أحمد، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۴؛ دینوری، أبو محمد عبدالله، عیون الأخبار، ج ۱، ص ۳۴؛ طبری، أبی جعفر محمد، تاریخ الطبری، صص ۲۳۸-۲۳۷.

۲- ابن کثیر، إسماعیل، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۰۱.

۳- دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۸؛ یعقوبی، أحمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ الآبی، أبوسعده منصور، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۸.

محمد بن سعد در «طبقات»، سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و ابن حجر هیثمی در «الصواعق» و بسیاری دیگر از بزرگان اهل تسنن، خطبه دیگری را از خلیفه دوم نقل کرده اند که پس از به خلافت رسیدن، آن را ایراد کرده است:

لما بویع أبوبکر قام خطیباً فلا والله ما خطب خطبته أحد بعد فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أما بعد فإنی ولیت هذا الأمر وأنا له کاره ووالله لو ددت أن بعضکم کفانیه.

وقتی که با ابوبکر بیعت شد، خطبه ای خواند که به خدا سوگند بعد از او چنین خطبه ای خوانده نشد، پس از حمد و ثنای الهی گفت: من به امر رهبری شما برگزیده شدم؛ ولی از آن خشنود نیستم، دوست داشتم یکی از شما این مسؤولیت را می پذیرفت.

همچنین ابوبکر به فرماندهان سپاه نوشت:

وَلَيْتُ عَلَيْكُمْ عَمْرٌ وَلَمْ آلُ نَفْسِي وَلَا الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا (۱)

عمر را بر شما جانشین قرار دادم و در این کار جز خیرخواهی برای اهللم و مسلمین نخواستم.

یعقوبی این قضیه را این چنین نقل می کند:

وصعد أبوبکر المنبر عند ولايته الأمر فجلس دون مجلس رسول الله بمرقاه ثم حمد الله وأثنى عليه وقال إني وليت عليكم ولست بخيركم فإن استقمتم فاتبعوني وإن زغت فقوموني. (۲)

ص: ۱۸۷

---

۱- ابن اثیر، محمد، جامع الاصول، ج ۴، ص ۱۰۹؛ زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۲؛ سیوطی، عبدالرحمن، تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۷۱؛ الهیثمی، أبو العباس أحمد، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج ۱، ص ۳۷.

۲- یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷.

ابوبکر موقعی که به عنوان خلیفه انتخاب شده بود روی منبر رسول خدا رفت و پس از حمد خداوند گفت: من به عنوان سرپرست بر شما گمارده شدم در حالی که از شما بهتر نیستم پس اگر درست عمل کردم، از من پیروی کنید و اگر اشتباه نمودم مرا ارشاد کنید!

### استعمال کلمه «ولی» توسط عمر

طبری در تاریخ خود نقل می کند که: عمر بن خطاب به مردم گفت: آگاه باشید من به عنوان سرپرست برای شما گمارده شدم «ألا إني قد وليت عليكم» (۱).

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری به نقل از خلیفه دوم می نویسد:

فَلَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً. فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ وَلِيِّ اللَّهِ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا نُورَثُ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.

پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر گفت: من جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس! میراث برادرزاده ات را درخواست کردی و تو ای علی! میراث فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله را. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده است: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آنچه می ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناهکار، حيله گر و خیانتکار معرفی کردید و حال آن که خدا می داند که

ص: ۱۸۸

۱- طبری، ابی جعفر محمد، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۹۰.

ابوبکر راستگو، دیندار و پیرو حق بود. پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حيله گر و گناهکار خواندید. (۱)

در این روایت، خلیفه دوم تصریح می کند که ابوبکر خود را ولی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانست؛ ولی شما دو نفر او را تکذیب کرده و وی را خیانتکار و... می دانستید، من نیز خودم را ولی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانم و شما دو نفر مرا دروغگو، خیانتکار و... می دانید.

۲. عمر نمیری در «تاریخ المدینه المنوره» می نویسد:

حدثنا هارون بن معروف قال حدثنا ضميره بن ربيعة عن الشيباني عن أبي العجفاء قال قيل لعمر يا أمير المؤمنين لو عهدت قال لو أدركت أبا عبيده بن الجراح لوليته. (۲)

ابی عجفا روایت می کند که از عمر درباره جانشین سؤال شد گفت: «اگر عبیده، فرزند جراح را درک می کردم، او را سرپرست قرار می دادم».

همچنین نقل می کند که عمر گفت:

أدركت معاذ بن جبل ثم وليته... ولو أدركت خالد بن الوليد ثم وليته، تملی.

اگر معاذ بن جبل و خالد بن ولید را درک می کردم او را سرپرست قرار می دادم. همین تعبیر را درباره معاذ بن جبل و خالد بن ولید نموده است. (۳)

۳. ابو نعیم اصفهانی در کتابش چنین می نویسد:

حدثنا أبو حامد ثابت بن عبد الله الناقد ثنا علي بن إبراهيم بن مطر ثنا

ص: ۱۸۹

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸، ح ۱۷۵۷، کتاب الجهاد والسير.

۲- نمیری البصری، ابوزید عمر، تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۶۱، رقم: ۱۴۹۶.

۳- نمیری البصری، ابوزید عمر، تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۶۱، رقم ۱۴۹۶.

عبده بن عبدالرحيم ثنا ضميره بن ربيعه عن يحيى بن أبي عمرو الشيباني عن أبي العجفاء أو أبي العجماء الشك من عبده قال قيل لعمر بن الخطاب لو عهدت لينا فقال لو أدركت معاذ بن جبل ثم وليته ثم قدمت على ربي

عزوجل فقال لي من وليت على أمه محمد صلى الله عليه وآله قلت سمعت نبيك وعبدك صلى الله عليه وآله يقول معاذ بن جبل بين يدي العلماء طائفه يوم القيامة.

ابونعيم اصفهاني از ابى العجما نقل مى كند كه از عمر درباره جانشين سؤال شد عمر گفت: اگر معاذبن جبل را درك مى كردم او را سرپرست قرار مى دادم، آن گاه كه در نزد پروردگارم مى رفتم، به من مى گفت: چه كسى را براى امت محمدصلى الله عليه وآله سرپرست قرار دادى؟ مى گفتم: از بنده و نبي تو شنيدم كه مى گفت: معاذبن جبل روز قيامت جلوى طائفه علماست. (۱)

۴. ابى حيان اندلسى از قول عمر مى آورد كه:

قال عمر بن الخطاب كلاماً معناه لو كان سالم مولى أبى حذيفه حياً لولّيته الخلفه وأبعد من ذهب إلى أن المعنى خوفاً من الردّ وطمعاً فى الاجابه. (۲)

عمر گفت: اگر سالم مولای حذیفه زنده بود، او را سرپرست قرار مى دادم.

۵. عبدالله دینوری نقل مى کند كه:

قال عمر لو كان سالم حيا ما تخالجنى الشك فى توليته عليكم أو فى تأميره. (۳)

اگر سالم زنده بود شك و تردیدی مرا از سرپرست قرار دادن او بر شما باز نمی داشت.

ص: ۱۹۰

۱- الاصبهانی، ابونعیم احمد، حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- ابی حیان اندلسی، محمد، تفسیر البحر المحیط، ج ۴، ص ۳۱۴.

۳- دینوری، ابو محمد عبدالله، تأویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۱۲۲.

۶. ابن ابی شیبہ کوفی نیز روایتی به شرح زیر آورده است:

عبدالرزاق عن معمر عن الزهري عن مالك بن اوس بن الحدثان النصرى... فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله بعده أعمل فيه بما كان يعمل رسول الله صلى الله عليه وآله فيها ثم أقبل على علي والعباس فقال وأنتما تزعمان أنه

فيها ظالم فاجروا الله يعلم أنه فيها صادق بار تابع للحق ثم وليتها بعد أبي بكر سنتين من إمارتي فعملت فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وأبو بكر وأنتما تزعمان أني فيها ظالم فاجر. (۱)

عمر گفت: و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من ولی و جانشین پیامبرم، و همان گونه که او رفتار کرد من نیز چنان رفتار خواهم کرد؛ سپس عمر به علی و عباس گفت: شما خیال می کردید که ابوبکر ظالم و فاجر است... سپس من بعد از ابوبکر دو سال جانشینی او را بر عهده گرفتم و بر روش رسول خدا و ابوبکر عمل نمودم و باز شما گمان کردید که من در این موضوع ظالم و فاجرم.

نکته مهم در این خطبه این است که ابوبکر می گوید: «أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله بعده» و عمر می گوید: «ثم وليتها بعد ابى بكر».

کلمه «بعده و بعد ابی بکر» مطلب را روشن تر و ما را بهتر به مقصود می رسانند.

### بررسی سندی

مالک بن اوس بن حدثان نصری از روایت صحیح بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل تسنن است و حتی بعضی ها اعتقاد داشتند که او رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز دیده است.

ص: ۱۹۱

---

۱- ابن ابی شیبہ الكوفی، ابوبکر عبدالله، المصنف فی الاحادیث والآثار، ج ۵، ص ۴۶۹، ح ۹۷۷۲.

مزی در «تهذیب الکمال» درباره او می نویسد:

ذکره محمد بن سعد فی «الصغیر» فی الطبقة الثامنة من الصحابة ممن أدرك النبي صلى الله عليه وآله ورآه ولم يحفظ عنه شيئاً.

محمد بن سعد، وی را در کتابش «الصغیر» در طبقه هشتم از صحابه ذکر می کند و می گوید: او از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک کرده، اما سخنی از حضرت نقل ننموده است. (۱)

محمد بن مسلم معروف به ابن شهاب زهری، از روات بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته اهل تسنن است. ابن حجر درباره او می نویسد:

الفقيه الحافظ متفق على جلالته وإتقانه وهو من رؤوس الطبقة الرابعة.

فقیه و حافظ بود، بر بزرگی جایگاه و متقن بودن او اتفاق نظر است و از سران طبقه چهارم است. (۲)

بنابر آنچه که در تفسیر کلمه «ولی» از نظر لغت و کاربرد بیان شد، به این نتیجه می رسیم که کلمه «ولی» همان گونه که از نظر لغت به معنای سزاوار به تصرف و تدبیر است، در اصطلاح خلفا نیز به معنای ولایت بر تصرف و تدبیر آمده است و ما قبل آیه، معنای جدیدی در ما بعد آن ایجاد نمی کند.

### استعمال کلمه ولی توسط دیگران

الف) عن عائشة قالت: لما ولی أبو بکر قال قد علم قومی أن حرفتی لم تکن لتعجز عن مؤونه أهلی.

عائشه گفت: وقتی ابوبکر سرپرست شد، گفت: به درستی قوم من می داند

ص: ۱۹۲

۱- مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۲۲.

۲- عسقلانی الشافعی، أحمد، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۶، رقم ۱۹۸۶.



که شغل من به خاطر این نبوده که من از مؤونه اهلم عاجز بودم. (۱)

قال الالبانی: وإسناد هذا صحيح علی شرط الشيخین.

البانی گفته است: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. (۲)

ب) أن عبدالملک بن مروان خطب یوما فقال: ولیکم عمر بن الخطاب، وکان فظا غلیظا مضیقا علیکم فسمعتم له.

عبدالملک بن مروان روزی خطبه خواند و گفت: سرپرست شما عمر بن خطاب، تندخو و سختدل و در تنگنا قراردهنده بر شما بوده، پس به او گوش می دادید. (۳)

پ) کان عمر بن عبدالعزیز یقول: إذا رأی القاسم بن محمد بن أبی بکر: لو کان لی من الأمر شیء لولیته الخلفه. (۴)

ابن تیمیه برای ادعای خود هیچ استدلال و دلیل قانع کننده ای ندارد و حتی در منابع دیگر اهل تسنن هم در این مورد دلیلی اقامه نشده است. اما به علت کینه نسبت به امام علی علیه السلام و همچنین تبرئه عمر چنین ادعایی نموده است.

## ۱۸. تهمت ابن تیمیه درباره نزول آیه حرمت شراب در حق امیرالمؤمنین علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه نازل شدن حرمت آیه شراب را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت

ص: ۱۹۳

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲- ألبانی، محمد ناصر، إرواء الغلیل، ج ۸، ص ۲۳۲.

۳- ابن سیده المرسی، علی، المحکم والمحیط الأعظم، ج ۱، ص ۵۱۴. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۰۱۹۲.

۴- ابن خلدون الحضرمی، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۰۶؛ السخاوی، شمس الدین محمد، التحفة اللطیفة فی تاریخ المدینة الشریفه، ج ۲، ص ۳۷۷.

می دهد و این گونه می نویسد:

وقد انزل الله تعالى في علي عليه السلام: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ } لما صلى فقرأ وخلط. (۱)

و خداوند متعال در مورد علی علیه السلام نازل کرده است که: «ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا زمانی که بدانید چه می گوئید»؛ زیرا هنگامی که نماز می خواند، در نماز خود اشتباه کرد!!

### نقد و بررسی:

به اتفاق شیعه و سنی این آیه و دیگر آیات شراب، در حق عمر بن خطاب نازل شده است که ما فقط به چند روایت از کتاب اهل تسنن بسنده می کنیم؛ زمخشری (۲) از علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب «ربیع الأبرار» می نویسد:

أنزل الله تعالى في الخمر ثلاث آيات، أولها يسألونك عن الخمر والميسر، فكان المسلمون بين شارب وتارك، إلى أن شرب رجل ودخل في الصلاة فهجر، فنزلت: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى }، فشربها من شرب من المسلمين، حتى شربها عمر فأخذ لحي بعير فشج رأس عبدالرحمن بن عوف، ثم قعد ينوح على قتلى بدر بشعر الأسود بن عبد يغوث. وكائن بالقلب قلب بدر... فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله، فخرج مغضباً يجر رداءه، فرفع شيئاً كان في يده ليضربه، فقال: أعوذ بالله من غضب الله ورسوله. فأنزل الله تعالى: إنما يريد الشيطان، إلى قوله: فهل أنتم متبهون. فقال عمر: انتهينا. (۳)

ص: ۱۹۴

۱- ابن تیمیہ، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۶۵.

۲- ذهبی با تجلیل فراوان از او یاد کرده و لقب علامه را به وی می دهد. (اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۹۱)

۳- زمخشری، محمود، ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۹۸؛ با اندکی تغییر در تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۸۶۳.

خداوند متعال در مورد شراب سه آیه را نازل کرد:

اول: از تو در مورد شراب و قمار سؤال می پرسند؛ پس عده ای از مسلمانان شراب خورده و عده ای آن را ترک کردند؛ تا زمانی که شخصی از ایشان شراب خورد و به نماز ایستاد و هذیان گفت؛ سپس آیه دیگری نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»؛ باز عده ای از مسلمانان از آن خوردند؛ تا این که عمر بن خطاب شراب خورده و سپس استخوان فک شتری را برداشته و با آن استخوان سر عبدالرحمن بن عوف را شکست و نشست برای کشته گان بدر (از کفار) با شعر اسود بن عبد یغوث مرثیه خواند که: کسانی که در آن چاه بودند؛ چاه بدر...!!! خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید؛ آن حضرت با عصبانیت در حالی که ردای خود را بر روی زمین می کشیدند، بیرون آمده و چیزی را از روی زمین برداشته و در دست گرفتند تا (با آن) عمر را بزنند. پس عمر گفت: پناه می برم به خدا از غضب خدا و رسولش؛ پس خداوند آیه نازل فرمود که: «به درستی که شیطان می خواهد...» تا آنجا که فرموده است: «آیا شما دست بر می دارید (از شراب خوردن)؟» پس عمر گفت: دست برداشتیم.

البته عمر بن الخطاب، در اینجا گفت: «انتهینا = دست برداشتم»؛ و بعضی از علمای اهل تسنن اعتراف کرده اند که عمر تا بعد ها نیز این عادت را که از زمان جاهلی داشته

است، ترک نکرده است. مالک بن انس، امام مالکی ها، در کتاب «الموطأ» که به اعتقاد برخی از علمای اهل تسنن جزء صحاح سته به حساب می آید، می نویسد:

عن عبدالرحمن بن القاسم، أن أسلم مولى عمر بن الخطاب أخبره، أنه زار

ص: ۱۹۵

عبدالله بن عیاش المخزومی فرأى عنده نبیذا وهو بطریق مکه. فقال له أسلم: إن هذا الشراب یحبه عمر بن الخطاب. فحمل عبدالله بن عیاش قدحاً عظیماً. فجاء به إلى عمر بن الخطاب فوضعه فی یدیه. فقربه عمر إلى فیه ثم رفع رأسه. فقال عمر: إن هذا لشراب طیب. فشرب منه.

از عبدالرحمن بن قاسم نقل شده است که اسلم غلام عمر به او خبر داد که او عبدالله بن عیاش مخزومی را دید در حالی که او در راه مکه بود، در نزدش نبیذ دید!!! پس اسلم به او گفت: این نوشیدنی است که عمر آن را دوست می دارد. عبدالله بن عیاش ظرف بزرگی پر کرده و آن را به نزد عمر آورد و در جلوی او گذاشت؛ پس عمر آن را به دهان خود نزدیک کرد؛ سپس سرش را بلند کرد و گفت: این شرابی نیکو است؛ پس از آن نوشید.

نبیذ را اهل لغت، این گونه معنا کرده اند:

وإنما سُمی نبیذا لأن الذی یتخذہ يأخذ تمراً أو زبیباً فینبذہ فی وعاء أو سقاء علیہ الماء ویترکه حتی یفور [ویهدر] فیصیر مسکراً. (۱)

به آن نبیذ گفته می شود، زیرا کسی که آن را درست می کند خرما و کشمش را گرفته و آنها را در ظرف یا مشک ریخته و سپس بر روی آن آب می ریزد و آن را می گذارد تا (خود به خود) جوشیده و سر برود؛ که در این صورت مست کننده می شود.

محبی الدین نووی در کتاب «المجموع» می نویسد:

واما الخمر فهی نجسه لقوله عزوجل {إنما الخمر والمیسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشیطان} ولأنه یحرم تناوله من غیر ضرر

ص: ۱۹۶

فكان نجسا كالدم واما النبيذ فهو نجس لأنه شراب فيه مطربه فكان نجسا كالخمر. (1)

اما شراب نجس است؛ زیرا خداوند عزوجل فرموده است: «شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطانند» و نیز به این علت که نوشیدن آن، حرام است؛ پس مانند خون نجس است؛ و اما نبیذ، پس آن نیز نجس است؛ زیرا شرابی است که به طرب می آورد؛ از این رو، مانند شراب نجس است.

اهل تسنن نقل کرده اند که عمر، حتی در آخرین لحظات عمرش نیز دست از شراب خواری بر نمی داشت؛ تا جایی که در هنگام مرگ نیز درخواست کرد که برایش شراب بیاورند.

ابن سعد از علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب معتبر «الطبقات الكبرى» می نویسد:

عن عبدالله بن عبيد بن عمير أن عمر بن الخطاب لما طعن قال له الناس يا أمير المؤمنين لو شربت شربة فقال أسقوني نبیذا و كان من أحب الشراب إليه قال فخرج النبيذ من جرحه مع صديد الدم. (2)

ده ها مصدر از مصادر معتبر اهل تسنن از عبدالله بن عبيد بن عمير نقل کرده اند که:

هنگامی که عمر بن خطاب، چاقو خورد، مردم به او گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر نوشیدنی بنوشی خوب است؛ پس گفت: به من نبیذ

ص: ۱۹۷

---

۱- محیی الدین النووی، المجموع، ج ۲، ص ۵۶۳.

۲- محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۵۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۳۰؛ و با کمی تفاوت در: البیهقی، السنن الكبرى، ج ۳، ص ۱۱۳؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۵۲؛ ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۵، ص ۴۸۸؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۴.

بدهید!!! و نیکو از دوست داشتنی ترین نوشیدنی ها در نزد وی بود. عبدالله گفت: نیکو از زخم وی همراه با لخته های خون خارج شد.

داوری مطالب فوق بر عهده شما خواننده عزیز است!

## ۱۹. مخالفت با شأن نزول آیه «انذار»

### اشاره

ابن تیمیه در مخالفت با شأن نزول آیه انذار می گوید:

کلام (انا المنذر وبك يا علي يهتدى المهتدون) از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چون ظاهر قول این است که هدایت فقط توسط علی علیه السلام است. نه پیامبر و نه هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی گوید. (۱)

خدا، محمد صلی الله علیه و آله وسلم را هادی قرار داده و فرموده:

إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲)

چگونه شما کسی را هادی قرار می دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟ (۳)

### نقد و بررسی:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هادی همه امت در زمان حیات خود می باشد، ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. این مطلب در حدیث صحیح السنن به صراحت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بک یهتدی المهتدون من بعدی؛ به وسیله ی تو (ای علی)، هدایت یافتگان هدایت می شوند». ولی با کمال تأسف، ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده یا از آن تجاهل کرده است.

ص: ۱۹۸

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۴۳ - ۱۳۹.

۲- شوری / ۵۲.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۴۳-۱۳۹.

ابن تیمیه می گوید:

ظاهر جمله (بک یهتدی المهتدون) این است که هر کس از امت محمدصلی الله علیه وآله هدایت یافت؛ توسط علی علیه السلام بود. این دروغی آشکار است، چون مردم بسیاری به پیامبر ایمان آوردند و هدایت یافتند در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. مردم کشورها و شهرها، توسط صحابه غیر از علی علیه السلام ایمان آوردند و هدایت شدند. چگونه جایز است این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را قبول کنیم. (۱)

پاسخ: در حدیث آمده است که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تنها هدایت گر به حق و حقیقت است؛ اولاً: این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر دو مشترکاً و بارهبری رسول خداصلی الله علیه و آله هدایت گر امت باشند. ثانیاً: چه کسی گفته تمام کسانی که در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله و بعد از ایشان ایمان آورده اند؛ از امام علی علیه السلام بهره نبرده اند؟ چه کسی گفته هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله هدایت یافته، به هدایت حقیقی رسیده؟ مطابق این حدیث، هدایت واقعی، تنها از راه امام علی علیه السلام است.

حسکانی در این باره روایاتی را نقل می کند:

الف) ابن عباس می گوید: زمانی که آیه {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} بر رسول خدا نازل شد با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «انا المنذر؛ من منذر هستم». سپس با دست به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی ما یحل به؛ به وسیله تو طالبان حقیقت هدایت می یابند». (۲)

ص: ۱۹۹

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۴۳ - ۱۳۹.

۲- حسکانی، شواهد التنزیل، روایت رقم ۴۰۰.

ب) عمر بن عبدالعزیز از پدر و جدش نقل کرده که رسول خدا زمانی که آیه {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} را قرائت کرد و گفت: «انا المنذر وعلى الهادی من منذر؛ من منذر و انذار دهنده مردم هستم و علی هدایتگر مردم است.» (۱)

## ۲۰. انکار شأن نزول آیه «صادقین» درباره علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه در شأن نزول آیه:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ }.

ای کسانی که ایمان آوردید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

اشکال می کند که:

این آیه اختصاص به حضرت علی علیه السلام ندارد، زیرا ابوبکر و عمر هم از صدیقین بودند. لذا آیه شامل همه می شود و با ادله ثابت شد که صدیق، ابوبکر است. همچنین صادقین صیغه جمع است و علی علیه السلام یک فرد است، بنابراین علی علیه السلام مراد آیه نیست.

و آیه در قصه کعب بن مالک وقتی که از غزوه تبوک تخلف کرده بود، نازل شد. از آیه عصمت علی علیه السلام و غیر او فهمیده نمی شود، اگر فرض شود که مراد همان معصوم است. اما اجماع بر انتفاء عصمت از غیر علی علیه السلام را نداریم و آیه می گوید مثل صادقین متصف به صدق باشید. (۲)

### نقد و بررسی:

اهل تسنن بر این باورند که آیه در شان حضرت علی علیه السلام نازل شده است و

ص: ۲۰۰

۱- حسکانی، شواهد التنزیل، روایت ۴۱۱.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، صص ۲۶۶-۲۷۷.



امیرالمؤمنین و ائمه را مصداق صادقین ذکر کرده اند که در ادامه به شرح دیدگاه‌ها می‌پردازیم:

الف) ابن جوزی در این باره می‌نویسد:

علمای تاریخ گفته‌اند: منظور از صادقین، علی بن ابیطالب و اهل بیت او می‌باشند.

ب) ابن عباس در تفسیر صادقین می‌گوید:

علی علیه السلام سید صادقین می‌باشد. (۱)

ابن مردویه این روایت را از ابن عباس و ابی جعفر نقل کرده است. (۲)

پ) مزی نیز مصداق آیه را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام معرفی کرده است، لذا در این زمینه می‌گوید:

محمد بن صلت از پدرش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مصداق صادقین رسول خدا و امیرالمؤمنین می‌باشند. (۳)

ت) علامه بحرانی نیز در این مورد می‌نویسد:

موفق بن احمد به اسناد خود از ابن عباس در ذیل آیه شریفه می‌گوید: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است. سپس در ادامه می‌گوید: این مطلب را عبدالرؤوف در کتاب رموزالکنوز ذکر کرده است. (۴)

برخی علمای اهل تسنن این مطلب را از ابن عباس و جابر و ابی جعفر نقل

ص: ۲۰۱

---

۱- ابن جوزی، عبدالرحمن، تذکره الخواص، ص ۱۰.

۲- ابن مردویه، ابوبکر، منازل من القرآن فی علی، ص ۲۵۸.

۳- حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴- بحرانی، هاشم، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۸۶۶.

کرده اند که می توان به مصادر آنها مراجعه نمود، از جمله:

۱. سیوطی در کتاب الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۹.

۲. شوکانی در کتاب تفسیر فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۰۲.

۳. ثعلبی در کتاب الکشف والبیان، ج ۴، ص ۱۰۹.

۴. قندوزی در کتاب ینابیع الموده، ص ۱۱۹.

ابن تیمیه بر این اعتقاد است که صادقین جمع است و امیرالمومنین علیه السلام فرد است، چگونه جمع بر فرد دلالت دارد؟ همچنین آیه در شأن کعب بن مالک نازل شده است.

تناقض های وی در اینجا نمود پیدا می کند؛ از طرفی می گوید: صیغه جمع بر فرد دلالت نمی کند، از طرفی دیگر معتقد است که بر کعب بن مالک نازل شده است.

## ۲۱. انکار شان نزول آیه «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» درباره علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه در شان نزول آیه لَيْلَةُ الْمَبِيتِ که خدای تعالی می فرماید:

{وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ}. (۱)

بعضی از مردم، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

اشکال می کند و می گوید:

این حدیث مرسل است و از جنس اسرائیلیات می باشد. دشمن در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود نه علی [علیه السلام]، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی [علیه السلام] را در

ص: ۲۰۲

بستر خود قرار داد، وقتی مشرکین علی [علیه السلام] را در بستر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دیدند، از وی سؤال کردند: پیامبر کجاست، و این ترس ندارد. (۱)

### نقد و بررسی:

علمای اهل تسنن که با گفتار ابن تیمیه مخالف اند، در این زمینه می نویسند:

الف) یعقوبی در تاریخش می گوید: شبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج شد و علی علیه السلام در بستر او خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: من برای یکی از شماها مرگ راقدر کرده ام؛ کدام یک نسبت به دیگری ایثار نموده و مرگ را انتخاب می نماید؟ هیچ کدام راضی نشدند و هر دو زنده بودن را انتخاب کردند. سپس خداوند به آنها فرمود: شما هرگز نمی توانید مثل علی بن ابی طالب علیه السلام باشید، زیرا او امشب مرگ را انتخاب نموده و از جان خود گذشت تا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنده بماند. سپس جبرئیل نازل شد و این مقام و منزلت را به علی علیه السلام تبریک گفت و آیه {مَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي...} نازل شد. (۲)

این واقعه را دیگران هم نقل کرده اند و می توان به مصادر زیر مراجعه کرد:

طبری، در کتاب «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۹۹.

ثعلبی، در کتاب «الکشف والبيان»، جلد ۱، صفحه ۱۲۶.

ابن صباغ مالکی، در کتاب «الفصول المهمة»، صفحه ۴۷.

فخر رازی، در کتاب «تفسیر الکبیر»، جلد ۵، صفحه ۲۳۴.

ص: ۲۰۳

---

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۲۰-۱۱۲.

۲- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹

ب) حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

بنابر شرط شیخین این حدیث صحیح است، و اگرچه آنها نقل نکرده اند، این حدیث از اصح احادیث است.<sup>(۱)</sup>

ابن تیمیه سعی و تلاش دارد این حدیث را از اسرائیلیات قلمداد کند، اما از طرفی می گوید: ابوبکر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام در بستر وی خوابیده بود. این تناقض در کلام ابن تیمیه وجود دارد. همچنین به این نکته دقت نکرده که مشرکین قصد داشتند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در منزلش به شهادت برسانند و قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله با خطر مواجه شد که شبانه از خانه خارج شد.

## ۲۲. ادعای مقدم بودن خلفا بر امام علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه تلاش می کند که مقام سه خلیفه را از مقام امام علی علیه السلام برتر بداند، از این رو می نویسد:

مردم ابوبکر را مقدم داشتند؛ زیرا او برتر بود.<sup>(۲)</sup> عمر هم افضل بود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «لو لم أبعث فیکم لبعث فیکم عمر»، اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم، عمر مبعوث می شد.<sup>(۳)</sup>

### نقد و بررسی:

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خویش، به احادیثی تمسک جست که خود اهل تسنن به جعلی یا ضعیف بودن آنها اعتراف کرده اند؛ به عنوان مثال همین حدیثی که ابن تیمیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورده و در افضلیت عمر به آن

ص: ۲۰۴

۱- حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۲، ص ۴.

۲- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۶۵.

۳- همان، ج ۶، ص ۵۵.

استدلال نموده؛ ابن جوزی آن را در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، درج کرده است. برای روشن شدن بیشتر مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

ثانیاً: چگونه سه خلیفه برتر از علی علیه السلام هستند، در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، تطهیر، مودت، مباحله و آیات مدح دیگر است.

او که برادر پیامبر بود، در کعبه متولد شد، از ابتدا تحت تربیت الهی بود و بر هیچ بتی سجده نکرد و موصوف به «کرم الله وجهه» شد. علی علیه السلام اولین مسلمان و محبوب ترین خلق در نزد خدا بود. نور او و نور رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک منشأ بود. علی علیه السلام، زاهدترین، شجاع ترین و داناترین افراد به شمار می رفت. ابن تیمیه حدیث ساختگی «لو لم أبعث فيكم لبعث عمر» را نقل می کند، بدون آن که هیچ گونه اشاره ای به جعلی بودن آن بکند و این حاکی از برخورد دو گانه وی در برابر احادیث و تبعیت از هوا و هوس است.

ابن جوزی، این حدیث را حدیث صحیحی نشمرده و گفته است که در سند آن زکریا بن یحیی وقار آمده که:

کان من كبار الكذابين، و قال ابن عدی: کان یضع الحدیث. (۱)

او از بزرگان دروغ گویان بود. ابن عدی می گوید: او حدیث جعل می نمود.

همچنین ذهبی در «میزان الاعتدال» نوشته:

كذب صالح جزره. (۲)

صالح جزره او را تکذیب نموده است.

ص: ۲۰۵

---

۱- ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۷.

و در «المغنی» گفته:

اَتهَم بِالْكَذِبِ (۱).

وی به دروغ گفتن متهم است.

شوکانی و دیگر علما نیز که احادیث ساختگی را جمع آوری کرده اند، این حدیث را در زمره احادیث جعلی قرار داده اند.

با این وصف، ابن تیمیه که ادعای او در دفاع از سنت نبوی، گوش فلک را کر کرده است، این حدیث را مانند بقیه احادیث سابق نقل می کند؛ به طوری که گویی هیچ اشکالی در آن نیست. معلوم نیست که چگونه ابن تیمیه در اینجا دست از تقلید از ابن جوزی برداشته و اجتهاد خویش را شکوفا ساخته و به آن عمل کرده است؟!

## ۲۳. ادعای برتری عمر بر امام علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه، خلیفه دوم را عالم تر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می داند، در حالی که هیچ کسی چنین ادعایی نکرده است. او می گوید:

أما عمر فقد استفاد علی منه أكثر مما استفاد عمر منه.

استفاده علی علیه السلام از عمر، بیش از استفاده عمر از او بود. (۲)

### نقد و بررسی:

اهل تسنن در جایی نقل نکرده اند که علی علیه السلام از خلیفه دوم کسب علم کرده است، بلکه به عکس بوده است.

ص: ۲۰۶

---

۱- ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۷۹.

برای روشن شدن مطلب؛ برخی آرا و فتاوی عمر را ذکر می کنیم، خوانندگان، خود به مطالعه بپردازند و قضاوت کنند.

۱. حکم به نماز نخواندن برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۱)

۲. عدم آگاهی نسبت به حکم شکایات نماز. (۲)

۳. مسروق بن اجدع می گوید:

روزی عمر بر منبر رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می دهید، در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله و اصحابش مهر را ۴۰۰ درهم و کمتر قرار می دادند... زنی گفت: نشنیده ای آنچه را خدا در قرآن نازل کرده است؟! عمر گفت: کدام آیه؟ زن گفت: خدا می فرماید: «و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید». عمر گفت: خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر داناترند. (۳)

۴. جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه {وفاکله وابتا}. (۴)

۵. جهل خلیفه به تأویل قرآن. (۵)

۶. ابی سلمه بن عبدالرحمن می گوید:

عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد، ولی قرائت را فراموش

ص: ۲۰۷

---

۱- نیشابوری مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱۲؛ سجستانی ازدی، سلیمان، سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸، ح ۳۲۲.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۶۸۰؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳- سیره عمر، ص ۱۳۷؛ سیوطی، درالمنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۳۳.

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۳۸۹۷؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۵- حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸، ح ۱۶۸۲؛ ملاقاری، عمده القاری، ج ۹، ص ۲۴۰.

کرد. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاورده ای. گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست!!<sup>(۱)</sup>

۷. جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز.<sup>(۲)</sup>

۸. ابن ابی ملیکه می گوید:

عمر درباره بچه ای از اهل عراق که دزدی کرده بود، نوشت او را وجب کنید، اگر شش وجب بود، دست او را قطع کنید. بچه را وجب کردند، از شش وجب یک بند انگشت کمتر بود، لذا رهایش کردند.<sup>(۳)</sup>

۹. از عمر در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق و در اسلام یک طلاق داده است. عمر گفت: من نه امر می کنم و نه نهی. عبدالرحمن که در آنجا حاضر بود گفت: اما من دستور می دهم طلاق در شرک به حساب نیاید.<sup>(۴)</sup>

### بهره مندی خلیفه دوم از حضرت علی علیه السلام

اهل تسنن در این باره معتقدند که خلیفه دوم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بسیاری از موارد حتی در جنگ استفاده می کرد بعضی از این موارد در زیر آورده می شود:

الف) روزی زنی را که بچه شش ماهه ای به دنیا آورده بود، نزد عمر آوردند، دستور داد زن را سنگسار کنند.

خواهر آن زن نزد حضرت علی علیه السلام رفت و عرض کرد که عمر می خواهد

ص: ۲۰۸

---

۱- بیهقی، سنن بیهقی، ج ۲، صص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ صنعانی، عبدالرزاق، المصنّف، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۲۷۴۸.

۲- مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

۳- ابن شیبّه کوفی، ابوبکر، المصنّف، ج ۹، صص ۴۸۶ و ۴۸۷، ح ۸۲۰۶ و ۸۲۱۱.

۴- هندی، علی، کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸، ح ۲۷۹۰۵.



خواهرم را سنگسار کند، شما را به خدا سوگند! اگر برای او عذری وجود دارد به من بگو. حضرت فرمود: آری! برای او عذری است، چون خدا می فرماید: و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند. (۱) همچنین می گوید: و دوران حمل و از شیر باز گرفتن سی ماه است. (۲) و نیز می فرماید: و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد. (۳) در نتیجه حداقل حمل شش ماه است... (۴)

ب) ابن عباس می گوید: زن دیوانه ای را که زنا کرده بود؛ نزد عمر آوردند. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که شاهد ماجرا بود، نزد عمر رفت و گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

مؤاخذه از سه دسته برداشته شده؛ از بچه تا زمانی که بالغ گردد، از خوابیده تا وقتی که بیدار شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل گردد. این زن دیوانه است. شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، حضرت علی علیه السلام زن را رها کرد و عمر به نشانه تأیید، تکبیر گفت. (۵)

پ) زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر حکم سنگسارش را داد. حضرت علی علیه السلام مانع اجرای حکم شد و خطاب به عمر گفت: تو اگر سلطه بر این زن داری، چه حقی بر آن بچه ای داری که در شکم

ص: ۲۰۹

۱- بقره / ۲۳۳.

۲- احقاف / ۱۵.

۳- لقمان / ۱۴.

۴- صنعانی، عبدالرزاق، المصنّف، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۳۴۴۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.

۵- سجستانی، ازدی، سلیمان، سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۱؛ قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۲؛ حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲۳۵۱؛ عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

اوست؟... عمر زن را رها کرد و گفت: زنان عاجزند مثل علی علیه السلام بزنند. اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۱)

موارد زیاد دیگری وجود دارد که در اینجا مجال ذکرش نمی باشد.

مواردی که بیان شد، نشان دهنده برتری امام علی علیه السلام بر عمر است. به علاوه در هیچ مدرک معتبری نیامده که حضرت علی علیه السلام درمسأله ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه و از او استفاده کرده باشد.

## ۲۴. ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه درباره بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام می نویسد:

علی فان كثيرا من الصحابه والتابعین كانوا یبغضونه ویسبونونه ویقاتلونونه.

بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی علیه السلام را داشته، و وی را سب کرده و با او جنگیده اند. (۲)

### نقد و بررسی:

این ادعای ابن تیمیه به خاطر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام است، و گرنه چرا او نامی از این افراد نمی برد؟ آیا جز خوارج - که ابن تیمیه از اسلاف آنان است - کسی از تابعین نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بغض و عداوت داشته است؟ بر فرضی که همه صحابه بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند؛ این نقص آنان است نه نقص حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن آن

ص: ۲۱۰

۱- طبری، احمد الریاض، النضره، ج ۳، ص ۱۴۳؛ طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۸۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

حضرت فرمودند:

لا يَحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا الْمُنَافِقُ.

تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق با تو دشمنی نمی کند. (۱)

همچنین فرمودند:

مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي.

هر کس علی علیه السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است. (۲)

و نیز می فرمایند:

مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي.

هر کس، علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است. (۳)

و بالاخره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد به طور حتم

مرا دشمن داشته است. (۴)

ص: ۲۱۱

---

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛

نسائی، احمد، سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۲- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن

حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

۳- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ نسائی، احمد، سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد،

مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۴- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ هیشمی،

علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

چگونه کسی علی علیه السلام را دشمن بدارد، در حالی که بخاری به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود:

أنت مَنِّي وأنا منك.

تو از منی و من از تو هستم. (۱)

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

أما ترضى أن تكون مَنِّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.

آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست. (۲)

همچنین فرمودند:

إنِّي دافعُ والزَّايه غداً إلى رجل يحبَّ الله ورسوله ويحبُّه الله ورسوله.

قطعاً فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. (۳)

## ۲۵. ادعای بیعت نکردن بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه درباره بیعت نکردن امت با علی علیه السلام اشکال می کند و می گوید:

لم يتمكن أحد منهم من الامامه إلا على بن أبي طالب مع أن الأمور استصعبت عليه ونصف الأمة أو أقل أو أكثر لم يبایعوه.

احدی از امت به جز علی بن ابی طالب علیه السلام بهره مند از امامت نشد با

ص: ۲۱۲

---

۱- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.

۲- همان، ص ۱۳۵۹ و ج ۴؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰.

۳- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۵، صص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

این که امور بر او سخت گشت و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند.<sup>(۱)</sup>

### نقد و بررسی:

مقام امامت از حکم عقل و نصوص و ظواهر آیات قرآن و سنت نبوی استفاده می شود که منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خدا منصوب و منصوص باشد و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جانب خدا به امامت منصوب شد، امام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام، است. با وجود نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد و در مشروع بودن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست. اگرچه بیعت آنان در حقیقت التزام عملی در عمل به دستورات خلیفه به حق است و نفع این عمل به خود مردم باز می گردد که از امام به حق اطاعت کرده اند. آیا عموم مردم از روی رغبت با ابوبکر بیعت کردند یا بسیاری از روی اکراه و تهدید، سلطه او را پذیرفتند. مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشین پیامبر غوغا و کشمکش بزرگی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سر باز زدند و به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها پناه نبردند؟ <sup>(۲)</sup> همچنین عمر بن خطاب برای بیعت گرفتن اجباری با گروهی به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم نبرد؟ <sup>(۳)</sup> چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از آن اوست.

ص: ۲۱۳

- 
- ۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵.
  - ۲- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.
  - ۳- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۱۳۴-۱۳۰.

الف) حسن بن فرهان مالکی در این مورد می‌نویسد:

امامت علی سلام الله علیها و خلافت او، به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کردند و تمام بلاد اسلام چون حجاز، یمن،

فارس، خراسان، مصر، آفریقا، آذربایجان، هند و... بر خلافت او خاضع شدند و تنها اهل شام از بیعت با او معارضه کردند و آنان نیز نصف امت حتی ربع و بلکه یک دهم امت هم نمی‌شدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین وجود داشتند که بر خلافت علی سلام الله علیها اقرار کردند و از معاویه کناره‌گیری نمودند، مثل: شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری، بزرگ تابعین اهل شام، و با معاویه تعداد کمی از صحابه - آن هم از مسلمانان فتح مکه، مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آنها اختلاف است - بودند... (۱)

لازم به ذکر است ۱۳۰ نفر از بدری‌ها، (۲) و همچنین تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند، در کنار حضرت علی علیه السلام قرار داشتند.

ب) خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن ابزی نقل می‌کند که گفت:

از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیعت نمودیم؛ هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفرمان از جمله عمار یاسر کشته شدند. (۳)

ص: ۲۱۴

---

۱- بیعه علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحه، ص ۱۹۳.

۲- امام علی علیه السلام علیها از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴.

۳- خلیفه، تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶.

پ) ابوحنیفه در این باره می گوید:

هیچ کس با علی علیه السلام جنگ نکرد که او را به حق برگرداند؛ مگر آن که علی علیه السلام بر حق سزاوارتر از او بود و اگر او نبود کسی نمی دانست در پیکار با مسلمانان چگونه باید رفتار کرد. شکی نیست که طلحه و زبیر بعد از آن که با علی بیعت کردند و سوگند یاد کردند که پیمان شکنی نکنند، با او جنگیدند. (۱)

ت) ابن خزیمه که از بزرگان کم نظیر اهل تسنن است در این زمینه می گوید:

هر کس با علی بن ابی طالب علیه السلام در خلافتش به نزاع و ستیز برخاست، سرکش و یاغی است. این مطلبی است که همه مشایخ مان را بر آن یافتیم و ابن ادریس شافعی نیز همین نظر را دارد. (۲)

ث) مناوی در «فیض القدیر» می نویسد:

تمامی فقهای حجاز و عراق از هر ده گروه صاحبان حدیث و رأی، اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام در پیکارش با اهل صفین بر حق بوده همان طور که در نبرد با اهل جمل حق با او بود و کسانی که با او جنگیدند، سرکشانی ستمکار بوده اند و به خاطر سرکشی، آنها را تکفیر می کنند. برخی از آنها از این قرارند: مالک، شافعی ابوحنیفه، اوزاعی و جمهور اعظم از متکلمان و مسلمانان. (۳)

به علاوه بسیاری از علما و محدثان اهل تسنن، بر بیعت عمومی با حضرت

ص: ۲۱۵

---

۱- خوارزمی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۳۴۴ و ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- الاعتقاد و الهدایه، ص ۲۴۸.

۳- مناوی، فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۳۶.

على عليه السلام اجماع دارند که به ذکر اسامی آنها بسنده می کنیم:

۱. سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ هـ-ق). (۱)
۲. ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ هـ-ق). (۲)
۳. محمد بن ادريس شافعی (۲۰۴ هـ-ق). (۳)
۴. ابن سعد (۲۳۱ هـ-ق). (۴)
۵. ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶ هـ-ق). (۵)
۶. حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ هـ-ق). (۶)
۷. ابو عبدالله بن بطة (۳۸۷ هـ-ق). (۷)
۸. ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ هـ-ق). (۸)
۹. ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۴۹ هـ-ق). (۹)
۱۰. آمدی (۶۳۱ هـ-ق). (۱۰)
۱۱. ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ هـ-ق). (۱۱)

ص: ۲۱۶

- 
- ۱- تیمی، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸.
  - ۲- ابن ادريس، الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۰۲.
  - ۳- ابن اسحاق رازی، مناقب الشافعی، ص ۱۲۵.
  - ۴- ابن سود، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۱.
  - ۵- اسماعیلی، الاختلاف فی اللفظ والزّد علی الجهمیة و المشتبه، ص ۴۱.
  - ۶- ابن بطة، اعتقاد اهل السنة، ص ۴۶.
  - ۷- ابن قدامه، منهاج القاصدين، ص ۷۷.
  - ۸- صابونی، عقیده السلف و اصحاب الحديث، ص ۲۹۲.
  - ۹- ابن عبدالبر، يوسف، الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۶.
  - ۱۰- آمدی، الامامة من ابكار الافكار فی اصول الدين، صص ۳۰۲ - ۳۰۰.



١١- ابن عماد، عبدالحى، شذرات الذهب، ج١، صص ٢١٢ و ٢١٣.

۱۲. ابن ابی العزّ حنفی شارح (۷۹۲ هـ-ق). (۱)

۱۳. ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ-ق). (۲)

## ۲۶. انکار موقعیت علمی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه سعی می کند که موقعیت علمی امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، را زیر سؤال ببرد و از طرفی موقعیت علمی افرادی همچون ابوبکر و عثمان را بالا ببرد.

او این گونه می نویسد:

والمعروف أنّ علیاً أخذ العلم عن أبي بكر. (۳)

آنچه مشهور است علی [علیه السلام]، علم را از ابوبکر فرا گرفته است.

### نقد و بررسی:

بزرگان و صاحب نظران اهل تسنن، این ایده و بینش ابن تیمیه را قبول ندارند و در پژوهش های علمی شان خلاف سخن وی نوشته اند که ما به بعضی از موارد اشاره می کنیم:

الف) ابوبکر بعد از سال ها، هنوز معنای «فاکله آرا و أبا» را که هر عرب بیابانگردی می دانست، نفهمیده بود.

وأخرج أبو عبيد في فضائله وعبد بن حميد عن إبراهيم التيمي قال سئل أبو بكر الصديق عن قوله «وأبا» فقال أي سماء تظلني وأي أرض تظلني إذا قلت في كتاب الله ما لا أعلم. (۴)

ص: ۲۱۷

۱- ابی العز، شرح العقیده الطحاویة، ص ۷۲۲.

۲- عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّة، ج ۸، ص ۲۲۹.

۴- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۷.

از ابوبکر معنی آیه شریفه «وَأَبًا» را پرسیدند (نتوانست پاسخ دهد و از معنی کلمه أَب بی خبر بود)، گفت: کدام آسمان بر سر من سایه افکند یا کدام زمین مرا بر روی خود جای دهد، اگر آنچه را که از کتاب خدا نمی دانم بگویم.

ب) سیوطی نیز در این باره می نویسد:

آنچه از ابوبکر در تفسیر قرآن وارد شده، از ده مورد تجاوز نمی کند. (۱)

پ) سیوطی در بحث تعداد روایات هم می نویسد:

عدد روایات نقل شده از خلیفه اول، به هشتاد حدیث نمی رسد. (۲)

لازم است در اینجا به چند مورد از دلایلی که اعلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت می کند پردازیم:

۱. بسیاری از علمای اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدينة العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابہ. (۳)

من شهر علم هستم و علی درب آن است؛ پس هرکس که علم می خواهد، باید از درب آن وارد شود.

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک»، جلد ۳، صفحات ۱۲۷-۱۲۶، این

ص: ۲۱۸

---

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۴۱.

۳- طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵، ابن اثیر، علی، أسد الغابۃ، ج ۴، ص ۲۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ السیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵ و ج ۳، ص ۶۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ یرویه، دیلمی، فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۷۶؛ مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۶؛ ذهبی، تذکرۃ الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ اتحاف السادة المتقین، ج ۶، ص ۲۲۴.

روایت را با چندین طریق نقل و آن را صحیح معرفی می کند.

همچنین متقی هندی در «کنز العمال»، جلد ۱۳، صفحه ۱۴۹، این حدیث را نقل و به صحت آن اعتراف می کند.

۲. حضرت علی علیه السلام تنها شخصیتی است که این گونه ادعا می کند:

سلونی قبل أن تفقدونی.

نه کسی قبل از ایشان این ادعا را کرده و نه بعد از ایشان (غیر از انوار مقدسه معصومین علیه السلام) چنین جرأتی در کسی یافت می شود؛ چنانچه بسیاری از علمای اهل تسنن نوشته اند:

لم یکن أحد من الصحابه یقول (سلونی) إلا علی بن أبی طالب. (۱)

هیچ یک از صحابه نمی گفت که (هر چه می خواهید) از من پرسید مگر علی بن ابی طالب (اشاره به روایت امیرمؤمنان که می فرمودند: از من هر چه می خواهید پرسید قبل از این که من را از دست بدهید).

۳. از ابن عباس نقل شده که درباره حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، می گفت:

والله لقد أعطی علی بن أبی طالب تسعه أعمار العلم وأیم الله لقد شارککم فی العشر العاشر. (۲)

ص: ۲۱۹

۱- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۲؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۷؛ خوارزمی، المناقب، ص ۳۲۹؛ أحمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۴۶؛ ابن اثیر، علی، أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ النووی، یحیی، تهذیب الأسماء واللغات، ج ۱، ص ۳۱۷؛ المناقب للخوارزمی، ص ۹۰.

۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ ابن اثیر، علی، أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۸۹؛ قندوزی، سلیمان، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ عبدالرحمن، ثعالبی، تفسیر الثعالبی، ج ۵۲؛ تهذیب الأسماء واللغات، ج ۱، ص ۳۱۷.

قسم به خدا! به علی بن ابی طالب علیه السلام نه دهم علم داده شده و قسم به خداوند که او در یک دهم باقی هم با شما شریک است.

۴. بخاری در «تاریخ کبیر»، بر اعلمیت امام علی علیه السلام اعتراف می کند و این گونه می نویسد:

سمعت عطاء: قالت عائشه: علی اعلم الناس بالسنه. (۱)

از عطاء شنیدم که عایشه گفت: علی داناترین مردم به سنت است.

۵. از معاویه نیز این گونه نقل شده که می گوید:

فقه و علم به رحلت علی بن ابی طالب علیه السلام رفت. برادرش عتبه گفت: اهل شام این کلام را از تو نمی شنوند [و قبول نمی کنند]. گفت: مرا واگذار. (۲)

۶. از عمر بن الخطاب نیز نقل شده که می گفت: پناه می برم به خدا از مشکلی که ابوالحسن برای حل آن حاضر نباشد. (۳)

## ۲۷. اشکال بر هزار رکعت نماز حضرت علی علیه السلام در شبانه روز

### اشاره

ابن تیمیه در جایی، به هزار رکعت نماز گزاردن امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب، اشکال وارد کرده است، از جمله:

وأما ما نقله عن علی علیه السلام أنه كان یصلی کل یوم ولیله ألف رکعه فهذا

ص: ۲۲۰

۱- بخاری، محمد، التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۵۵ و ج ۳، ص ۲۲۸، علی، ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۸؛ طبرسی، احمد، ذخائر العقبی، ص ۷۸؛ حنفی، محمد، نظم درر السمطین، ص ۱۳۳؛ ثعالبی، تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۵۲؛ قندوزی، سلیمان، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- قرطبی، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۸؛ علامه حلی، العدد القویه، ص ۲۵۰.

۳- قندوزی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۷۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۰۱؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۹۷؛ هندی، کترالعمال، ج ۱۰، ص ۳۶۹؛ حنفی، محمد، درر السمطین، ص ۱۳۱؛ عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، هندی، یوسف، تهذیب الکمال، ص ۲۳، ج ۷، ص ۲۹۶.

يدل على جهله بالفضيله وجهله بالواقع كذلك قوله انه كان يصلى فى اليوم والليله ألف ركعه من الكذب الذى لامدح فيه فان النبى صلى الله عليه وآله وسلم كان مجموع صلاته فى اليوم والليله أربعين ركعه فرضا ونفلا والزمان لا يتسع لألف ركعه لمن ولى أمر المسلمين مع سياسه الناس وأهله... لم يستحب هذا أحد من المسلمين علمنا انه ليس عباده بل مكروه.

این که انسان شب تا صبح مشغول نماز شود، مکروه است و فضیلت حساب نمی شود، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم هر شب و روز بیش از چهل رکعت نماز نمی خواند و تمام شب را بیدار نمی ماند. پس مداومت به شب زنده داری نه تنها مستحب نمی باشد بلکه مکروه است. (۱)

علامه امینی از قول ابن تیمیه نقل می کند که ابن تیمیه می گوید:

پیامبر در شب بیش از ۱۳ رکعت نماز نمی خواند و در آخر می گوید: شب زنده داری و تهجد و قرائت کل قرآن در یک رکعت نماز ثابت شده است و عثمان این کار را انجام می داد. پس شب زنده داری و تلاوت قرآن عثمان از دیگران (یعنی امیرالمؤمنین) آشکارتر است. (۲)

### نقد و بررسی:

مرحوم علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب «الغدیر»، جلد ۵، صفحه ۴۰ پاسخ گویایی به این انتقاد ابن تیمیه داده است و این گونه می نویسد:

اولاً: «مکروه» دانستن این عمل با سنت نبوی در تناقض است. این که ایشان گفته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله هر شب بیش از ۱۳ رکعت و در روز رکعات معینی نماز نمی خوانده، مخالف احادیث و تاریخ است و ایشان

ص: ۲۲۱

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۴۹۹.

۲- علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۴۰ به نقل از منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۱۹.

در محکمه تاریخ روسیاه است. روایاتی در کتب شیعه و سنّی نقل شده که دلالت بر کثرت عبادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب ها دارد. از جمله در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آورده شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر نماز می خواندند که پاهای مبارک شان از ایستادن زیاد، ورم می کرد (... یصلی حتی یتورم قدماه).

امام صادق علیه السلام می فرماید که:

ایشان این کار را برای عبرت امت در عبادات انجام می دادند.

در باب کثیر العباده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطالب عجیبی نقل شده است، از جمله این که حضرت در دهه آخر ماه مبارک رمضان دستور می دادند که رختخواب شان جمع شود.

باید از ابن تیمیه سؤال کرد چگونه کثیر العباده بودن در کتب اهل تسنن، جزو فضائل بزرگان آنان به شمار آمده است؟ مثلاً در مورد ابوالحسن اشعری می نویسند که بیست سال نماز صبح را با وضوی نماز عشاء می خوانده است. و در مورد دیگر می نویسند که چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز عشاء می خوانده، ولی به امیرالمؤمنین علیه السلام که می رسند، این عمل فضیلت حساب نمی شود و یک عمل مکروه تلقی می گردد.

نکته دیگری که در پاسخ ابن تیمیه باید یادآور شد این است که: طبق عقیده اهل تسنن، «سنّت» تنها با فعل شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله «سنّت» نیست، بلکه رفتار هر فردی از مسلمین می تواند سنّت قرار بگیرد، چنان که عمر بن خطاب «نماز تراویح» را سنّت قرار داد و طبق تصریح علمای سنّی، او نخستین کسی بود که به جا آوردن نمازهای مستحبی را با جماعت در ماه رمضان بدعت کرد و این سنّت امروزه مورد پیروی اهل تسنن می باشد. آیا اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمی کنند که فرمود: بر شما باد عمل کردن به سنّت من و سنّت خلفای راشدین؟

ص: ۲۲۲

اگر (به فرض) چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده باشد، پس چرا ابن تیمیه آن را به خلفای راشدین منهای علی بن ابی طالب علیه السلام... اختصاص می دهد؟!

اما جواب این که این عمل مقدور نمی باشد؛ علامه امینی در کتاب «الغدیر» می فرماید:

ما هم اکنون از یاران مان کسانی را می شناسیم که گاهی در شب و گاهی در شبانه روز در کمتر از هفت ساعت، هزار رکعت نماز می خوانند. بنابراین به جا آوردن هزار رکعت در شبانه روز هیچگاه تمام وقت را اشغال نمی کند و مخالف سنت پیامبر صلی الله علیه وآله هم نمی باشد.

قابل ذکر است که خود مرحوم علامه مکرر این عمل را انجام داده بود و در یک شب هزار رکعت نماز را در کنار قبر امام رضاعلیه السلام به جا آورده بود.

همچنین یکی از علمای سنی به نام محمد عبدالحی حنفی، برای رفع پندارهای مغرضانه ابن تیمیه کتابی نوشته و نام آن را «اقامه الحجه علی ان الاکثار فی التبعد لیس ببدعه» (اقامه دلیل بر این که زیادی عبادت بدعت به شمار نمی آید) گذاشته است و در آن نام عده ای از صحابه و تابعین را که کوشش فراوان در عبادت خدا داشته اند، ذکر می کند.

این عالم سنی در فرازی از کتابش در جواب ابن تیمیه می گوید:

اما این که گفته چنین کاری مقدور نمی باشد، منشأ آن کسالت روحی او از انجام عبادت زیاد است و کسانی که در تمام عمرشان نشاط انجام چنین عبادتی را نداشته و از رفتار پسندیده و عادت خدایی پارسایان بی بهره اند می پندارند که چنین کاری مقدور نیست، ولی کسانی که شیرینی اطاعت و بندگی خدا را چشیده اند؛ این گونه اعمال برای آنها جزو امور عادی است.

نکته قابل توجه این که ابن تیمیه این عمل را برای امیرالمؤمنین علیه السلام غیر



مقدور می داند و خودش برای عثمان نقل می کند که در هر شب یک ختم قرآن می نمود و سایر علمای سنی برای ابوحنیفه می نویسند که در هر شبانه روز ماه رمضان دو ختم قرآن می نمود و برای برخی در هرشب تا چهار ختم قرآن ذکر می کنند.<sup>(۱)</sup>

## ۲۸. آزار و اذیت شرعی ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها ! و خواستگاری ساختگی امام علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه یک خواستگاری ساختگی را جعل می کند و آن را به مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت می دهد و این گونه می نویسد:

لو قدر أن أبابکر اذاها فلم يؤذها لغرض نفسه بل ليطیع الله ورسوله ویوصل الحق إلی مستحقه وعلی کان قصده أن یتزوج علیها فله فی أذاها.

بر فرض که ابوبکر، فاطمه سلام الله علیها را اذیت کرده باشد؛ به جهت غرض شخصی نبوده بلکه به جهت این بوده که خواسته خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی [علیه السلام] قصدش این بود که بر سر فاطمه سلام الله علیها هوو بیاورد و لذا او (علی علیه السلام) در اذیت فاطمه غرض داشته است!<sup>(۲)</sup>

### نقد و بررسی:

۱. ابوبکر به کدام دلیل، گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام را به قصد اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه وآله دانسته و هدفش را رساندن حق به مستحق می دانست؟ ملکی که هدیه رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت زهرا سلام الله علیها بوده، چه کسی به او اجازه داده که آن

ص: ۲۲۴

۱- برای آگاهی بیشتر به الغدیر، ج ۵، ص ۴۸ مراجعه شود.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵.

ملک را به زور از فاطمه سلام الله عليها بگیرد و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض هم که حاکم اسلامی باشد، مگر می تواند بر خلاف دستور خدا حکم کند؟ مگر خدا در قرآن نفرموده:

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند. (۱)

مسلم در «صحیح» خود در باب فضائل حضرت علی علیه السلام گفته که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرموده اند:

ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق. (۲)

۲. از جمله تهمت های ابن تیمیه و طرفدارانش به امیرالمؤمنین علیه السلام، افسانه خواستگاری آن حضرت از دختر ابوجهل است که هدف آنها از یک طرف تنقیص مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و از طرف دیگر فرار از عواقب غضب حضرت زهرا سلام الله عليها بر خلیفه اول و دوم می باشد. روایات بسیاری در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است که هر کسی فاطمه سلام الله عليها را ناراحت کند، همانند آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله را ناراحت کرده است؛ چنانچه بخاری در صحیحش می نویسد:

حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْزَبَهَا أَعْزَبَنِي. (۳)

ص: ۲۲۵

۱- مائده / ۴۴.

۲- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶.

۳- بخاری، محمد، البخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۱۰؛ کتاب فضائل الصحابه، ب ۱۲ - باب مَنَاقِبُ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است.

از طرف دیگر خود بخاری در صحیحش نوشته است:

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ سَلامِ اللهِ عَلَيْهَا عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمْنِي حَتَّى تُؤْفَيْتُ.

فاطمه سلام الله عليها در حال خشم و غضب، ابوبکر را ترک نموده و بر او همچنان غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود.

ولی ابن تیمیه و طرفدارانش بر این عقیده اند که روایت غضب فاطمه علیها السلام، در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و او فاطمه سلام الله عليها را غضبناک کرده است.

### بررسی حدیث خواستگاری حضرت علی علیه السلام

#### ۱. سن مسور، متناسب با افسانه نیست

مسور بن مخرمه، تنها راوی حدیث است و کسی دیگر از صحابه، آن را نقل نکرده است. این در حالی است که وی در سال دوم بعد از هجرت متولد شده است؛ چنانچه ابن حجر می گوید:

ولد بمكة بعد الهجرة بسنتين فقدم به المدينة في عقب ذي الحجة سنة ثمان ومات سنة أربع وستين. (۱)

مسور دو سال پس از هجرت در مکه به دنیا آمد و پس از فتح مکه در ماه ذی حجه سال هشتم وارد مدینه شد [یعنی وقتی وارد مدینه شد شش سال بیشتر نداشت] و در سال ۶۴ نیز از دنیا رفته است.

ص: ۲۲۶

---

۱- عسقلانی، أحمد، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۶، ص ۱۱۹.

از طرفی برخی از علمای اهل تسنن اعتراف کرده اند که قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل در سال دوم هجرت اتفاق افتاده؛ یعنی زمانی که این قضیه اتفاق افتاده، یا مسور بن مخرمه هنوز به دنیا نیامده بود و یا تازه متولد شده بود، و شش سال بعد از آن وارد مدینه شده است.

استاد توفیق ابوعلم از اساتید برجسته مصری و معاون نخست دادگستر مصر، کتابی به نام «فاطمه الزهرا» دارد که دکتر صادقی آن را ترجمه کرده است، او در صفحه ۱۴۶ این کتاب، می نویسد:

این قضیه خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل در سال دوم هجرت بوده است.

اگر فرض کنیم که این اتفاق در سال هشتم هجری افتاده و مسور بن مخرمه در همان سال که شش ساله بوده، شاهد ماجرا بوده است، باز هم نمی توان سخن او را پذیرفت؛ چرا که در متن حدیث می گوید: «و أنا محتلم؛ یعنی من بالغ بودم». یعنی کسی که در یک مرحله از رشد رسیده است که در عالم خواب محتلم می شده است؛ یعنی توانایی ازدواج دارد. آیا به بچه شش ساله محتلم می گویند؟

## **۲. مسور، لخت و عریان در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله**

در کتاب های اهل تسنن شواهدی وجود دارد که بیانگر این موضوع است که مسور در زمانی که در مدینه بوده، از نظر عقل و هوش به سرحد کمال نرسیده بوده؛ تا جایی که لخت و عریان جلوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر مردم راه می رفته است. مسلم نیشابوری در صحیحش به نقل از خود او می نویسد:

من در محضر پیامبر، سنگی را به طرف ساختن مسجد می بردم، یک لنگی را به خودم بسته بودم، این لنگ من باز شد، آنچه که نباید پیدا

بشود، هویدا شد، همین طور این سنگ را می بردم، پیامبر فرمود:

ارْجِعْ إِلَىٰ تَوْبِكَ فَخُذْهُ، وَلَا تَمْشُوا عُرَاهُ. (۱)

برگرد شلوارت را بپوش و لخت و عریان راه نرو.

### ۳. اثبات دشمنی مسور بن مخرمه با اهل بیت علیه السلام

مسور از طرفداران بنی امیه و از نزدیکان معاویه بن ابی سفیان و عضو گروه جعل حدیث وی بوده است.

ذهبی در شرح حال مسور بن مخرمه می نویسد:

قال الزبير بن بكار: كانت [الخوارج] تغشاه ويتحلونه.

خوارج او را تحویل گرفته و از خودشان می دانستند. (۲)

همچنین او از طرفداران معاویه بود، به حدی که هر وقت نام معاویه را می شنید، بر او درود می فرستاد.

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» در این باره می نویسد:

قال عروه: فلم اسمع المسور ذكر معاوية إلا صلى عليه. (۳)

از مسور نشنیدم که یادی از معاویه کند و بر او درود نفرستد.

طبق نقل بخاری؛ مسور بن مخرمه، این مطلب را زمانی به امام سجاد علیه السلام یادآوری می کند که آن حضرت به تازگی از شام برگشته و مصیبت از دست دادن

ص: ۲۲۸

۱- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۶۶۰؛ کتاب الحيض، باب ۱۹ (باب الإغتناء بِحِفْظِ الْعَوْرَةِ).

۲- الذهبي، شمس الدين محمد، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳- ذهبي، شمس الدين، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والاعلام، ج ۵، ص ۲۴۶.

پدر و برادرانش بر دوشش سنگینی می کند!<sup>(۱)</sup> آیا در زمانی که امام زین العابدین علیه السلام نیاز به تسلیت و دلداری دارند، هیچ عاقلی به خودش اجازه می دهد با گفتن این سخنان، قلب آن حضرت را بشکند؟

با چنین اوصافی آیا می توان به روایات وی عمل کرد؟

### عدم امکان این خواستگاری از منظر تاریخی

طبق اسناد موجود در کتاب های اهل تسنن، امکان خواستگاری امیرمؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل وجود ندارد؛ در اینجا فقط به چند نکته اکتفا می شود:

الف) دختر ابوجهل تا پیش از فتح مکه، اسلام نیاورده بود.

دختری که ابن تیمیه ادعا می کند امیرمؤمنان علیه السلام از او خواستگاری کرده جویریہ نام داشته است که تا فتح مکه اسلام نیاورده است و در فتح مکه به همراه دیگر طلقاء از جمله زن برادرش، مجبور به پذیرش اسلام شد.

محمد بن سعد درباره زمان اسلام آوردن او می نویسد:

لما كان يوم الفتح أسلمت أم حكيم بنت الحارث بن هشام امرأة عكرمة ابن أبي جهل وأتت رسول الله صلى الله عليه وآله فبايعته،

جویریہ بنت ابی جهل... أسلمت وبايعت وتزوجها عتاب بن أسيد بن أبي العيص بن أمية ثم تزوجها أبان بن سعيد بن العاص بن أمية فلم تلد له شيئاً.

روز فتح مکه، امّ حکیم دختر حارث بن هشام همسر عکرمه بن ابوجهل مسلمان شد، خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و بیعت کرد. جویریہ دختر ابوجهل نیز اسلام آورد و مسلمان شد. عتاب بن اسید بن ابوالعیص بن امیه با وی

ص: ۲۲۹

---

۱- بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۲، ح ۲۴۴۳.

ازدواج کرد، سپس ابان بن سعید بن عاص بن امیه با وی ازدواج کرد که از وی فرزندی نیاورد. (۱)

ب) بی درنگ پس از اسلام آوردن، با دیگری ازدواج کرد.

این مطلب از قطعیات تاریخ است که جویریہ دختر ابوجهل، همان کسی که ادعا می کند امیرالمؤمنین علیه السلام به خواستگاری او رفته است، در سال هشتم هجری تازه مسلمان شده و در همان زمان با عتاب بن اسید ازدواج کرده و حتی تا زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اصلاً وارد مدینه نشده است؛ چنانچه ابن سعد در «الطبقات الکبری» می نویسد:

لما کان یوم الفتح أسلمت ام حکیم بنت الحارث... فبایعته جویریہ بنت اُبی جهل بن هشام... وتزوجها عتاب بن أسید بن اُبی العیص بن أمیه ثم تزوجها ابان بن سعید بن العاص بن أمیه فلم تلد له شیئاً. (۲)

در روز فتح مکه، ام حکیم اسلام آورد...، جویره دختر ابوجهل در همان روز با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیعت کرد... و عتاب بن اسید با او ازدواج کرد و پس از وی ابان بن سعید او را به همسری خود درآورد و هیچ فرزندی برای ابان به دنیا نیاورد.

بنابراین:

اولاً: احدی از تاریخ نویسان نقل نکرده اند که وی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه آمده باشد، تا امام علی علیه السلام از او خواستگاری کند.

ثانیاً: بلافاصله بعد از اسلام آوردن، همسر عتاب بن اسید شده است.

ص: ۲۳۰

---

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، صص ۲۶۲ - ۲۶۱.

پس چگونه می توان قبول کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام در سال دوم هجرت و یا حتی در سال هشتم هجرت؛ آن هم در مدینه و نه در مکه از وی خواستگاری کرده باشد و هیچ کس غیر از مسور نیز این روایت را ندیده باشد؟

جویریہ پس از آن که اسلام آورد، با شخصی به نام عتاب بن اسید که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله حاکم مکه گماشته شده بود، ازدواج نمود و تا زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنده بودند همسر او بود، بنابراین پس از اسلام آوردنش نیز خواستگاری حضرت علی علیه السلام از جویریہ صورت نگرفته است.

محمد بن سعد می نویسد:

جویریہ بنت ابی جهل... أسلمت وبایعت وتزوجها عتاب بن أسید بن أبی العیص بن أمه.

جویریہ دختر ابوجهل... اسلام آورد و مسلمان شد و بیعت نمود و عتاب ابن اسید بن ابوالعیص بن امیه با وی ازدواج

کرد. (۱)

ابن عبدالبر و مزی درباره شوهر او و این که پس از ازدواج با دختر ابوجهل تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت نکرده بودند، به مدینه مهاجرت نکرده است، می نویسند:

فلم یزل عتاب أمیرا علی مکه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه و آله.

عتاب والی مکه بود تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. (۲)

بنابراین، خواستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل، نه پیش از اسلام آوردن او با واقعیت های تاریخی، سازگار است و نه پس از اسلام آوردن او.

ص: ۲۳۱

---

۱- زهری، محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲- القرطبی، یوسف، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۳، ص ۱۰۲۴؛ المزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۲۸۳.



پ) اسلام در قلب جویریه رسوخ نکرده بود:

امیر مؤمنان علیه السلام درباره افرادی که در فتح مکه به ظاهر مسلمان شدند می فرماید:

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَشْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَشَلَّمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

به خدایی که دانه را شکافت و پدیده ها را آفرید، آنها اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر خود را پنهان داشتند، و آن گاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند. (۱)

جویریه از افرادی است که در فتح مکه همزمان با دیگر طلقاء و در سایه شمشیر، اسلام را پذیرفت، نه این که با آغوش باز پذیرفته و به حقایق اسلام ایمان آورده باشد.

گواه قضیه این است که در همان زمان، وقتی صدای اذان بلال را می شنید، جملات زننده ای را بر زبان جاری می کرد که نشان می دهد نور اسلام در قلب او رسوخ نکرده است.

بلاذری و ابوالفداء در این باره می نویسند:

ولما جاء وقت الظهر أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بلالا أن يؤذن على ظهر الكعبة وقریش فوق الجبال، فمنهم من يطلب الأمان،

ومنهم من قد آمن، فلما أذن وقال: أشهد أن محمداً رسول الله، قالت جویریه بنت أبي جهل: لقد أكرم الله أبي حين لم يشهد نهيق بلال فوق الكعبة.

هنگام ظهر (روز فتح مکه) رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور دادند تا بلال بر بام کعبه اذان بگوید، قریش بالای کوه ها رفته بودند، بعضی از آنان

ص: ۲۳۲

---

۱- فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۱۶.

درخواست امان کرده و بعضی هم ایمان آورده بودند، هنگامی که بلال گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله»، جویریہ دختر ابوجهل گفت: خدا به پدرم لطف کرد که صدای بلال را از بالای کعبه نشنید. (۱)

(ت) جویریہ، پدرش را پیامبر می دانست:

طبق نقل برخی از بزرگان اهل تسنن، جویریہ اعتقاد داشت که به پدرش نیز (همانند رسول خداصلی الله علیه وآله) پیشنهاد نبوت شده بود؛ اما به خاطر این که بین قومش اختلاف نیندازد، این پیشنهاد را رد کرده است.

ازرقی در «اخبار مکه» و واقدی در «کتاب المغازی» و حلبی در «سیره» خود در این باره می نویسند:

ولقد جاء إلى أبي الذي كان جاء إلى محمد من النبوه فردها ولم يرد خلاف قومه. (۲)

با این حال، چگونه امکان دارد که امیرمؤمنان علیه السلام با داشتن همسری همچون فاطمه زهرا سلام الله علیها از زنی همچون جویریہ خواستگاری کند؟

(ث) جویریہ، کینه قاتل پدرش را به دل داشت:

امیرمؤمنان علیه السلام همان کسی بود که در جنگ بدر، ابوجهل را به درک واصل کرد و طبیعی است که بازماندگان مقتول به ویژه دخترش، کینه قاتل پدر را همواره در دل داشته باشند؛ مگر این که به حقیقت اسلام ایمان آورده باشند. جویریہ از دسته

ص: ۲۳۳

---

۱- بلاذری، أحمد، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ابن الجوزی، أبو الفرج عبدالرحمن، الوفا بأحوال المصطفى، ج ۱، ص ۳۳۲؛ أبو الفداء عماد الدین، إسماعیل، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۹۷.

۲- ازرقی، أبو الولید محمد، أخبار مکه وما جاء فیها من الآثار، ج ۱، ص ۲۷۵؛ الواقدی، أبو عبدالله محمد، المغازی، ج ۲، ص ۲۷۳؛ الحلبي، علی، السيرة الحلیية فی سيرة الأمين المأمون، ج ۲، ص ۳۸۶.

اول بود و کینه امیرمؤمنان علیه السلام را در دل داشت و آن را فراموش نکرده بود.

قالت: لقد رفع الله ذكر محمد صلى الله عليه وآله وسلم وأما نحن فسنصلي ولكننا لا نحب من قتل الأُحبه.

خدا نام محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بالا برد و ما نماز خواهیم خواند؛ ولی ما افرادی که افراد مورد علاقه ما را کشتند دوست نداریم. (۱)

با توجه به کینه عمیق وی نسبت به قاتل پدرش، آیا قابل تصور است که او بخواهد همسر قاتل پدرش شود و یا امیرمؤمنان علیه السلام بخواهند از چنین شخصی خواستگاری کنند؟!

ج) لازمه صحت این روایت، تنقیص مقام پیامبر صلی الله علیه و آله است:

بخاری داستان را این گونه نقل می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از آن که شنید علی علیه السلام به خواستگاری دختر ابوجهل رفته است، با ناراحتی به مسجد آمد و فرمود:

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ. (۲)

فاطمه پاره تن من است، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود.

ص: ۲۳۴

- 
- ۱- ازرقی، أبو الولید؛ محمد، أخبار مکة وما جاء فيها من الآثار، ج ۱، ص ۲۷۵؛ ابن الجوزی، أبو الفرج عبدالرحمن، الوفا بأحوال المصطفی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الحلبي، علی، السيرة الحلیبة فی سيرة الأئمة المأمون، ج ۳، ص ۵۵.
- ۲- بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۴، صص ۲۱۳ - ۲۱۲.

و در روایت دیگری نوشته اند که آن حضرت فرمود:

إِلَّا أَنْ يَرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يَطَّلِقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يَرِيئِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا. (۱)

علی اگر می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد، باید دختر من را طلاق بدهد. فاطمه پاره تن من است، آنچه که موجب رنجش فاطمه بشود، مرا می رنجاند... .

از این دو روایت استفاده می شود که ازدواج با دختر پیامبر در زمانی که دختر دشمن رسول خدا نیز در همسری شخصی باشد، حرام است؛ در حالی که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و دختران دشمنان خدا، نه یکبار که چندین بار جمع کرده است.

رمله بنت شیبیه، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد. ابن عبدالبر در این زمینه می نویسد:

رمله بنت شیبیه بن ربیعہ کانت من المهاجر هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان. (۲)

رمله، دختر شیبیه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد.

ص: ۲۳۵

---

۱- همان، ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۵۲۳۰، کتاب النکاح، باب ۱۰۹ (باب ذَبُّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِي الْغَيْرَةِ وَالْإِنْصَافِ)؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱، ح ۶۲۰۱، کتاب فضائل الصحابه، باب ۱۵ (باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَام).

۲- ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۸۴۶، رقم ۳۳۴۵.

شیه از دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است؛ چنانچه ابن حجر می نویسد:

رمله بنت شیه بن ربیع بن عبد شمس العبشمیه قتل أبوها يوم بدر كافرا. (۱)

رمله، دختر شیه... پدرش در جنگ بدر کشته شد، در حالی که کافر بود.

در حالی که نوشته اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همسر عثمان بوده است. ابن اثیر در «اسد الغابه» می نویسد:

ولما أسلم عثمان زوجة رسول الله صلی الله علیه و آله بابنته رقیه وهاجرا كلاهما إلى أرض الحبشه الهجرتین ثم عاد إلى مكة وهاجر إلى المدینه. (۲)

زمانی که عثمان اسلام آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش رقیه را به همسری او درآورد، هر دوی آنها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند، سپس وقتی از آنجا بازگشتند، به مدینه مهاجرت کردند.

علاوه بر این، عثمان با ام البنین بنت عیینه و فاطمه بنت الولید بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است؛ در حالی که پدر هر دوی آنها نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده اند.

به هر حال این افسانه بیش از آن که تنقیص مقام امیر مؤمنان علیه السلام باشد، تنقیص مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا همان طور که گذشت، ازدواج مجدد برای تمام مردان مسلمان با شرایطی خاص، جایز است و آنها می توانند همزمان تا چهار همسر دائم داشته باشند؛ اما طبق این افسانه، رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن خوی و منشی که خداوند آن را «خلق عظیم» می داند، با خشم و تندی به طوری که ردایش به

ص: ۲۳۶

۱- عسقلانی، احمد، الإصابه، ج ۸، صص ۱۴۳ - ۱۴۲، رقم ۱۱۱۹۲.

۲- ابن اثیر، علی، أسد الغابه، ج ۳، ص ۳۷۶.

زمین کشیده می شود، وارد مسجد شده و چنین می گوید:

اگر علی علیه السلام می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد، باید دختر مرا طلاق دهد.

مرحوم سید مرتضی، دانشمند شیعه، در این باره می نویسد:

فوالله ان الطعن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بما تضمنه هذا الخبر الخبيث، أعظم من الطعن على أمير المؤمنين عليه السلام وما صنع هذا الخبر إلا ملحد قاصد للطعن عليهما، أو ناصب معاند لا يبالي ان يشفى غيظه بما يرجع على أصوله بالقدح والهدم، على أنه لا خلاف بين أهل النقل أن الله تعالى هو الذي اختار أمير المؤمنين عليه السلام لنكاح سيده النساء (صلوات الله وسلامه عليها) وأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم رد عنها جله أصحابه وقد خطبوا وقال صلى الله عليه وآله وسلم: اني لم أزوج فاطمه عليا عليه السلام حتى زوجها الله إياه في سمائه، ونحن نعلم أن الله سبحانه لا يختار لها من بين الخلائق من غيرها ويؤذيها ويغمرها، فإن ذلك من أدل دليل على كذب الراوى.

به خدا سوگند! طعن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این خبر خبیث، مشهود تر است از طعن بر علی علیه السلام. این خبر و قصه را نساخته است مگر فردی بی دین که هدفش تنقیص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام هر دو بوده است و یا ساخته فردی ناصبی و دشمن اهل بیت علیه السلام بوده است که با این بافته ها می خواهد بیماری اش را درمان کند. ناقلان حدیث اختلافی ندارند که در موضوع ازدواج فاطمه سلام الله علیها، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه اصحابی که خواستگاری کرده بودند پاسخ رد داده بود؛ چون خداوند متعال، علی علیه السلام را برای فاطمه سلام الله علیها برگزیده بود، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من فاطمه سلام الله علیها را به عقد علی در نیاوردم؛ مگر آن که خدا در آسمان، او را به همسری علی در آورد و می دانیم که خداوند متعال، از بین مردم کسی که زهر اسلام الله علیها را اذیت

و مغموم نماید، انتخاب نمی فرماید؛ بنابراین این خود قوی ترین دلیل بر دروغگویی راوی است. (۱)

### افسانه خواستگاری از دیدگاه اهل بیت علیه السلام

شیخ صدوق در کتاب «الأمالی»، روایت مفصلی را در این باره به نقل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت به افسانه بودن این قضیه تصریح می کنند؛

قَالَ عَلَقَمَةُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنا إِلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَقَدْ ضَاقَتْ بِدَلِكِ صُدُورُنَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلَقَمَةُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُكَ وَالسَّيِّئَةُ تَنْتَهُمُ لَا تُضْبِطُ وَكَيْفَ تَسْلِمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَلَمْ يَنْسَبُوا يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى أَنَّهُ هَمَّ بِالزَّانَا أَلَمْ يَنْسَبُوا أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى أَنَّهُ ابْتُلِيَ بِذُنُوبِهِ أَلَمْ يَنْسَبُوا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى أَنَّهُ تَبَعَ الطَّيْرَ حَتَّى نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ أَوْرِيَا فَهَوَّاهَا وَأَنَّهُ قَدَّمَ زَوْجَهَا أَمَامَ التَّائِبِينَ حَتَّى قُتِلَ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا... الم ينسبوه الى انه صلى الله عليه وآله ينطق عن الهوى في ابن عمه على عليه السلام، حتى كذبهم الله فقال سبحانه وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى... وَمَا قَالُوا فِي الْأَوْصِيَاءِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَمْ يَنْسَبُوا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى أَنَّهُ كَانَ يَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمُلْكَ وَأَنَّهُ كَانَ يُؤَثِّرُ الْفِتْنَةَ عَلَى السُّكُونِ وَأَنَّهُ يَسْفِكُ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ بِغَيْرِ حِلِّهَا وَأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِيهِ خَيْرٌ مَّا أَمَرَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِضَرْبِ عُنُقِهِ أَلَمْ يَنْسَبُوهُ إِلَى أَنَّهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَى فَاطِمَةَ سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهَا وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَكَاهُ عَلَى الْمُتَبَرِّ إِلَى الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ عَدُوِّ اللَّهِ عَلَى ابْنِهِ نَبِيِّ اللَّهِ أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَهُ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ سَرَّهَا

ص: ۲۳۸

۱- مرتضی، علم الهدی، تنزیه الأنبياء، ص ۲۲۰.

فَقَدْ سَرَّرَنِي وَمَنْ غَاظَهَا فَقَدْ غَاظَنِي ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلْقَمَةُ مَا أَعْجَبَ أَقَاوِيلَ النَّاسِ فِي عِلِّيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ بَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ رَبُّ مَعْبُودٍ وَبَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ عَاصٍ لِلْمَعْبُودِ وَلَقَدْ كَانَ قَوْلُ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى الْعَصِيَّانِ أَهْوَنَ عَلَيْهِ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى الرَّبُّوبِيَّةِ يَا عَلْقَمَةُ أَلَمْ يَقُولُوا فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ أَلَمْ يُشَبِّهُهُ بِخَلْقِهِ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ الدَّهْرُ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ الْفَلَكَ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ جِسْمٌ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ صُورَةٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا يَا عَلْقَمَةُ إِنَّ الْأَلْسِنَةَ الَّتِي يَتَنَاوَلُ ذَاتَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِمَا لَا يَلِيقُ بِعَدَاتِهِ كَيْفَ تُحْبَسُ عَنْ تَنَاوُلِكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَهُ فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالُوا لِمُوسَى أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ لَهُمْ يَا مُوسَى عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

علقمه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم به ما کارهای زشتی نسبت می دهند؛ به طوری که سینه ما تنگ شده و به شدت ناراحت می شویم. فرمود: ای علقمه! انسان نمی تواند خشنودی مردم را جلب نموده و جلوی زبان آنها را بگیرد. چگونه سالم می مانید از چیزی که انبیاء و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام از او سالم نماندند. آیا به یوسف نسبت ندادند که او تصمیم گرفت که زنا کند؟ آیا درباره ایوب نگفتند که او از اثر گناهانش به آن مصیبت ها دچار گشت؟ آیا در حق داوود پیغمبر نگفتند که او پرنده را دنبال کرد تا این که چشمش به زن اوریا افتاد و دلباخته او شد و به منظور رسیدن به هدف خود، شوهر آن زن را در جلوی جبهه جنگ پیشاپیش

تابوت قرار داد تا این که کشته شد، سپس با آن زن ازدواج کرد؟



آیا درباره حضرتش نگفتند که او درباره پسر عمش علی علیه السلام نظر خصوصی دارد و طبق هوای نفس خود سخن می گوید تا این که خداوند دروغ آنان را روشن ساخت و این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.

و درباره اوصیاء بیش از اینها گفتند، آیا نسبت ندادند به سید اوصیاء علیه السلام که او طالب دنیا و در پی خلافت و سلطنت بود و این که او همیشه در صدد فتنه و آشوب بود و سکون و آرامش اجتماع را دوست نداشت، و این که او خون مسلمانان را بدون جهت می ریخت و این که اگر او مرد خوبی بود، خالد بن ولید را مأمور کشتن او نمی کردند.

آیا نسبت ندادند که او می خواهد با دختر ابوجهل با داشتن فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج کند و این که پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور مسلمین بالای منبر از او شکایت کرد و فرمود: مردم! علی علیه السلام تصمیم گرفته دختر دشمن خدا را بر سر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیاورد. آگاه باشید! فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است، هر که او را آزار دهد مرا آزار داده و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای علقمه! چه شگفت انگیز است گفتارهای متناقض مردم درباره علی علیه السلام. چقدر فاصله است میان گفتار کسی که می گوید: علی خدا و معبود است و گفتار کسی که می گوید: او بنده نافرمان است و دستور معبود را تمرد می کند، و از این دو نسبت ناروا، گفتار کسی که او را نافرمان و متمرد می داند، در نظر علی علیه السلام آسان تر است از نسبت خدایی دادن به آن حضرت.

ای علقمه! آیا درباره خدا نگفتند که او سوم از خدایان سه گانه است؟ آیا

او را در صفاتش مانند مخلوقات ندانستند؟ آیا نگفتند که خدا همان روزگار یا طبیعت است؟ آیا نگفتند که خدا یعنی فلک (که تدبیر تمام عالم به دست فلک و گردون است، پس او خداست)؟ آیا نگفتند که او جسم است؟ آیا نگفتند که او صورت است (شکل دارد)؟ منزه و بسیار بلند مقام است - ذات باری از این اوهام و خیالات - ؟

ای علقمه! زبان هایی که ذات مقدس خداوندی را به چیزهایی که هیچ شایستگی و تناسبی با خداوند ندارد نسبت می دهد، چگونه ممکن است از نسبت های ناراحت کننده به شما خودداری نماید؟ پس باید شما از پروردگار یاری بطلبید و صبر و استقامت داشته باشید که زمین ملک خداست، و به هر کس که بخواهد می دهد و البته پایان امر و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. (۱)

بنی اسرائیل به موسی گفتند: قبل از اینکه نزد ما بیایی و پس از آنکه آمدی ما مورد آزار و اذیت قرار گرفتیم. خدای عزوجل فرمود: ای موسی! به آنها بگو: امید است پروردگارتان دشمنتان را نابود کند و شما را در زمین جانشین گرداند و نگاه کند که چگونه عمل می کنید؟

همچنین مرحوم اربلی روایتی را از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که: آن حضرت تصریح می کنند هیچ گاه فاطمه زهرا سلام الله علیها را به خشم نیاورده است؛

فَوَاللَّهِ مَا أَغْضَبْتُهَا وَلَا أَكْرَهْتُهَا عَلَىٰ أَمْرٍ حَتَّىٰ قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَا أَغْضَبْتَنِي وَلَا عَصَّتْ لِي أَمْرًا وَلَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنَكِّشُ عَنِّي الْهُمُومُ وَالْأَحْزَانُ. (۲)

ص: ۲۴۱

۱- صدوق، أبو جعفر محمد، الأمالی، ص ۱۶۵.

۲- اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۳۷۳.

به خداوند سوگند! من هیچ گاه فاطمه سلام الله عليها را خشمگین و ناراحت نکردم تا از دنیا رحلت نمود. فاطمه سلام الله عليها هم مرا خشمناک نکرد و از من نافرمانی نمود. هر گاه من محزون و اندوهناک می شدم، برای رفع غم و اندوه خود، به چهره فاطمه سلام الله عليها نگاه می کردم.

## ۲۹. انکار اسلام و ایمان علی علیه السلام

### اشاره

ابن تیمیه به اسلام و ایمان حضرت علی علیه السلام اشکال می کند و در این باره می گوید:

أن يقال قبل أن يبعث الله محمدا صلى الله عليه وآله لم يكن أحد مؤمنا من قريش لا رجل ولا صبي ولا امرأة ولا الثلاثة ولا علي وإذا قيل عن الرجال إنهم كانوا يعبدون الأصنام فالصبيان كذلك علي وغيره وإن قيل كفر الصبي ليس مثل كفر البالغ قيل ولا إيمان الصبي مثل إيمان البالغ فألئك يثبت لهم حكم الايمان والكفر وهم بالغون وعلي يثبت له حكم الكفر والايمان وهو دون البلوغ والصبي المولود بين أبوين كافرين يجرى عليه حكم الكفر في الدنيا.

پیش از آن که خداوند محمد صلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث کند، هیچ کس از قریش مؤمن نبود، نه مردی، نه کودکی، نه زنی، نه سه نفر و نه علی علیه السلام، هیچ کدام ایمان نداشتند. زمانی که گفته می شود مردان بت می پرستیدند، کودکان نیز همین گونه بودند چه علی [علیه السلام] و چه دیگران! اگر بگویید: کفر خردسال همانند کفر انسان بالغ نیست، می گوییم: ایمان کودک نیز مانند ایمان فرد بالغ نیست، همان طوری که برای دیگران ایمان و کفر پس از بلوغ ثابت می شود، برای علی [علیه السلام]، نیز ایمان و کفر قبل از بلوغ ثابت می گردد. از آن گذشته، کودکی که از پدر و مادر کافر متولد شود، بر او حکم کفر در دنیا جاری می گردد. (۱)

ص: ۲۴۲

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۸۵.

ابن تیمیه در جای دیگر می نویسد:

أن الرافضة تعجز عن إثبات إيمان علي وعدالته... فإن احتجوا بما تواتر من إسلامه وهجرته وجهاده فقد تواتر ذلك عن هؤلاء بل تواتر اسلام معاويه ويزيد وخلفاء بني أميه وبني العباس وصلاتهم وصيامهم وجهادهم للكفار.

در حقیقت رافضیان نمی توانند ایمان علی علیه السلام، و عدالتش را ثابت کنند... اگر بگویند اسلام، هجرت و جهاد او در راه خدا به تواتر نقل شده است، در پاسخ می گوئیم: اسلام معاویه، یزید، خلفای بنی امیه و بنی عباس و نماز و روزه و جهادشان نیز به تواتر نقل شده است. (۱)

### نقد و بررسی:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصیتی است که خداوند به نص صریح قرآن او را «مؤمن» خطاب کرده و حتی او را «ولی» و سرپرست مردم معرفی کرده است. خداوند می فرماید:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۲)

ولی شما، تنها خدا و پیامبر او کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

این آیه به اعتراف بسیاری از علمای اهل تسنن در حق حضرت علی علیه السلام

ص: ۲۴۳

---

۱- همان، ج ۲، ص ۶۲.

۲- مائده / ۵۵.

نازل شده است. قاضی عضد الدین ایجی در این باره می گوید:

وأجمع أئمة التفسير أنّ المراد علي عليه السلام. (۱)

تمامی مفسرین اجماع دارند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. سعدالدین تفتازانی نیز تصریح می کند:

نزلت باتفاق المفسرين في علي بن أبي طالب عليه السلام حين أعطى خاتمه وهو راعع في صلاته. (۲)

آیه مزبور به اتفاق مفسران درباره علی علیه السلام هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید نازل شده است.

و نیز، قوشجی در این باره می گوید:

إنها نزلت باتفاق المفسرين في حق علي بن أبي طالب عليه السلام حين أعطى السائل خاتمه وهو راعع في صلاته. (۳)

این آیه، به اتفاق مفسران در حق علی بن ابی طالب علیه السلام، نازل شده است. و آن هنگامی بود که به سائل انگشتری اش را بخشید در حالی که در رکوع نماز بود.

آلوسی نیز می گوید:

غالب الأخباريين علي أنّ هذه الآية نزلت في علي.

غالب اخباری ها بر این عقیده اند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است. (۴)

ص: ۲۴۴

---

۱- ایجی، مواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵.

۲- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳- علاء الدین علی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۸.

۴- آلوسی، شهاب الدین سید محمود، تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

با این آیات، ولایت و جانشینی بلافصل حضرت امیرعلیه السلام به اثبات می رسد، همچنین ایمان حضرت به طریق اولی ثابت می شود.

از طرفی امیرالمؤمنین علیه السلام جزء صحابه است؛ ابن تیمیه براین باور است که همه صحابه مؤمن اند؛ بلکه همه آنها را بلا استثناء عادل می داند. حال آیا امیرالمؤمنین ' جزء صحابه نیست، یا هیچ یک از صحابه عادل نبوده و دلیلی بر ایمان و عدالت آنها وجود ندارد؟

### اسلام و ایمان علی (ع) از منظر فریقین

اسلام (۱) و ایمان (۲) علی علیه السلام از منظر روایات فریقین

۱. رسول خداصلی الله علیه و آله در میان جمعی از یاران خود فرمودند:

نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض کوثر ملاقات

ص: ۲۴۵

---

۱- در مورد اسلام حضرت علی علیه السلام می توان به مصادر اهل تسنن که در زیر می آید، مراجعه کرد: ۱. عبدالرزاق در کتاب مصنف، ج ۱۱، ص ۲۲۷. ۲. جوهری در کتاب مسند، ص ۸۷. ۳. ابن سعد در کتاب طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱. ۴. بلاذری در کتاب انساب الاشراف، ص ۹۰. ۵. ابی شیبہ در کتاب المصنف، ج ۷، ص ۵۰۲. ۶. احمد در کتاب مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱. ۷. یعقوبی در کتاب تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳. ۸. ابی عاصم در کتاب الاحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۴۸. ۹. شیبانی در کتاب الاوائل، ص ۷۹.

۲- در مورد ایمان حضرت علی علیه السلام می توان به مصادر ذیل نیز مراجعه کرد: ۱. عبدالرزاق در کتاب المصنف، ج ۵، ص ۳۲۵. ۲. اسکافی در کتاب المعیار والموزنه، ص ۶۷. ۳. بلاذری در کتاب انساب الاشراف، ص ۹۰.

می کند، پیش قدمترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۱)

۲. دانشمندان و محدثان نقل می کنند:

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، روز دوشنبه به نبوت مبعوث شدند و علی علیه السلام فردای آن روز ایشان او نماز خواندند. (۲)

۳. حضرت علی علیه السلام در خطبه «قاصعه» می فرماید:

آن روز، اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. (۳)

ص: ۲۴۶

- 
- ۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۲۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۱۹؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۱۷.
  - ۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۳۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲.
  - ۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۴. امام علی علیه السلام می فرماید:

من بنده خدا و برادر پیامبر صلی الله علیه وآله و صدیق اکبرم، این سخن را پس از من، جز دروغگوی افتراساز نمی گوید، من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم. (۱)

۵. مرحوم علامه امینی می گوید:

ابوجعفر اسکافی معتزلی در رساله خود می نویسد که: همه مردم می دانند که علی علیه السلام افتخار پیشگامی در اسلام را داشت. جایی که خود ایشان فرمودند: پیامبر روز دوشنبه مبعوث شدند و من سه شنبه ایمان آوردم. (۲)

و یا اینکه می فرمودند من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم! و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافته ایم که اسلام علی علیه السلام را سبک بشمارد یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودک خردسال بود. عجب این که افرادی چون «عباس» و «حمزه» برای پذیرش اسلام منتظر عکس العمل ابوطالب بودند، ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر نشست و ایمان آورد. (۳)

بنابراین اشکال مزبور از نظر فریقین بی اساس است و خلاصه مطلب این است:

الف) پیامبر صلی الله علیه وآله، اسلام علی علیه السلام را پذیرفت و کسی که اسلام او را به خاطر

ص: ۲۴۷

---

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷؛ المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲.

۲- البته طبق آنچه که در منابع اسلامی واضح و مبرهن است این است که حضرت علی علیه السلام ایمان خود را اظهار کردند نه اینکه ایمان نداشته و بعداً ایمان آورده باشند. (محقق)

۳- علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۷.



سن و سال معتبر نداند در واقع ایراد به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله گرفته است!

ب) در داستان یوم الدار که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خویشان و اقوام خود را به اسلام دعوت نمود، فرمودند که نخستین کسی که دعوت ایشان را بپذیرد، برادر و وصی و جانشین آن حضرت خواهد بود. هیچ کس دعوت ایشان را نپذیرفت جز علی بن ابی طالب علیه السلام که عرض کردند: من شما را یاری می کنم و با شما بیعت می کنم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم فرمودند: تو برادر و وصی و جانشین من هستی.

بدون شک سن بلوغ شرط پذیرش اسلام نیست، هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را بپذیرد، در زمره مسلمانان قرار می گیرد.

پ) از قرآن مجید استفاده می شود که حتی بلوغ شرط نبوت هم نیست و برخی از پیامبران در دوران طفولیت به این مقام رسیده اند، چنانکه در حق حضرت یحیی می فرماید: ما فرمان نبوت را در طفولیت به او دادیم. (۱)

### نقد و بررسی

شجاعت حضرت علی علیه السلام روشن تر از خورشید است که در زیر به چند مورد اشاره می شود:

الف) علی علیه السلام کسی است که در غزوه بدر، سی و شش نفر از دلاوران مشرکین را کشت. (۲)

ب) در غزوه احد ندا داده شد که فتوت منحصر به علی علیه السلام؛ «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار». (۳)

ص: ۲۴۸

۱- مریم / ۱۲.

۲- قندوزی، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۶۵.

۳- نظم در السمطین، ص ۱۲۰؛ هندی، کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۱؛ البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۵۴؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۴۰؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۵۵۳.

پ) امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیتی است که با ورود ایشان در میدان مبارزه در غزوه خندق، تمام ایمان در مقابل تمام کفر قرار گرفت؛ و در برتری عمل آن حضرت همین بس که از تمام اعمال امت پیغمبر صلی الله علیه وآله تا روز قیامت افضل و برتر است. (۱)

ت) اگر در میدان جنگ قدم زد تاریخ دلاوری ماندش ندید که زرهش پشت نداشته باشد. (۲)

ث) در یک شب پانصد و سه تکبیر گفت و به هر تکبیری دشمن را به خاک بیفکند. (۳)

### ۳۰. انکار شجاعت حضرت علی علیه السلام

ابن تیمیه در صدد برآمده است تا شجاعت های حضرت امیر علیه السلام را انکار کند، لذا در این باره می نویسد:

فلاریب ان ابابکر اشجع من عمر و عمر اشجع من عثمان و علی علیه السلام. (۴)

هیچ شکی نیست که ابابکر شجاع تر از عمر و عمر شجاع تر از عثمان و علی [علیه السلام] بوده است.

ص: ۲۴۹

---

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۲، ص ۸۴.

۳- همان، ص ۸۳.

۴- منهاج السنه، ج ۸، ص ۷۹.

### اشاره

اولین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند، حضرت علی علیه السلام است. ولی متأسفانه ابن تیمیه در این باره می نویسد:

أن قول القائل علی علیه السلام أول من صلی مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم ممنوع بل اکثر الناس علی خلاف ذلك وان أبابکر صلی قبله. (۱)

سخن کسی که می گوید علی [علیه السلام] اولین کسی بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند باطل است بلکه بیشتر مردم برخلاف آن معتقدند و ابوبکر قبل از حضرت علی علیه السلام نماز خواند.

### نقد و بررسی:

نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند، حضرت علی علیه السلام بود که به مدارکی درباره آن اشاره می شود:

الف) حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

ما اعرف احدا من هذه الامه عبدالله بعد نبيها غيري عبدت الله قبل ان يعبده احد من هذه الامه بسبع سنين. (۲)

از میان امت کسی را بعد از نبی جز خودم نمی شناسم که خدا را عبادت کرده باشد و من خدا را قبل از این که کسی عبادت کند، هفت سال عبادت کرده ام.

ب) بعضی از بزرگان اهل تسنن در این باره می نویسند: انس و جابر بن

ص: ۲۵۰

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۷۳.

۲- نسائی، سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۰۷؛ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۸۲؛ عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۶.

عبدالله و غير آنها نقل کرده اند که:

بعث النبي يوم الاثنين وصلى على يوم الثلاثاء. (۱)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) روز دوشنبه به رسالت برگزیده شد و امیرالمومنین، علی علیه السلام، روز سه شنبه با ایشان اقامه نماز کرد.

پ) ابویوب انصاری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لقد صلت الملائكة على وعلى علي سبع سنين لأنا كنا نصلى ليس معنا احد يصلى غيرنا. (۲)

ملائکه بر من و علی درود می فرستادند، زیرا جز من و علی علیه السلام کسی نبود که با ما نماز بخواند [فقط ما بودیم که نماز بجا می آوردیم]. (۳)

ص: ۲۵۱

---

۱- نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۱۲؛ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۸۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹.

۲- حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸۵؛ قندوزی، ینایع الموده، ج ۱، ص ۱۹۰؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۸.

۳- برای اطلاع بیشتر می توان به مصادر ذیل مراجعه کرد: ۱. سیره هشام، ج ۱، ص ۱۶۲. ۲. المصنف، ج ۱، ص ۱۴۱. ۳. مسنداحمد، ج ۱، ص ۱۴۱. ۴. الاوائل، ص ۷۹. ۵. الاحاد والمثنائی، ج ۱، ص ۱۴۹. ۶. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۷. ۷. تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۵. ۸. البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۳۵. ۹. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۴. ۱۰. جواهر المطالب، ج ۱، ص ۴۵. ۱۱. سبل الهدی، ج ۲، ص ۳۰۲.

ابن حجر عسقلانی در «الدرر الكامنه»<sup>(۱)</sup> از ابن تیمیه نقل می کند که:

إِنَّ عَلِيًّا أخطأ فِي سبعة عشر شيئاً، ثم خالف نصَّ الكتاب، منها اعتداد المتوفى عنها زوجها أطول الأجلين، ومن الناس من ينسبه إلى النفاق لقوله: إِنَّ عَلِيًّا كان مخذولاً حيثما توجه، وإِنَّه حاول الخلفه مراراً فلم ينلها و إنما قاتل للرئاسة لا للديانة، ولقوله: إِنَّه كان يحب الرياسة، وإِنَّ عثمان كان يحب المال، ولقوله: أبوبكر أسلم شيخاً يدرى ما يقول، وعلی أسلم صبيّاً، والصبي لا يصح إسلامه علی قول. (۲)

علی علیه السلام در هفده مورد دچار اشتباه شد و با نصّ قرآن مخالفت کرد که یکی از آنها درباره عدّه زن شوهرمرده است که باید طولانی ترین زمان از عدّه وفات و وضع حمل را عدّه خود قرار دهد. بعضی به جهت سخنان زشتی که درباره امیرمؤمنان علیه السلام بیان داشته است، این تیمیه را منافق دانسته اند؛ چون وی گفته است: علی بن ابیطالب علیه السلام بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد، ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ های او برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود، و عثمان مال را دوست داشت و اسلام ابوبکر از اسلام علی علیه السلام که در دوران طفولیت بود باارزش تر است؛ زیرا اسلام آوردن طفل بنابر قولی صحیح نیست.

همچنین می نویسد:

ثم يقال لهؤلاء الرافضة لو قالت لكم النواصب علی قد استحل دماء المسلمين وقتلهم بغیر أمرالله ورسوله علی ریاسته وقد قال النبی صلی الله علیه وآله

ص: ۲۵۲

۱- الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- البرهان الجلی، ج ۱، ص ۱۶۳.

سباب المسلم فسوق وقتاله كفر وقال ولا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض فيكون على كافرا لذلك لم تكن حجبتكم أقوى من حجبتهم لأن الأحاديث التي احتجوا بها صحيحه.

وأيضا فيقولون قتل النفوس فساد فمن قتل النفوس على طاعته كان مريدا للعلو في الأرض والفساد وهذا حال فرعون والله تعالى يقول تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين فمن أراد العلو في الأرض والفساد لم يكن من أهل السعادة في الآخرة وليس هذا كقتال الصديق للمرتدين ولما نعى الزكاه فإن الصديق إنما قاتلهم على طاعه الله ورسوله لا على طاعته فإن الزكاه فرض عليهم فقاتلهم علل الاقرار بها وعلى أدائها بخلاف من قاتل ليطاع هو. (1)

سپس به این روافض گفته می شود که اگر ناصبی ها به شما بگویند که علی علیه السلام خون مسلمانان را حلال دانست و با ایشان بدون دستور خدا و رسول او برای ریاست خودش جنگید و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند: فحش دادن به مسلمان سبب فسق است و جنگ با او کفر، و فرموده است: که بعد از من دوباره در حالی که کافر شده اید باز نگردید، چون عده ای از شما گردن دیگری را می زند، پس علی علیه السلام بدین سبب [نستجیر بالله] کافر است، دلیل شما (رافضه) در جواب دلیل ایشان (نواصب) قوی تر نخواهد بود؛ زیرا روایاتی که ایشان بدان استدلال کرده اند، صحیح است. و نیز (ناصبی ها) می گویند: کشتن مردمان فساد است؛ پس هر کس که مردمان را برای تحت اطاعت در آوردن ایشان بکشد، قصد سرکشی در زمین و فساد را دارد؛ و این حالت فرعون است

ص: ۲۵۳

و خداوند می گوید: آن خانه آخرت است؛ آن را برای کسانی قرار می دهیم که سرکشی در زمین و فساد را نمی خواهند و عاقبت برای پرهیزکاران است؛ پس هرکس که در زمین سرکشی و فساد کند، از اهل سعادت در آخرت نخواهد بود؛ و این مانند جنگ صدیق (ابوبکر) با مرتدین و کسانی که زکات ندادند نیست (تا بگویید او هم در زمین فساد کرده است)؛ پس به درستی که صدیق با ایشان تنها به خاطر اطاعت خدا و رسول او جنگید؛ نه به خاطر اطاعت خودش؛ پس به درستی که زکات بر ایشان واجب بود؛ و با ایشان به خاطر اقرار به وجوب زکات و پرداخت آن جنگید؛ به خلاف کسی که می جنگد تا از او اطاعت کنند.

و باز در جای دیگر می نویسد:

وعلى عليه السلام يقاتل ليطاع ويتصرف فى النفوس والأموال فكيف يجعل هذا قتالا على الدين وأبوبكر يقاتل من ارتد عن الاسلام ومن ترك ما فرض الله ليطيع الله ورسوله فقط ولا يكون هذا قتالا على الدين. (۱)

و علی علیه السلام جنگید تا از او اطاعت کنند و بتواند در جان و مال مردم تصرف کند؛ پس چگونه این را جنگ برای دین قرار می دهید؟ و ابوبکر با کسانی جنگید که از اسلام مرتد شده بودند و نیز با کسانی که آنچه را خدا واجب کرده بود ترک کرده بودند؛ تا فقط خدا و رسولش اطاعت شوند؛ و این جنگ (جنگ های امام علی علیه السلام) برای دین نیست.

#### نقد و بررسی:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با علمی که خداوند به او عطا کرده بود، وقوع تمامی این

ص: ۲۵۴

جنگک‌ها را پیش بینی و به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا با ناکثین، قاسطین و مارقین جنگ نماید و حتی کسانی همچون عایشه، زبیر و... را از شرکت در این جنگ‌ها برحذر داشته است؛ چنانچه بسیاری از علمای اهل تسنن، حدیث «کلاب حوآب» را نقل کرده اند. ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می نویسد:

عن عكرمه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لنسائه أيتكن صاحبه الجمل الأدب - بهمزه مفتوحه و دال ساكنه ثم موحدتين الأولى مفتوحه - تخرج حتى تنبجها كلاب الحوآب يقتل عن يمينها وعن شمالها قتلى كثيره وتنجو من بعد ما كادت.

عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به همسرانش فرمود: کدام یک از شما بر شتر پر می نشیند و خروج می کند و سگان حوآب بر او پارس می کنند و مردم بسیاری از جانب راست و چپ او کشته می شوند و او سرانجام رهایی پیدا می کند؟

و بعد از نقل حدیث می گوید:

وهذا رواه البزار ورجاله ثقات. (۱)

بزاز این روایت را نقل کرده و راویان آن ثقه و قابل اعتماد هستند.

و ابن کثیر دمشقی در کتاب «البدایه و النهایه» می نویسد:

عن قيس بن أبي حازم: أن عائشه لما أتت على الحوآب فسمعت نباح الكلاب فقالت: ما أظنني إلا راجعه، إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لنا: أيتكن عليها كلاب الحوآب، فقال لها الزبير: ترجعين؟ عسى الله أن يصلح بك بين الناس.

ص: ۲۵۵

---

۱- عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶ - ۴۵.



هنگامی که «عایشه» به حوآب وارد شد و پارس سگان آنجا را شنید، گفت: چاره ای نیست جز این که از این سفر صرف نظر کنم؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله به ما (همسرانش)، فرمود: کدام یک از شماست که سگان حوآب بر او پارس می کنند؟ «زبیر» گفت: چگونه ممکن است از این سفر صرف نظر کنی در حالی که امید آن می رود که خدای تعالی با حضور تو بین مردم را اصلاح نماید! و بعد از نقل حدیث می گوید: «وهذا إسناد صحیح علی شرط الصحیحین ولم یخرجوه».(۱)

سند این روایت، طبق شرط هایی که مسلم و بخاری در صحت روایت قائل بودند، صحیح است، ولی آنها این حدیث را نیاورده اند.(۲)

بنابراین پیامبرصلی الله علیه وآله از این واقعه با خبر بوده و عایشه و طرفدارانش را از چنین جنگی بر حذر داشته است و این نشان می دهد که آنها در این جنگ بر باطل و امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله وسلم بر حق بوده است و نیز در روایات بسیاری نقل شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله زبیر را از این جنگ بر حذر داشته و حتی او را ظالم خطاب کرده اند.

حاکم نیشابوری می نویسد:

عن أبي حرب بن أبي الأسود الدثلی قال شهدت الزبیر خرج یرید علیا فقال له علی أنشدك الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول تقاتله وأنت له

ص: ۲۵۶

۱- ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۳۶.

۲- این داستان در بسیاری از کتاب های اهل تسنن نقل شده است؛ از جمله: مسند أحمد، ج ۶، صص ۵۲ و ۹۷؛ و حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۰؛ ابن ابی شیبہ الکوفی، المنصف، ج ۸، ص ۷۰۸؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۹۲؛ و مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۸۲؛ زمخشری، الفایق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۵۳؛ هیثمی، موارد الظمآن، ص ۴۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، صص ۱۹۷ و ۳۳۴؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۷؛ بلاذری، أنساب الاشراف، ص ۲۲۴؛ حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۵ و..

ظالم فقال لم اذكر ثم مضى الزبير منصرفا.

حرب بن ابوالاسود دئلی، گفت: هنگامی که زبیر علیه حضرت علی علیه السلام خروج کرد، حضرت علی علیه السلام خطاب به او فرمود: تو را به خدا سوگند! آیا به خاطر داری که رسول خدا صلی الله علیه وآله به تو فرمود: تو هستی که با علی علیه السلام می جنگی و به او ستم می کنی؟ «زبیر» در پاسخ گفت: از آنچه می گویی اطلاعی ندارم - و یا به قولی - فراموش کرده ام!! آن گاه زبیر باز گشت.

و بعد از نقل حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح عن ابي حرب بن ابي الأسود.(۱)

این حدیث از ابي حرب بن ابي اسود صحیح است.

حاکم نیشابوری بعد از نقل چندین حدیث در این باره، می گوید:

هذه الأحادیث صحیحه عن أمير المؤمنين علی علیه السلام وإن لم يخرجها بهذه الأسانید.(۲)

این احادیث از امیرالمؤمنین علی علیه السلام صحیح

است؛ اگرچه بخاری و مسلم با این سند ها نقل نکرده اند.

و نیز می گوید:

وقد روی اقرار الزبیر لعلی علیه السلام بذلك من غیر هذه الوجوه والروایات.

اقراری که زبیر برای حضرت علی علیه السلام نمود، منحصر به این بخش از روایات نیست؛ بلکه وجوه و روایات دیگری هم مؤید اقرار و اعتراف زبیر می باشد.

ص: ۲۵۷

---

۱- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۳۶۶.

۲- همان.

## جنگ با حضرت علی علیه السلام، جنگ با خدا و رسول او است

روایات فراوانی در کتاب های اهل تسنن نقل شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرده است که هر کس با علی علیه السلام بجنگد، مثل آن است که با من جنگیده است؛ از جمله ابن ماجه در سن خود که یکی از صحاح سته اهل تسنن به شمار می آید، می نویسد:

عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمُوهُ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمُوهُ. (۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام فرمود: من با کسی که شما جنگ با او بکنید جنگ می کنم و با کسی که سازگار باشید سازگارم.

جصاص بعد از نقل حدیث می گوید:

فاستحق من حاربهم اسم المحارب لله ولرسوله. (۲)

بنابراین، سزاوار است کسی که با آنها (اهل بیت) بجنگد، اسم محارب و جنگ کننده با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته شود.

ابن تیمیه با دید مادی، پیشرفت را تنها در جنگ و خونریزی و کشورگشایی می بیند و برای علم و دانش، مکارم اخلاق و فرهنگ اسلام هیچ ارزشی قائل نمی شود. وی مدعی است که در میان دوازده امام شیعیان، تنها برای یکی

از آنها

ص: ۲۵۸

- 
- ۱- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱۴۲؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ذهبی نیز این روایت را در تلخیص المستدرک آورده است. و نیز طبرانی، در معجم اوسط، ج ۵، ص ۱۸۲؛ و معجم کبیر، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن اثیر أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۴۰. نقل کرده اند.
  - ۲- أحكام القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸.

سلطنت و قدرت فراهم شد و او نیز هیچ قلمرویی به قلمروی مسلمانان نیفزود. لذا این گونه می نویسد:

در میان کسانی که امامیه، ادعای عصمت برای آنها می کنند؛ تنها علی [علیه السلام] از راه بیعت سران به حکومت رسید. در زمان سلطنت او نیز چندان نفع و مصلحتی در این دنیا نصیب مسلمانان نشد؛ آن چنان که در زمان سه خلیفه پیشین شده بود. بنابراین می توان به طور قطع و یقین نتیجه گرفت، آن لطف و مصلحتی که ادعا می کنند با امامان شان حاصل می شود، باطل است. (۱)

### ۳۳. انتقاد از حکومت حضرت علی علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه در نقد حکومت حضرت امیر این گونه می نویسد:

هر کس گمان می کند آن دوازده نفری که پیامبر وعده آمدن شان را داده (۲) همین دوازده نفری هستند که شیعیان ادعای امامت آنها را می کنند، او در نهایت جهل و نادانی است؛ زیرا هیچ کدام از آنها دست به شمشیر نبردند مگر علی بن ابی طالب [علیه السلام]، او هم نتوانست در زمان خلافتش با کفار نبرد کند، حتی یک شهر هم فتح نکرد و یک کافر را هم نکشت، بلکه مسلمانان شروع به کشتن یکدیگر کردند، تا آنجا که کفار، مشرکان و اهل کتاب در شرق ممالک اسلامی و نیز در شام به آنها طمع نمودند؛ به گونه ای که گفته شده آنها برخی از شهرهای مسلمانان را تصاحب کردند.

ص: ۲۵۹

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲- گفتنی است که بنابر نقل صحیح و ثابت نزد اهل سنت در کتاب های معتبر، پیامبر خدا صلی الله در حدیثی فرموده اند: «تا زمانی که دوازده نفر ولایت مسلمانان را بر عهده داشته باشند، اسلام و دین عزیز و منیع خواهد بود».

این چه عزتی است که در زمان خلافت او نصیب اسلام شد؟!...

بنابراین، اسلام نزد شیعیان، همان خواری آنهاست و ما در میان هواپرستان ذلیل تر از رافضی ها نداریم. (۱)

## نقد و بررسی:

### اشاره

معیار عزت و ذلت و نفع و مصلحت در نزد ابن تیمیّه فقط شمشیر، خونریزی و کشورگشایی است و کسی عزیز خواهد بود که به هر قیمت این کار را انجام دهد، گرچه به قیمت محو الگوهای اسلام، ایجاد تنفر و وحشت در دل مردم از اسلام و جلوگیری از انتشار فرهنگ آن باشد. آنچه مهم است، افزایش قلمرو حکومتی است.

در این نوع کشورگشایی، پس از قتل و غارت، فرمان صادر می کنند که کسی حق ندارد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای مردم چیزی نقل کند، مبادا مردم بفهمند که روش پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این بوده است. آن گاه بخشنامه صادر می کنند که در تمام قلمرو فتح شده، به الگوهای واقعی اسلام دشنام دهند، دروازه دانش شهر نبوی را لعن نمایند؛ چرا که اگر مردم آنها را به عنوان مرجع دینی و علمی بپذیرند، کار تمام است. باید دست مردم را از علوم خودشان نیز کوتاه نمود، نباید گذاشت آنها از کتاب ها و کتابخانه های خود استفاده کنند.

از این رو، نخستین فرمانی که در کشورهای تازه فتح شده اجرا می شود، به آتش کشیدن کتاب ها و کتابخانه هاست؛ آتشی که با آن می توان حمام های شهر را گرم کرد تا مردم به وظیفه شرعی استحمام عمل کنند. اکنون به چند مورد اشاره می کنیم:

ص: ۲۶۰

---

۱- ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنّه، ج ۸، صص ۲۴۱ - ۲۴۲.

پس از آن که عمروعاص به دستور عمر، شهر اسکندریه مصر را فتح کرد، یکی از دانشمندان اسکندریه به نام یحیی غراماطی نزد او آمد. عمروعاص می دانست که او چه کسی است و تا چه اندازه بر علوم مختلف احاطه دارد، از این رو او را گرمی داشت و مرتب از او مطالب علمی و دانش های مختلف بشری را می آموخت.

روزی یحیی به او گفت: تو تمامی مناطق اسکندریه را در تصرف خود درآوردی و هر چه در آن بود بر آن مهر زدی، هر چیزی که به درد تو می خورد، ارزانی خودت، ما با آن کاری نداریم، اما آنچه که به دردت نمی خورد و نفعی از آن عایدت نمی شود، به ما برگردان که ما به آن سزاوارتریم.

عمرو عاص گفت: چه می خواهی؟

گفت: کتاب های حکمت که در خزانه های پادشاهی نگه داری می شود.

عمرو گفت: من در این موضوع مهم نمی توانم خودسرانه تصمیم بگیرم و باید از رئیس مسلمانان، عمر بن خطاب، کسب اجازه کنم.

آن گاه نامه ای به عمر نوشته و سخن آن دانشمند را به اطلاعش رساند. پس از چندی جواب نامه از سوی عمر آمد، بخشنامه عمر از این قرار بود:

«اما آن کتاب هایی که گفتی؛ پس اگر آنچه در آنها نوشته شده در قرآن وجود دارد، ما به آنها نیاز نداریم و اگر آنچه در آنها نوشته شده، مخالف با قرآن است، نبود آنها بهتر است. از این رو وظیفه تو آن است که آنها را از بین ببری».

پس از این حکم حکومتی، عمروعاص آن کتاب ها را میان حمام های اسکندریه تقسیم کرد تا به جای هیزم به وسیله آنها آب حمام را گرم کنند، تا

این که طی شش ماه، سوخت حمام‌ها از آن کتاب‌ها تأمین می‌شد!! و همه آنها از بین رفت!! ماجرا را بشنو و انگشت شگفتی به دندان بگیر. (۱)

عمرو عاص به جز این کتاب‌هایی که در خزانه ملوکیه از آنها مراقبت می‌شد، چندین کتابخانه دیگر را نیز در مصر به آتش کشید، از جمله کتابخانه‌ای که اسکندر بعد از ساختن شهرش آن را بنا کرده بود. (۲)

در نقلی آمده است:

کتاب‌هایی که در مدت شش ماه حمام‌های اسکندریه را گرم کردند، به امر «بطولوماوس فیلا دلفیوس»، از پادشاهان اسکندریه جمع‌آوری شده بود. او دستور داد در تمامی شهرها و کشورها جست‌وجو کردند و هر کتابی در هر علمی نوشته شده بود، با چندین برابر قیمت خریداری کرده و در خزانه خود نگه‌داری می‌کرد تا تعداد کتاب‌ها به پنجاه هزار و صد و بیست عنوان کتاب رسیده بود، پس از آن نیز مرتب بر تعداد آنها افزوده می‌شد و هر پادشاه جدیدی که می‌آمد، مسئول مراقبت و حفظ آن کتاب‌ها بود. (۳)

ابن ندیم در این زمینه می‌گوید:

کتاب‌های سوخته آن کتابخانه، شامل تمامی دانش‌های آن زمان بوده، از قبیل فلسفه، ریاضیات، طب، حکمت، آداب و هیأت. (۴)

ص: ۲۶۲

---

۱- جرجی زیدان، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۳؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۶۳۵.

۲- بغدادی، عبداللطیف، الافاده والاعتبار، ص ۱۳۲.

۳- ابن ندیم قفطی، جمال الدین ابوالحسن، تراجم الحكماء، ص ۳۵۴.

۴- فهرست ابن ندیم، ص ۳۰۱.

البته این رأی خلیفه به کتابخانه اسکندریه مختص نبوده؛ بلکه هر جایی که فتح می شد، همین فرمان را در مورد آن صادر می نمود. (۱) سعد بن ابی وقاص به فرمان عمر، همه کتاب های ایرانیان را به دریا ریخت. (۲) او درباره کتاب های مدائن نیز همین گونه رفتار کرد، تا جایی که کتاب های پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنی نبودند. (۳)

ما ادعا نمی کنیم که همه مطالب آن کتاب ها صحیح و درست بوده است، اما این گونه رفتار با کتاب و کتابخانه، نشانگر دشمنی عمر با علم و دانش است. بسیاری از این علوم، حاصل تجربه بشر در زمان های طولانی است.

آیا چنین رفتاری، نابودی تمدن بشری را در پی نداشته است؟ در این شیوه حکومتی، کسی حق ندارد از قرآن چیزی بپرسد، فقط همین متن عربی آن را هر که بلد است بخواند، و اگر معنای کلمه ای از قرآن را نفهمید حق سؤال ندارد، و گرنه تازیانه خلیفه مسلمانان پشتش را می نوازد.

## ۲. خشونت با اهل علم

آمده است که: پس از فتح عراق، شخصی از آن سامان به نام «صبیح عراقی»، مرتب از لشکریان اسلام در مورد قرآن، سؤالاتی را مطرح می کرد و از مطالب آن می پرسید تا این که همراه لشکریان به مصر آمد، به محض ورود به مصر، عمروعاص او را با نامه ای به سمت عمر بن خطاب فرستاد، وقتی که نامه رسان،

ص: ۲۶۳

- 
- ۱- حاجی خلیفه، کشف الظنون، ص ۳۳۰.
  - ۲- همان ۱، ۶۷۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰.
  - ۳- صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۶، ص ۱۱۴، ح ۱۰۱۱۶، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۶۳۲.



نامه عمروعاص را که در آن شرح حال آن عراقی نوشته شده بود را به عمر داد و او از مضمون نامه آگاه شد، سخت برآشفته و گفت: این مرد کجاست؟

او گفت: در میان کاروان است.

عمر گفت: برو ببین اگر گریخته باشد عقوبت دردناکی در انتظارت خواهد بود.

آن شخص رفت و صبیغ را آورد. عمر به او رو کرد و گفت: تو کسی هستی که چیزهای تازه می پرسی؟!

آن گاه عمر کسی را فرستاد تا شاخه های تازه از نخل آوردند، آنها را به هم بست و شروع کرد به زدن به پشت او! آن قدر زد تا پشتش ترک برداشت، سپس او را رها کرد تا به مرور زمان آن شکاف در کمرش بهبود یافت، دوباره او را خواست و آن قدر زد که شکاف دوباره باز شد، باز او را رها کرد تا خوب شد، برای مرتبه سوم او را خواست تا تنبیه کند!! صبیغ گفت: اگر می خواهی مرا بکشی راحت کن، اگر می خواهی مرا مداوا کنی به خدا سوگند! خوب شده ام و به مداوای تو نیازی ندارم.

عمر به او اجازه داد به سرزمین خود، عراق، برگردد و نامه ای به ابوموسی اشعری نوشت که هیچ کس از مسلمانان حق ندارد با او هم سخن شود. کار بر او بسیار تنگ شد تا این که ابوموسی به عمر نوشت: این مرد توبه کرده است.

عمر در جواب نامه نوشت: از این پس مانعی ندارد مردم با او هم سخن شوند. (۱)

ص: ۲۶۴

---

۱- دارمی، عبدالله، سنن دارمی، ج ۱، صص ۵۴ و ۵۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، صص ۴۱۱ و ۲۸۴۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۴۶؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳۲؛ سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۳، ص ۷؛ هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۳۳۱، ۱۴۱۶۱. (متقی هندی این مطلب را نیز از دارمی، نصر مقدسی، اصفهانی، ابن انباری، الالکائی و ابن عساکر نقل می کند؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۷، ص ۶۱۴؛ عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ص ۲۱۱، علامه امینی، الغدیر، ج ۶، ص ۲۹۱)

رفتار خلیفه با مردم سرزمین های فتح شده و علم و دانش آنان این گونه بود، با این حال آیا عزّتی برای اسلام و مسلمانان می ماند؟!

ابن تیمیّه گمان کرده که عزّت یعنی زورگویی و قلدری! به نظر شما آیا عزّت اسلام به این است؟ آیا این همان مکتبی است که فریاد علم و عقل سر داده، مکتبی که مردم را وادار می کند تا بپرسند و بفهمند، حدیث نقل کنند، بنویسند و مذاکره نمایند، مکتبی که شعارش این است:

احتفظوا بکتابکم، فإنکم سوف تحتاجون إليها. (۱)

کتاب های خود را به خوبی محافظت کنید که به زودی به آنها نیاز پیدا می کنید.

### شیوه امامان شیعه در کشورگشایی

به راستی امروزه راه و روش چه کسانی را می توان به عنوان الگوهای واقعی اسلام به جهان معرفی کرد:

۱. راه و روش زمامداران کشورگشا؟

۲. راه امامانی که آثار علمی، آنان هر انسان منصفی را تحت تأثیر قرار داده است؟

نگاهی گذرا به عهدنامه امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، به مالک اشتر در مورد ولایت مصر، نمونه ای از مدّعی ماست.

ص: ۲۶۵

---

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲.

بسم الله الرحمن الرحيم

این فرمان بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی گزینند... او را به ترس از خدا فرمان می دهد...

پس ای مالک! بدان من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آنها حکم راندند و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری... مهربانی با مردم را پوشش دل خود قرار بده و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز چنان حیوان شکاری باشی که خوردن آنها را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند:

دسته ای برادر دینی تو هستند و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند....

آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کرده اند و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیت با آن اصلاح شده بر هم مزن و آدابی را که به سنت های خوب گذشته زیان وارد می کند، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنت و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی.

با دانشمندان زیاد گفت و گو کن، با حکیمان فراوان بحث کن؛ در اموری که مایه آبادانی و اصلاح شهرها بوده و چیزهایی که پیش از تو موجب پایداری مردم و برقراری نظم می شده است... (۱)

ص: ۲۶۶

آری! این امیرمؤمنان، علی علیه السلام، است و این هم دستورالعمل او به مالک اشتر، اما افسوس و صد افسوس که معاویه نگذاشت پای مالک به مصر برسد و در میانه راه او را به شهادت رساند.

به راستی امروزه مردم جهان، اسلام را با عهدنامه مالک اشتر می شناسند یا با رویه خلفا؟

ملاک عزت و ذلت در نظر ابن تیمیّه مادیات است، او با معنویات کاری ندارد و با علم و دانش ارتباطی ندارد، او کلید عزت را گم کرده است. قرآن کریم در وصف منافقان می فرماید:

{الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا} (۱)

کسانی که کافران را به جای مؤمنان دوست و همیار خود برمی گزینند، آیا عزت و سربلندی را نزد آنان می جویند؟! به راستی که تمامی عزت ها نزد خداوند است.

قرآن کریم در جای دیگر در مورد آنها چنین حکایت می کند:

{يَقُولُونَ لَنْ نَرَجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ} (۲)

آنها (پنهانی) می گویند: اگر به مدینه برگشتیم به یقین عزیزان، ذلیلان را (از شهر) بیرون می کنند، در حالی که تمامی عزت مخصوص به خدا، رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند.

ص: ۲۶۷

---

۱- نساء / ۱۳۹.

۲- منافقون / ۸.

دید منافقان، دید مادی بود، عزت را در مال و قدرت و شوکت می دیدند و آن گاه که به ثروت و مکنّت یهودیان یا برخی از کفار می نگریستند، می گفتند: اینها عزیز هستند، اما مسلمانان که گاه از شدت فقر، لباس مناسبی برای پوشیدن ندارند، دلیل و خوار هستند.

### جمع بندی

ابن تیمیه با دید مادی، پیشرفت را تنها در جنگ و خونریزی و کشورگشایی می بیند و برای علم و فرهنگ و مکارم اخلاق و... هیچ ارزشی قائل نیست، از این رو ادعا می کند از بین امامان شیعه تنها برای یک امام سلطنت و قدرت فراهم شد که هیچ قلمرویی به قلمروی مسلمانان نیفزود و در نهایت دشمنی با مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد: «حضرت علی [علیه السلام] یک کافر را با شمشیر نکشت، بلکه مسلمانان همدیگر را می کشتند؛ از طرفی کفار و مشرکان، طمع به ممالک اسلامی نمودند و افتخاراتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست آورد همه را زیر سؤال می برد، با این که تمام بزرگان اهل تسنن، امیرالمؤمنین را عادل ترین و شجاع ترین خلیفه مسلمین می دانند، حتی مقام و منزلت او را از خلفای دیگر برتر می دانند، اما چطور شد که ابن تیمیه در مورد مدال های افتخار آمیز مولای ما از دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انتقاد می کند و تمام فضائل او را منکر می شود؟ وی احادیث غدیر، تشبیه، ولایت، طیر و... که به ادعای فریقین درباره حضرت علی علیه السلام بیان شده و حتی اهل تسنن به متواتر بودن آنها معتقدند و در معتبرترین کتاب های آنها مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد و... بیان شده است را مخدوش می کند ولی هیچ دلیلی بر رد آنها نمی تواند اقامه کند. خوانندگان محترم! خودتان قضاوت کنید.

۱. انکار حدیث «ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك» درباره حضرت فاطمه سلام الله علیها

اشاره

ابن تیمیه در بسیاری از موارد، فضائل حضرت زهرا علیها السلام را که مورد اتفاق شیعه و سنی است، انکار نموده است. وی در «منهاج السنه» می نویسد:

و أما قوله و رووا جميعا أن النبي صلى الله عليه وآله قال: يا فاطمه! إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك، فهذا كذب منه، ما رووا هذا عن النبي صلى الله عليه وآله، ولا يعرف هذا في شيء من كتب الحديث المعروفه، ولا له إسناد معروف عن النبي صلى الله عليه وآله، لا صحيح و لا حسن. (۱)

اما این که وی (علامه حلی) گفته است: تمامی محدثان نقل کرده اند که پیامبر اسلاصلی الله علیه وآله فرمود: «ای فاطمه! خداوند عزوجلّ به خاطر غضب تو، غضب می کند و با رضایت تو خشنود می گردد» دروغ است، چنین چیزی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل نکرده اند و نمی شناسم کتابی از کتاب های معروف حدیثی که آن را آورده باشد، سند معروفی از پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد، نه سند صحیح و نه سند حسن!!

ص: ۲۶۹

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۸.

بسیاری از علمای اهل تسنن، این روایت را با سند صحیح نقل کرده اند؛ از جمله حاکم نیشابوری در مسندش می نویسد:

عن علی علیه السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمه: «إِنَّ الله يغضب لغضبك، ويرضى لرضاك».

علی علیه السّلام نقل کرده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت زهرا علیها السّلام فرمودند: قطعاً خداوند عزوجلّ به خاطر غضب تو، غضب می کند و با خشنودی ات خشنود می گردد.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه. (۱)

این حدیث طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح است؛ ولی آنها این حدیث را نقل نکرده اند.

همیشی نیز بعد از نقل حدیث می گوید:

وإسناده حسن. (۲)

و سلسله سندش حسن است.

حدیث مزبور، اسناد معروفی نزد حفاظ و محدثین دارد. برخی اعتراف به صحت آن کرده و برخی حسن بودن آن را تأیید کرده اند و آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رسانده اند. علما و بزرگانی که این روایت را از نبی اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند، بیشترشان متقدم بر ابن تیمیه (قبل از سال ۷۲۸) هستند و بعضی از ناقلین

ص: ۲۷۰

---

۱- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۳.

۲- همیشی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

حدیث، از علمای متأخر بر ابن تیمیه هستند که روایت را نقل کرده و آن را صحیح دانسته اند و ما هر دو گروه را جداگانه معرفی می کنیم تا حقانیت و صحت روایت مشخص گردد:

### الف) نقل حدیث توسط علمای متقدم بر ابن تیمیه

علمای متقدم بر ابن تیمیه که حدیث مذکور را با لفظ «ان الله يغضب لغضبك» روایت کرده اند به شرح ذیل می باشند:

۱. ابن مثنی بصری، أبو موسی؛ در معجمش همان گونه که در «الغدیر» آمده است.
۲. ابن ابی عاصم، أبوبکر؛ در کتابش به نام «الاحاد والمثنائی»، جلد ۵، صفحه ۳۶۳، شماره حدیث ۲۹۵۹.
۳. أبویعلی موصلی؛ در «المعجم»، جلد ۱، صفحه ۲۳۳، شماره حدیث ۱۴۱.
۴. طبرانی، أبوالقاسم؛ در «المعجم الكبير»، جلد ۱، صفحه ۸۹، شماره ۱۸۰ و جلد ۱۶، صفحه ۲۵۵، شماره حدیث ۱۸۴۳۴.
۵. دولابی، محمد بن احمد؛ در «الذریة الطاهرة النبویة»، صفحه ۱۶۸، شماره ۲۲۶.
۶. ابن عدی، عبدالله؛ در «الکامل»، جلد ۲، صفحه ۳۵۱.
۷. حاکم نیشابوری، أبو عبدالله؛ در «المستدرک علی الصحیحین»، جلد ۶، صفحه ۲۵ (۱۱/۳۸)، شماره ۴۷۳۰ و آن را صحیح دانسته است.
۸. أبوسعید خرگوشی؛ در «شرف المصطفی»، جلد ۵، صفحه ۳۵۰.
۹. أبونعیم اصفهانی؛ در «فضائل الصحابة»، جلد ۱، صفحه ۳۸۱، شماره ۳۳۸.
۱۰. أبونعیم اصفهانی؛ در «فضائل الخلفاء»، جلد ۱، صفحه ۲۵۱، شماره ۱۴۱.
۱۱. ابن عساکر، أبوالقاسم؛ در «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۳، صفحه ۱۵۶، شماره ۵۹۸.



۱۲. حافظ أبو العباس محبّ الدین طبری؛ در «الذخائر»، ص ۳۹.
۱۳. ابن اثیر جرزی؛ در «اسدالغابه»، جلد ۵، صفحه ۵۲۳.
۱۴. رافعی (یافعی) قزوینی، عبدالکریم؛ در «التدوین فی اخبار القزوین»، جلد ۱، صفحه ۱۶۸، باب ذال.
۱۵. ابن غطریف؛ در «الجزء»، جلد ۱، صفحه ۳۲، شماره ۳۱.
۱۶. ابن جوزی، ابوالفرج؛ در «المدھش»، جلد ۱، صفحه ۳۸.
۱۷. ابن نجار بغدادی؛ در «ذیل تاریخ بغداد»، جلد ۲، صفحه ۱۴۰.
۱۸. ابن کرامه، محسن؛ در «تنبيه الغافلین عن فضایل الطالبین»، صفحه ۴۰.
۱۹. حافظ أبو مظفر سبط ابن جوزی؛ در «تذکره الخواص»، صفحه ۳۱۰.
۲۰. قاضی نعمان مغربی؛ در «شرح الاخبار»، جلد ۳، صفحه ۲۹ (با عبارت: ان الله لیغضب لغضب فاطمه).
۲۱. خوارزمی، موفق بن احمد؛ در «مقتل الحسین»، جلد ۱، صفحه ۵۲.
۲۲. گنجی شافعی، محمد؛ در «کفایة الطالب»، صفحه ۲۱۹.
۲۳. ابن مغزلی، محمد بن محمد الواسطی؛ در «المناقب»، صفحه ۳۵۱.

### **(ب) نقل حدیث توسط علمای متأخر بر ابن تیمیه**

#### **اشاره**

علمای بعد از ابن تیمیه نیز این حدیث را نقل و برخی بر صحت آن اذعان کرده اند که در زیر به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

علمای و حدیث شناسانی که بر صحت این روایت تصریح کرده اند:

۱. حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

ابوالعباس محمد بن یعقوب ثنا الحسن بن علی بن عفان العامری (واخبرنا) محمد بن علی بن دحیم بالكوفه ثنا احمد بن حاتم بن ابی غرزه قال ثنا



عبدالله محمد بن سالم ثنا حسين بن زيد بن علي عن عمر بن علي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عن علي عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمه «ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك»، «هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه»<sup>(۱)</sup>.

طبق گفته حاکم نیشابوری، این روایت بر اساس شروط بخاری و مسلم برای صحت یک روایت، صحیح می باشد، ولی آن دو در کتب خود نیاورده اند. (این مطلب جای تأمل دارد که چرا این روایت را با این که صحیح می دانند، ولی در صحاح خود جای نداده اند).

۲. هیشمی نیز درباره حدیث مزبور می نویسد:

عن علی بن ابی طالب علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال:

یا فاطمه إن الله يغضب لغضبك و یرضی لرضاک، رواه الطبرانی و اسناده حسن.<sup>(۲)</sup>

طبرانی آن را نقل نموده و سلسله سندش حسن است.

### حدیث مذکور از دیدگاه محدثین عامه

اهل تسنن غالباً این روایت را با یک سند ذکر کرده اند که بیشتر راویان آن معصومین علیه السلام می باشند:

۱. حافظ طبرانی در «المعجم الکبیر» در این باره می گوید:

قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله الحضرمی، حدّثنا عبد الله بن محمّد بن سالم القزّاز، حدّثنا أبو العباس محمّد بن یعقوب، ثنا الحسن بن علی بن عفّان العامری، (و أخبرنا) محمّد بن علی بن دحیم بالكوفه، حدّثنا أحمد بن

ص: ۲۷۳

---

۱- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳، رقم ۴۷۳۰.

۲- هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴.

حاتم بن أبی غرزہ، (قالا) حدثنا عبد الله محمد بن سالم، حدثنا حسين بن زيد بن علي، عن عمر بن علي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمه: إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك. (١)

٢. ابن أبي عاصم در کتاب «الآحاد والمثاني» می گوید:

قال: حدثنا عبد الله بن سالم المفلوج - وكان من خيار الناس - حدثنا حسين بن زيد بن علي عن عمر بن علي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه عن علي عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمه ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك. (٢)

٣. ابن عساکر نیز در این باره می نویسد:

أخبرنا أبو محمد هبه الله بن سهل بن عمر الفقيه، أنبأنا أبو عثمان سعيد بن محمد العدل، أنبأنا أبو عمرو محمد بن أحمد الحيري. قال: أنبأنا أبو يعلى الموصلي، أنبأنا عبد الله بن محمد بن سالم - زاد الحيري:

المفلوج كوفي - حدثنا حسين بن زيد، عن علي بن عمر بن علي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن الحسين بن علي، عن علي أن النبي صلى الله عليه وآله قال لفاطمه: «يا فاطمه إن الله تبارك و تعالی ليغضب - و قال الحيري: يغضب - لغضبك و يرضى لرضاك». (٣)

ص: ٢٧٤

١- طبرانی، المعجم الكبير، ج ١، ص ٨٩، رقم ١٨٠.

٢- ابن ابی عاصم، الآحاد والمثاني، ج ٥، ص ٣٦٣، رقم الحديث ٢٩٥٩.

٣- ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ٣، ص ١٥٦.

تمامی راویان حدیث از نظر حدیث شناسان اهل تسنن مورد وثوق می باشند و در مورد هیچ کدام جرحی را وارد نکرده اند، مخصوصاً که سند روایت به چند امام معصوم ختم می شود، فقط ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه بر آمده و این حدیث را با سند حاکم نیشابوری تضعیف کرده و گفته است: «حسین بن زید» منکر الحدیث است و درست نیست که به او احتجاج شود، ولی این جرح و نقد او غریب است چون دلیلی بر جرح خود نیاورده است، و در مقابل او دیگر علما وی را توثیق کرده اند، مانند:

۱. ابن عدی در «الکامل» در این زمینه می نویسد:

عموم حدیث او از اهل بیت علیه السلام است و امید است که در او باکی نباشد. (۱)

۲. ابن حجری در این باره گفته:

او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است.

۳. نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می کند همگی موثقند. (۲)

از طرفی ذهبی متهم به تشدد و سخت گیری در احادیثی است که در باب فضائل اهل بیت علیه السلام وارد شده است و گاهی بدین جهت افراد جلیل القدری را تضعیف کرده است و ابن حجر گفته است: سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می شوند را خوب بررسی کنیم. (۳)

ص: ۲۷۵

---

۱- عبدالله بن عدی، الکامل، ج ۲ ص ۳۵۱.

۲- رضوانی، علی اصغر، ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت.

۳- ذهبی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.

پس راویان روایت نیز مورد وثوقند و حتی با شروط بخاری و مسلم نیز روایت صحیح می باشد.

## تأیید صحت حدیث توسط ابوبکر و عمر

### اشاره

بعد از جریان سقیفه و هجوم به خانه وحی، عمر به ابوبکر گفت: نزد فاطمه برویم گویا که از ما غضبناک است، هر دو به منزل فاطمه علیها السلام آمدند و حضرت با آن دو محاجه کردند و فرمودند: آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیدید که خدا با غضب من غضب می کند و با رضای من راضی می شود؟ گفتند: بلی! شنیدیم، فرمود: خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما مرا غضبناک کردید و من از شما راضی نیستم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از شما شکایت خواهم کرد.

این واقعه در کتب اهل تسنن نیز نقل شده و نشان می دهد بزرگان منکرین هم بر صحت این روایت شهادت داده اند:

۱. ابن قتیبه در کتاب «الامامة والسياسة» می نویسد:

قالت فاطمه عليها السلام لهما (ابی بکر و عمر): نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «رضی فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی؛ فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحببني و من أرضی فاطمه فقد أرضاني، و من أسخط فاطمه فقد أسخطني»؟ قالوا: نعم سمعناه من رسول الله. قالت: فإني أشهد الله و ملائکته أنكما أسخطتماني و ما أرضیتماني و لان لقيت النبي لأشکوَنكما إليه. (۱)

وقتی که ابوبکر و عمر به عیادت فاطمه علیها السلام آمده بودند، حضرت فاطمه به آنها فرمود: «شما را به خدا! آیا از پیامبر نشنیدید که فرمود: خشنودی

ص: ۲۷۶

---

۱- ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ص ۲۰.

فاطمه از خشنودی من و غضب او از غضب من است، پس هر کس فاطمه، دخترم را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کس فاطمه را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است؟ گفتند: بله! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم، فرمود: خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما مرا غضبناک کردید و مرا خشنود نکردید و اگر پیامبر را ملاقات کنم از شما شکایت می کنم.

۲. استاد عباس محمود عقاد در کتاب «المجموعه الكاملة»، همان جریان را نقل کرده است:

و فی خلال الخلاف علی هذه القضیه قال عمر لأبی بکر: انطلق بنا إلی فاطمه فانا قد أغضبناها. فانطلقا فاستأذنا علیها فلم تأذن لهما، فأتیا علیا فكلماه، فأدخلهما. فلما قعدا... فقالت: أرأیتكما ان حدثتكما حدیثا عن رسول الله تعرفانه و تفعلان به؟ قالوا: «نعم». فقالت: «نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: رضاء فاطمه من رضائی و سخطها من سخطی؟» قالوا: «نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و آله» قالت: «فانی أشهد الله و ملائکته إنكما أسخطتمانی و ما أرضیتمانی، و لئن لقیته النبی لأشکونكما الیه». (۱)

پس انکار ابن تیمیه در مقابل تأیید رهبرانش (ابوبکر و عمر) هیچ ارزشی ندارد.

روایاتی که صحّت این حدیث را تأیید می کنند:

### **الف) روایت «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی»**

از احادیثی که مضمون این روایت را اثبات می کند و دلیل بر صحّت آن

ص: ۲۷۷

---

۱- بخاری محمد، صحیح البخاری، باب مناقب المهاجرین، ج ۴، ص ۲۱۰ و ص ۲۱۹.

می باشد، روایت متواتر «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبني» می باشد که در آن غضب فاطمه علیها السلام، غضب رسول الله صلی الله علیه وآله معرفی شده است و معلوم است که خدا هم با غضب رسولش غضب می کند و با رضایتش راضی می شود و به این مطلب (غضب کردن خدا با غضب رسولش)، در احادیث اهل تسنن نیز تصریح شده است، از جمله در «صحیح بخاری» و «مسلم» این روایت در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده که:

أفتأمنين أن يغضب الله لغضب رسوله فتهلكين. (۱)

آیا در امانید (در حالی) که خدا با غضب پیامبرش غضب می کند و شما هلاک می شوید؟

و این نشان می دهد که خدا با غضب رسولش غضب می کند.

در اینجا به بعضی از منابع مهم عامه که این روایت را نقل کرده اند، اشاره می کنیم:

۱. بخاری در این زمینه می نویسد:

حدثنا ابووليد حدثنا ابن عيينه عن عمرو بن دينار عن ابی مليکه عن المسور بن مخرمه ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبني. (۲)

۲. جوینی در این باره می گوید:

عن نصر بن مزاحم، عن زياد بن المنذر، عن زاذان، عن سلمان، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: يا سلمان من أحب فاطمه ابنتي فهو في الجنة معي...

ص: ۲۷۸

---

۱- عباس محمود العقاد، العبقريات الإسلامية، ج ۲، ص ۳۲۸؛ بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۰۴.

۲- بخاری، محمد، صحیح البخاری، باب مناقب المهاجرين، ج ۴، ص ۲۱۰، ج ۴، ص ۲۱۹.



حتی قال: فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیت عنه، ومن رضیت عنه رضی الله عنه، ومن غضب علیه ابنتی فاطمه غضبت علیه،  
ومن غضبت علیه غضب الله علیه، یا سلمان ویل لمن یظلمها ویظلم بعلمها علیاً، و ویل لمن یظلم ذرّیتها و شیعتها. (۱)

ای سلمان هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد پس جایش در بهشت با من است پس کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم خدا نیز از او راضی است و کسی که دخترم فاطمه بر او غضب کند من بر او غضب می کنم و کسی که من بر او غضب کنم خدا بر او غضب می کند یا سلمان وای بر کسی که به فاطمه و شوهرش حضرت علی علیه السّلام و فرزندان و شیعیان زلم کند.

### **(ب) روایت «ان الله یغضب لغضب علی علیه السلام»**

روایات دیگری در کتب روایی داریم که مضمون و مفهوم آنها، صحّت روایت مورد بحث را تأیید می کنند؛ از جمله آنها روایتی است که در آن غضب حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، را موجب غضب خداوند و رضایت آن حضرت را رضایت الهی می داند و دلیل این مطلب این است که هر دو در مقامات معنوی یکسان و مساوی هستند. به نمونه هایی از آن روایات اشاره می کنیم:

۱. روی حدیثا عن ابي موسى الحمیدی قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومعهُ ابوبکر وعمر وعثمان ونفر من الصحابه وعلی، فالتفت الی ابي بکر فقال: یا ابا بکر! هذا الذی تراه وزیر فی السماء و وزیر فی الارض - یعنی علی بن ابي طالب - فان احببت ان تلقی الله وهو عنک

ص: ۲۷۹

---

۱- الجوینی، ابراهیم بن مؤید، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۷.

راض فارض علیا فان رضاه رضی الله وغضبه غضب الله. (۱)

ابو موسی حمیدی می گوید: من و علی و ابوبکر و عمر و عثمان به همراه رسول خدا بودیم که رسول خدا به سوی ابوبکر رو کرده و به او فرمود: ای ابوبکر این شخص که می بینی یعنی علی بن ابیطالب وزیر من در آسمان است و وزیر من در زمین است پس اگر دوست داری خدا را

ملاقات کنی در حالی که از تو راضی باشد علی را راضی کن چون رضایت علی رضایت خداست و غضب علی غضب خداست.

۲. العلامه الزمخشری، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لأم هانی: لا تغضبی علیا، فان الله یغضب لغضبه الحدیث. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام هانی فرمود: حضرت علی را ناراحت نکنید که خداوند از غضب او غضبناک می شود.

۳. قال الخرقوشی النیشابوری فی شرف المصطفی، ص ۲۷۲ (متن): زید بن علی عن لبانه عن عبدالله قال بینا أنا عند رسول الله وجميع المهاجرین والانصار الا من كان منهم فی سریه فاقبل علی یمشی وهو مغضب فقال من اغضبه فقد اغضبنی. (۳)

در محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق جمعی از مهاجرین و انصار حضور داشتیم که در میان جمع مذکور امام علی علیه السلام در بازگشت یکی از غزوات بود و در حالی که اندوهناک بود به حضور پیامبر رسید. حضرت فرمودند: هر کس حضرت علی را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است.

ص: ۲۸۰

---

۱- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۸۹، رقم ۸۲۴ (اگرچه روایت ینابیع الموده نزد عامه اعتباری ندارد، ولی دو روایت دیگر بر مدعای ما کافی است و این روایت می تواند به عنوان مؤید باشد).

۲- زمخشری، محمود، ربیع الأبرار، ص ۱۶۶.

۳- خرکوشی، شرف النبی (ترجمه شرف المصطفی)، ص ۲۷۲.

### اشاره

ابن تیمیه در نسبت دادن نفاق به حضرت زهرا علیها السلام این گونه می نویسد:

این که [حضرت] فاطمه [علیها السلام] پیش ابوبکر آمد و فدک را طلب کرد و ابوبکر هم فدک را به او نداد، از مصادیق منافقین است که قرآن درباره آنها می گوید:

{وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشْخَطُونَ} (۱)

و در میان آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند اگر سهمی از آن غنایم به آنها داده شود راضی می شوند؛ و اگر چیزی به آنها داده نشود خشمگین شوند.

و می گوید:

فمن مدح فاطمه، بما فيها اشتبه من هولاء.

کسانی که در مدح [حضرت] فاطمه [علیها السلام] تلاش می کنند، در او شباهتی از منافقین است.

او با کمال وقاحت می گوید:

وفيهما شعبة من النفاق.

در [حضرت] فاطمه [زهرا علیها السلام] یک شعبة ای از نفاق است. (۲)

### نقد و بررسی:

استاد حسن سقاف از دانشمندان معاصر اردنی در کتاب خود «التبیه والرّد

ص: ۲۸۱

۱- توبه / ۵۸.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۵.

علی معتقد قَدَم العالم والحدّ می نویسد:

ابن تیمیه یحْتَجّ کثیر من الناس بکلامه، ویسمّیه بعضهم «شیخ الاسلام»، وهو ناصبی، عدوّ لعلی علیه السّلام واثمهم فاطمه علیها السّلام بأنّ فیها شعبه من النفاق. (۱)

برخی از مردم به کلام ابن تیمیه استدلال می کنند و به او شیخ الاسلام می گویند؛ با این که وی ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و به ساحت حضرت صدّیقه طاهره علیها السّلام جسارت کرده و می گوید: «در او - نستجیر بالله - شعبه ای از نفاق وجود داشت». در حالی که به اتفاق شیعه و سنّی، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، حضرت زهرا را «سیده نساء العالمین» معرفی کرده است.

بخاری می نویسد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت زهرا علیها السّلام فرمودند:

أما ترضین ان تكونی سیده نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنین. (۲)

آیا این تو را خشنود نمی کند که سرور زنان اهل بهشت یا سرور زنان مؤمنین باشی؟

و در جای دیگر می نویسد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

فاطمه سیده نساء أهل الجنة. (۳)

فاطمه علیها السّلام سرور زنان اهل بهشت است.

ص: ۲۸۲

---

۱- سقاف، حسن التنبیه والرّد، ص ۷.

۲- بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳- همان، ص ۲۱۹.

#### اشاره

ابن تیمیه به حزن حضرت زهرا علیها السلام اعتراض کرده، و این گونه هتاک می کند:

ثم إن هؤلاء الشيعة وغيرهم يحكون عن فاطمه من حزنها على النبي صلى الله عليه وآله ما لا يوصف وأنها بنت بيت الأحران ولا يجعلون ذلك ذمًا لها مع أنه حزن على أمر فائت لا- يعود وأبوبكر إنما حزن عليه في حياته خوف أن يقتل وهو حزن يتضمن الاحتراس ولهذا لما مات لم يحزن هذا الحزن لأنه لا فائده فيه فحزن أبي بكر بلا ريب أكمل من حزن فاطمه فإن كان مذمومًا على حزنه ففاطمه أولى بذلك وإلا- فأبوبكر أحق بأن لا يذم على حزنه على النبي صلى الله عليه وآله من حزن غيره عليه بعد موته.

شیعه و دیگران می گویند: فاطمه علیها السلام به حدی در سوگ پیامبر حزن داشته که قابل توصیف نیست و این که او بیت الاحزان ساخته و این کار را برای او مذمت نمی دانند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی گردد. ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله، از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته و آن حزنی است که متضمن حراست است. لذا وقتی پیامبر فوت کرد، دیگر ابوبکر

محزون نبود چون بی فایده بود. در نتیجه حزن ابوبکر بدون شک کامل تر از حزن فاطمه است. (۱)

#### نقد و بررسی:

حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بود. به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غار به او فرمودند: «غم مخور خدا با ماست». (۲) و خداوند نیز

ص: ۲۸۳

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۸، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۲- توبه / ۴۰.

می فرماید: «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند».<sup>(۱)</sup>

به علامه حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است، بلکه خود پیامبر نیز چنین عمل می کرده اند. انس بن مالک از آن حضرت نقل کرده که در مرگ فرزندش فرمود:

همانا چشم می گرید و قلب محزون می شود، ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی گوییم و به طور حتم ای ابراهیم! در فراق تو محزونیم.<sup>(۲)</sup>

چرا ابن تیمیه به پیامبر اعتراض نمی کند که به امری که گذشته و فوت شده محزون است؟ بخاری و مسلم نقل کرده اند:

هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر رسید، در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود.<sup>(۳)</sup>

همین طور هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، حضرت یک ماه با مردم سخن نگفت و هرگز دیده نشده بود ایشان به این شدت ناراحت باشند.<sup>(۴)</sup>

حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها در فراق پدر نبوده، بلکه گریه بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن زحمات و سفارشات ایشان و

ص: ۲۸۴

---

۱- یونس / ۶۲.

۲- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

۳- همان، صص ۴۳۷؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۴- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خداصلی الله علیه وآله یعنی حضرت علی علیه السّلام و امور دیگر بوده است. حضرت زهراعلیهاالسّلام به قدری اندوهناک بود که عبدالله حارث می گوید:

فاطمه بعد از پیامبر شش ماه زنده بود و این در حالی بود که بدنش در این مدت آب شد.(۱)

چه کسی گفته ابوبکر در سوگ پیامبر محزون نشد و نگریست، بلکه بر پیامبر نوحه سرایی نیز کرد و چگونه انسان در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون نگردد که خود آن حضرت فرمود:

هر کس به مصیبتی گرفتار آید، باید مصیبت مرا به یاد آورد، زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت هاست.(۲)

حزن در فراق و دوری پیامبرصلی الله علیه وآله به حدی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی هم که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بود متأثر شد.

#### ۴. اعتراض به شکوه حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر و عمر

##### اشاره

ابن تیمیه در اعتراض به شکوه حضرت زهراعلیهاالسّلام می گوید:

علامه حلّی ذکر کرده که حضرت زهراعلیهاالسّلام با ابوبکر و عمر سخن نگفت تا به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد؛

ما ذکره من حلفها أنها لا تکلمه ولا صاحبه حتی تلقی أباهما وتشتکی إلیه أمر لا یلیق أن ینذکر عن فاطمه فإن الشکوی إلیه أمر لا یلیق أن ینذکر عن فاطمه فإن الشکوی إنما تكون إلی الله تعالی.

ص: ۲۸۵

۱- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الاوسط، بیهقی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۶.

این مطلبی است که در شأن فاطمه علیها السلام نیست؛ زیرا شکایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردن امری لایق او نیست، شکوه را باید نزد خدا برد... (۱).

### نقد و بررسی:

قهر و غضب حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، امری ثابت و معروف است. بخاری، مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر ابوبکر غضب کرد و تا هنگام مرگ با او سخن نگفت و چون وفات یافت، شوهرش او را شبانه دفن کرد و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۲).

به علاوه شکایت بردن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقیقت شکایت بردن پیش خداست. به همین خاطر می بینیم که صحابه در سختی ها و ظلم هایی که به آنها روا می شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برده و شکوه و شکایت می کردند که در اینجا به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱. شکوه حضرت زهرا علیها السلام از خدمت در منزل. (۳)

۲. شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۴)

۳. شکوه صحابه از گرانی قیمت ها. (۵)

ص: ۲۸۶

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۳- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴- محمد، بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۵.

۵- ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.



۴. شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۱).

۵. شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۲).

۶. شکوه جریر از این که نمی تواند بر اسب بنشیند. (۳).

۷. شکوه حذیفه. (۴).

۸. شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۵).

## ۵. اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر

### اشاره

ابن تیمیه می نویسد:

قهر فاطمه علیها السلام با صدیق پسندیده نبود و نمی توان حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک تر است تا این که مدح باشد. (۶) از قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده اند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یا فاطمه! ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک.

نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نشده و در کتب معروف حدیث شناخته شده نیست و سند معروف، صحیح و حسنی از پیامبر ندارد. هر کس خدا و رسولش از او راضی است، ضرری ندارد اگر یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می خواهد باشد. (۷)

ص: ۲۸۷

۱- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.

۲- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.

۳- همان، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.

۴- شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ نسائی، احمد، سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.

۵- ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.

۶- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۷- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۴۸-۲۴۹.

چون حضرت زهرا علیها السلام به نصّ قرآن (در آیه تطهیر) و حدیث معتبر نبوی، معصومه است و با غضب او، خدا و رسول خدا به غضب در می آیند و این دلالت بر برتری بر ابوبکر و عمر دارد، زیرا تا کسی کار خلاف و گناهی انجام ندهد، مورد غضب خدا و رسول واقع نمی شود. حدیثی که ابن تیمیه دروغ دانسته، بسیاری از علمای عامه همچون: ابن ابی عاصم (۱)، حاکم نیشابوری (۲)، ابوالقاسم طبرانی (۳)، دولابی (۴)، ابن عساکر دمشقی (۵)، محب الدین طبری (۶) و ابن حجر هیثمی (۷) در کتب حدیثی خود نقل کرده اند.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث، تصریح به صحّت سند آن کرده و حافظ هیثمی نیز تصریح به حسن بودن آن نموده است، از طرف دیگر چه کسی گفته اگر خداوند از کسانی به جهت یک عمل خاص راضی شد، تا ابد از آنان راضی است، اگرچه بعد از آن عمل، کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند؟!

بنابراین اگرچه پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب بیعت رضوان از عده ای از صحابه راضی شد، ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف آنان نمی شود و نیز دلیل بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر

ص: ۲۸۸

- 
- ۱- ابن ابی عاصم، الأحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.
  - ۲- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
  - ۳- دولابی طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲۲، ص ۴۰۱.
  - ۴- دولابی، الذریة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۲۰.
  - ۵- ابن عساکر، علی، تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.
  - ۶- طبری، احمد، ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.
  - ۷- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

نیست. می دانیم هر کس شخصی را به غضب درآورد، او را آزار داده و در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است. (۱)

## ۶. انکار وصیت حضرت زهرا علیها السلام به دفن شبانه

### اشاره

ابن تیمیه در این ارتباط می نویسد:

و كذلك ما ذكره من إيصائها أن تدفن ليلا ولا يصلي عليها أحد منهم لا يحكيه عن فاطمه ويحتج به إلا رجل جاهل يطرق علي فاطمه ما لا يليق بها وهذا لو صح لكان بالذنب المغفور أولى منه بالسعي المشكور فأصلاه المسلم علي غيره زياده خير تصل إليه ولا يضر أفضل الخلق.

همچنین آنچه را که علامه حلی نقل کرده که حضرت فاطمه وصیت کردند ایشان را شبانه دفن کنند و کسی بر ایشان نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی کند و به جز فرد جاهل بر آن که به حضرت فاطمه مطلبی را نسبت داده که لایق آن نیست احتجاج نمی کند.

این مطلب اگر صحیح باشد به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور، چون نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می رسد. (۲)

ص: ۲۸۹

---

۱- احزاب / ۵۷.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

حضرت زهرا علیها السلام برای مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و آگاه کردن مردم از بی عدالتی آنان چنین وصیتی کرد. او می خواست مردم سؤال کنند که چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند به عدم مشروعیت خلافت و بی عدالتی آنان پی خواهند برد.

حضرت زهرا علیها السلام نخواست تا آنان با حضور خودشان وانمود کنند ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر مشکلی نداریم. هر سیاست مداری می فهمد این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است. علاوه بر آن؛ نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زائد نخواهد بود و حضرت زهرا علیها السلام نیز مطابق آیه تطهیر و برخی احادیث، از هر خطا و اشتباهی مصون است. کسی که این گونه وصیت کرده، از دستگاه خلافت غضبناک بوده و نتیجه اش این است که آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز قرار گرفته اند؛ زیرا آن حضرت فرمودند:

فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب در آورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است. (۱)

این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد. اگر حضرت در تمام امورش - از جمله غضب کردن - معصوم نبود، خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن ایشان، غضب نمی نمود. نتیجه این که حضرت زهرا علیها السلام با این وصیت تا روز قیامت، حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند تمام کرد.

ص: ۲۹۰

ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام شبانه توسط علی علیه السلام دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه، بر حضرت زهرا علیها السلام ایراد و اشکال می گیرد، در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام، از مسلمات است. بخاری (۱)، یعقوبی (۲)، ابن ابی الحدید (۳)، توفیق ابو علم (۴) و دیگران این قضیه را نقل کرده اند. مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات ایشان می گوید:

... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد. (۵)

### جمع بندی

ابن تیمیه شبهاتی را پیرامون مقام حضرت زهرا علیها السلام بیان می کند که تن هر مسلمانی را به لرزه در می آورد؛ وی معتقد است که آمدن خلیفه دوم بر درب خانه دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علت نفاق حضرت فاطمه علیها السلام بود و می خواست ببیند که آیا در خانه علی علیه السلام اموالی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جا مانده است یا نه!!

او اعتراض هایی در مورد حزن و شکوه و قهر حضرت بیان می کند که قلب هر مؤمنی را به درد می آورد! با این که پیامبر فرمود: «ان الله يغضب لغضبک ویرضی لرضاک» و بخاری و حاکم نیشابوری و هیشمی و... این قول را از قول

ص: ۲۹۱

---

۱- بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷، باب مناقب فاطمه.

۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳- ابن ابی الحدید، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

۴- توفیق ابو علم اهل البيت علیه السلام، ص ۱۸۴.

۵- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده اند اما ابن تیمیه نمی پذیرد همچنین حزن و شکوه و... حضرت زهرا اعتراض می کند در حالی که بخاری و مسلم و ابن حیان و... نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام تا لحظه آخر عمر، از ابوبکر ناراضی بود.

خلاصه او به ساحت مقدس پاره تن رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهایت بی احترامی را روا داشته است. امید است که مسلمانان از این گونه عقاید کفرآلود اعلام براءت جویند و طرفداران تندروی او را، مورد مذمت قرار بدهند.

ص: ۲۹۲

## فصل چهارم: ابن تیمیه و انکار فضائل امام حسن و امام حسین علیه السلام

### گفتار اول: انکار فضائل مشترک

#### ۱. نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیه السلام

##### اشاره

ابن تیمیه در اعلم بودن امام حسن و امام حسین علیه السلام تردید دارد و آن را بدون دلیل می داند و در این باره می نویسد:  
أما كونهما أزهد الناس وأعلمهم في زمانهم فهذا قول بلا دليل.

این که این دو زاهدترین و عالم ترین افراد در زمان خود بوده اند؛ قولی بدون دلیل است. (۱)

##### نقد و بررسی:

##### اشاره

با مراجعه به کتب اهل تسنن به دروغ بودن کلام ابن تیمیه پی می بریم. اینک به برخی از فضائل این دو امام اشاره می نمایم:

#### الف) فضائل امام حسن علیه السلام

۱. ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من سره ان ينظر الى سيد شباب اهل الجنة فلينظر الى الحسن بن علي.

ص: ۲۹۳

---

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۱.

هر کس دوست دارد به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید. (۱)

۲. ابن حجر هیشمی در این باره می نویسد:

حسن علیه السلام، آقای کریم، بردبار، زاهد، دارای وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود. (۲)

۳. ابن صباغ مالکی در این زمینه می نویسد:

کرم و جود غریزه ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود. (۳)

۴. ابن کثیر درباره امام حسن علیه السلام می گوید:

[امام] حسن علیه السلام هرگاه نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای می آورد، در مصلاهی خود می نشست و ذکر خدا می گفت تا خورشید بالا آید. (۴)

### ب) فضائل امام حسین علیه السلام

۱. حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حسن و حسین علیه السلام دو فرزندان من هستند. هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هر کس خدا او را دوست بدارد داخل بهشت خواهد شد و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا

ص: ۲۹۴

---

۱- ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۳۵.

۲- هیشمی، صواعق المحرقة، ص ۸۲.

۳- ابن صباغ مالکی، علی، الفصول المهمة، ص ۱۵۷.

۴- ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۸، صص ۳۷ و ۳۸.



دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد به جهنم خواهد برد. (۱)

۲. انس بن مالک می گوید:

بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام، سر او رانزد ابن زیاد آوردند. او با چوب به دندان های حضرت زد. در دلم گفتم چه کار زشتی می کنی، جایی را چوب می زنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می بوسید. (۲)

۳. معاویه به عبدالله بن جعفر گفت:

تو سید و سرور بنی هاشم هستی، او در جواب گفت: حسن و حسین بزرگ بنی هاشم اند. (۳)

۴. ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، هاشمی، ابو عبدالله، مدنی، نوه رسول خدا و دسته گل او از دنیا و یکی از دو آقایان جوانان اهل بهشت است. (۴)

۵. ابن صباغ مالکی در مورد نماز امام حسین علیه السلام این گونه می نویسد:

هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می ایستاد، رنگش زرد می شد، به او گفته شد این چه حالتی است که شما هنگام نماز پیدا می کنید؟ فرمود: شما نمی دانید که من می خواهم در مقابل چه کسی بایستم. (۵)

ص: ۲۹۵

---

۱- نیشابوری، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲- طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

۳- کامل سلیمان، حسن بن علی علیه السلام، ص ۱۷۳.

۴- عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹.

۵- ابن صباغ مالکی، علی، الفصول المهمه، ص ۱۸۳.

### اشاره

ابن تیمیه: در مورد برتری شیخین بر حسنین علیه السلام این گونه می نویسد:

وإن كانا سیدا شباب أهل الجنة فأبوبکر وعمر سیدا كهول أهل الجنة وهذا الصنف أكمل من ذلك الصنف.

این دو گرچه دو آقای جوانان اهل بهشت اند، ولی عمر و ابوبکر دو آقای پیران اهل بهشت اند و این صنف کامل تر از آن صنف است. (۱)

### نقد و بررسی:

#### الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

### اشاره

۱. ابن عساکر به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، من احبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني.

حسن و حسین صلی الله علیه وآله دو آقای جوانان اهل بهشت اند. هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است. (۲)

۲. خطیب بغدادی به سند خود از امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وابوهما خیر منهما. (۳)

حسن و حسین دو آقای اهل بهشت هستند و پدرشان از آن دو بهتر است.

ص: ۲۹۶

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۴۵.

۳- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳. ابن ماجه به سند خود از عبدالله بن عمر این روایت را نقل می کند که: ابن عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده:

الحسن والحسين عليه السلام سیدا شباب اهل الجنة، وابوهما خير منهما. (۱)

حسن و حسین علیه السلام آقای اهل بهشت هستند و پدرشان از آن دو بهتر است.

۴. متقی هندی از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

ألا ترضين أن تكون سيدة نساء أهل الجنة، وابنیک سیدا شباب أهل الجنة. (۲)

آیا راضی نمی شوی که تو سرور زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرور جوانان اهل بهشت باشند؟

۵. احمد بن حنبل روایت را از حذیفه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

الحسن والحسين سیدا شباب اهل الجنة، وان فاطمه سیده نساء اهل الجنة. (۳)

حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.

۶. حاکم نیشابوری نیز نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

أتانی جبرئیل فقال: ان الحسن والحسين سیدا شباب اهل الجنة. (۴)

جبرئیل نزد من آمد و گفت: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند.

ص: ۲۹۷

---

۱- قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۴، باب الفضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، ح ۱۱۸.

۲- متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۵۴۲، ح ۲۲۸۱۸.

۴- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۴۲۹؛ معرفة الصحابة، ح ۵۶۳۰.

۷. ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشت اند. (۱)

### جماعتی از علمای اهل تسنن تصریح به صحت حدیث کرده اند:

۱. حافظ گنجی شافعی در این باره می گوید:

این حدیث حسن و ثابت شده است. (۲)

۲. ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده که انضمام برخی از این اسانید به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است. (۳)

۳. حاکم نیشابوری می گوید:

این حدیث با زیادی «وابوهما خیر منهما» صحیح است، ولی شیخین آن را نقل نکرده اند. (۴)

۴. ذهبی در این مورد می نویسد:

این حدیث حسن است. (۵)

۵. ترمذی می گوید:

این حدیث حسن است. (۶)

۶. البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید:

مطلب همان است که او می گوید.

ص: ۲۹۸

---

۱- ناصف، علی تاج، ج ۳، ص ۳۵.

۲- گنجی شافعی، محمد، کفایة الطالب، ص ۳۴۱.

۳- همان، به نقل از طبرانی.

۴- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- همان.

٦- ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦٦٠؛ کتاب المناقب، ح ٣٧٩٣.

و نیز در حدیث حسن، ترمذی می گوید:

سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح، غیر از مسیره ابن حیب که ثقه است. (۱)

۷. هیشمی تصریح به صحت حدیث نموده است. (۲)

۸. ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح همان گونه که در کتاب «موارد الظمان» آمده است، آورده است. (۳)

۹. این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند. (۴) ناگفته نماند که این حدیث را زرکشی در کتاب «التذکره فی الاحیث المشهوره» و جلال الدین سیوطی در کتاب «الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهرة» و سخاوی در کتاب «المقاصد الحسنه فی الاحادیث المشتهرة علی الالسنه» نقل کرده اند. همچنین زبیدی در کتاب «لقط اللالی المتناثره فی الاحادیث المتواتره» آن را نقل کرده و ادعای تواتر می کند.

داوری را بر عهده خوانندگان می گذاریم.

### **(ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت**

برخی این حدیث شریف را تحریف کرده و به ابوبکر و عمر نسبت داده اند و از آنجا که آن دو در زمانی که اسلام آوردند، جوان نبودند، عبارت حدیث را

ص: ۲۹۹

---

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، صص ۴۲۶-۴۲۳.

۲- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹؛ ص ۲۰۱.

۳- ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ هیشمی، علی، موارد الظمان، ص ۵۵۱.

۴- تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ۱۸۶؛ مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۵۰؛ سمعانی، الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.

عوض کرده و به جای شباب (جوانان)، کهول (پیران) را قرار داده اند و چنین نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة.

ابوبکر و عمر دو سرور پیرمردان اهل بهشت اند.

اشکالات فراوانی بر این حدیث وارد است که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱. حدیث مذکور را بخاری و مسلم در کتاب هایشان که معتبرترین کتب اهل تسنن است، نقل نکرده اند.
  ۲. احمد بن حنبل، این حدیث را در کتاب «مسند» خود نیاورده است با این که معتقد است آنچه در مسند نیامده حجیت ندارد. وی در وصف کتابش می گوید: من این کتاب را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع آوری کردم و برگزیدم و اگر مسلمانان در حدیثی اختلاف کردند به آن مراجعه کنند، اگر در این کتاب نبود حجیت ندارد. (۱)
- حدیث مذکور را ترمذی با ۳ سند، ابن ماجه با ۲ سند، هیشمی، دولابی، عبدالله بن احمد بن حنبل، خطیب بغدادی با ۴ سند، ابن حجر، ابن نجار، ابن عساکر، ابن ابی شیبه، طحاوی با ۴ سند، ابن ابی حاتم با ۳ سند، طبرانی با ۲ سند و ابن قتیبه نقل کرده اند. در بررسی اسناد مذکور به افرادی بر می خوریم که از جانب علمای اهل تسنن ضعیف الحدیث، متروک الحدیث، ضعیف، کثیر الخطا، فاسق، منکر الحدیث، مُدّاس، کثیر الاضطراب والخلاف، بی ارزش، کذاب، مجهول، دجال، غیر ثقّه، ضعیف الامر و ساقط معرفی شده اند. در نتیجه ثابت می شود هیچ یک از این سندها صحیح نیست.

ص: ۳۰۰

---

۱- سبکی، عبدالوهاب، طبقات الشافعیة الکبری، ج ۲، ص ۳۱.

برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است، در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده اند، در حالی که بر اساس روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن ۳۰ سالگی هستند. ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هر کسی از اهل بهشت بمیرد چه کوچک و چه بزرگ، ۳۰ ساله به بهشت وارد می شود و هرگز بر این سن افزوده نمی شود، اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (۱)

### گفتار دوم: انکار فضائل امام حسین علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه، درباره امام حسین علیه السلام و شهادت آن حضرت و قیام تاریخی عاشورا، نظرات منحصر به فردی دارد که تا به حال کسی جز بنی امیه، این گونه افکاری نداشته است و قیام امام حسین علیه السلام را، قیام شرورانه می داند. بعضی نظرات وی در ادامه ذکر می گردد.

#### ۱. کم توجهی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امام حسین علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه درباره امام حسین علیه السلام می گوید:

در حدیث صحیح نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همواره اسامه بن زید را در کنار امام حسن علیه السلام قرار داده و در مورد آنان اظهار محبت می کرد و می گفت: خداوندا! من این دو نفر را دوست دارم و تو هم آنان را دوست

ص: ۳۰۱



داشته باش. ولی در مورد حسین علیه السّلام هیچ گاه اظهار دوستی نمی کرد. دلیل این مطلب، این است که پیامبر خداصلی الله علیه وآله می دانست که امام حسن و اسامه بن زید، طرفدار صلح و مخالف با جنگ خواهند بود ولی حسین ابن علی علیه السّلام طرفدار جنگ و به هم زنده آشتی و صلح می باشد. (۱)

## نقد و بررسی

میزان علاقه پیامبر خداصلی الله علیه وآله به دو سیدجوانان اهل بهشت، بین اهل تسنن نیز معروف است که به ذکر چند روایت از کلام رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد امام حسن و امام حسین علیه السّلام بسنده می کنیم:

۱. این دو، فرزند من و فرزندان دخترم می باشند. بار خدایا! من این دو را دوست دارم پس تو آنها را و نیز دوستان آنها را دوست بدار. (۲)

۲. کسی که حسن و حسین علیه السّلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. (۳)

۳. حسن و حسین علیه السّلام دو گل من از بوستان دنیا هستند. (۴)

۴. از انس بن مالک نقل شده که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدند: کدام یک از دو فرزندت را بیشتر دوست داری؟ فرمود: حسن و حسین، هر دو را. (۵)

ص: ۳۰۲

- 
- ۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنّه، ج ۴، ص ۵۳۶
  - ۲- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۶۵۵۶؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج ۱، ص ۷.
  - ۳- قزوینی، ابو عبدالله، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱؛ ح ۱۴۳؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج ۴، ص ۲۰۵؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۵
  - ۴- هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۴؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۷؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج ۴، ص ۲۰۷.
  - ۵- قزوینی، ابو عبدالله، سنن ترمذی، ح ۳۷۸۵؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۶۵۵۴.

۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دو فرزندم را به نزد من بیاور. آن گاه آنها را می بویید و در آغوشش می گرفت. (۱)

۶. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند! من او (حسین) را دوست می دارم، پس تو او را دوست مدار. (۲)

## ۲. طعن بر قیام امام حسین علیه السلام

### اشاره

او درباره قیام امام حسین علیه السلام می گوید:

ولم یکن فی الخروج لا- مصلحه دین ولا- مصلحه دنیا بل تمکن اولئک الظلمه الطغاه من سبط رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی قتلوه مظلوما شهیدا وکان فی خروجه و قتله من الفساد ما لم یکن حصل لو قعد فی بلده فإن ما قصده من تحصیل الخیر و دفع الشر لم یحصل منه شیء بل زاد الشر بخروجه و قتله و نقص الخیر بذلک و صار ذلک سببا لشر عظیم و کان قتل الحسین مما أوجب الفتن كما کان قتل عثمان مما أوجب الفتن وهذا کله مما یبیین أن ما أمر به النبی صلی الله علیه و آله وسلم من الصبر علی جور الأئمه و ترک قتلاهم و الخروج علیهم هو أصلح الأمور للعباد فی المعاش و المعاد و أن من خالف ذلک متعمدا أو مخطئا لم یحصل بفعله صلاح بل فساد. (۳)

در قیام (حسین)، نه مصلحت دین بود و نه مصلحت دنیا؛ بلکه این ظالمین سرکش بر ضدّ نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قدرت پیدا کردند تا این که او را مظلوم و شهید کردند؛ و در قیام او و کشته شدن او آن قدر فساد بود

ص: ۳۰۳

۱- همان.

۲- بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶؛ ابن عساکر، علی، تاریخ تهذیب دمشق، ج ۴، ص ۲۰۵؛ خطیب، علی، تاریخ بغداد مدینه اسلام، ج ۱، ص ۱۲۳۹.

۳- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۳۰.

که اگر در شهر خود نشسته بود آن قدر فساد نمی شد!!! پس آن چیزی که او قصد آن را داشت از به دست آوردن نیکی و دفع بدی، اصلاً حاصل نگشت؛ بلکه بدی به سبب قیام او زیاد شد و خیر کم گردید! و این سبب شرّ بزرگی شد! و کشته شدن حسین سبب فتنه های بسیار گشت؛ همان طور که کشته شدن عثمان سبب فتنه های بسیار گشت!

### نقد و بررسی:

ابن تیمیه که حقیقت قیام امام حسین علیه السلام را درک نکرده است، از سر کینه توزی نسبت به اهل بیت علیه السلام، حقایق را کتمان می کند و می پندارد که در قیام آن حضرت مصلحتی وجود نداشته است!!

امام حسین علیه السلام در روایات فراوانی این مطلب را جواب داده اند؛ از جمله وقتی با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی برخورد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

يا ايها الناس إن رسول الله قال من رأى سلطانا جائرا، مستحلا لحرم الله، ناكسا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، فلم يغير عليه بفعل ولا قول، كان حقا على الله أن يدخله مدخله، ألا وإن

هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، و تركوا طاعة الرحمان، أظهروا الفساد و عطلوا الحدود، و أحلوا حرام الله و حرّموا حلاله و أنا أحق من غير. (۱)

کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند، عهد و پیمان خدا را می شکند، مخالف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار می نماید ولی با سخن و یا رفتار خود در برابر او قیام

ص: ۳۰۴

---

۱- طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۴۸؛ ابن اعثم، محمد، الفتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۸۱.

نکند، خدا حق دارد که وی را در جایی از جهنم جای دهد که همان ظالم را جای داده است. مگر نه این است که این گروه همواره از شیطان پیروی می کنند و از اطاعت خدای رحمان روگردان شده اند، فتنه و فساد را ظاهر و حدود و احکام خدا را تعطیل نموده اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من به مقام خلافت سزاوتر از دیگران هستم.

همچنین بسیاری از بزرگان اهل تسنن از جمله ذهبی در «سیر اعلام النبلا» نقل کرده اند که امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا فرمودند:

ألا- ترون الحق لا- يعمل به و الباطل لا- يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله، فيأني لا- أرى الموت إلا- السعادة و الحياه مع الظالمين إلا برما.

آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دست برنمی دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد (با شهادتش) به دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمکاران را جز ننگ و ملامت نمی بینم! (۱)

### ۳. دفاع از بنی امیه

#### اشاره

ابن تیمیه در مواردی، جرم ها و اعمال بدی را که بنی امیه مرتکب شده اند را با جرم های بنی اسرائیل مقایسه کرده و گفته است که جرم بنی امیه بیشتر از جرم بنی اسرائیل نبوده است. وی در این باره می گوید:

ان بنی امیه ليسوا باعظم جرما من بنی اسرائیل: فمعاويه حين أمر بسّم

ص: ۳۰۵

---

۱- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۰؛ ذهبی، محمد، تاریخ اسلام، ج ۵، ص ۱۲؛ سلیمان، طبرانی، معجم کبیر، ج ۳، ص ۱۱۵؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۷.

الحسن عليه السلام فهو من باب قتال بعضهم. (۱)

گناه بنی امیه بیشتر از گناه بنی اسرائیل نیست! پس معاویه هنگامی که دستور مسموم کردن حسن [علیه السلام] را داد، این مانند جنگ بعضی از آنها با یکدیگر بود.

و باز در جای دیگر در مقام دفاع از یزید و توجیه جنایات او می گوید:

ویزید لیس باعظم جرما من بنی اسرائیل، کان بنو اسرائیل یقتلون الانبیاء، وقتل الحسین لیس باعظم من قتل الانبیاء!! (۲)

و گناه یزید بیش از بنی اسرائیل نیست؛ بنی اسرائیل پیغمبران را می کشتند؛ و کشتن حسین [علیه السلام] بزرگ تر از کشتن انبیان است.

### نقد و بررسی:

هر چند که عمل یزید و کارهای زشت و ننگین او در طول تاریخ بشر سابقه نداشته است و هیچ عملی زشت تر از کشتن فرزند خاتم الانبیاء و اسیر کردن ناموس پیامبر نیست؛ اما در عین حال مشکلی نیست، ما نیز می پذیریم که کار یزید بزرگ تر از کار بنی اسرائیل نباشد و همسان با آنها عقاب شود. این در حالی است که بنی اسرائیل در بسیاری از آیات قرآن به صراحت لعن شده و وعده عذاب به آنها داده شده است که در این مورد به ذکر چند آیه اکتفا می کنیم:

۱. {لَعْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ}. (۳)

ص: ۳۰۶

۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲- همان، ص ۲۴۷.

۳- مائده / ۷۸ و ۷۹.

کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بد کاری را انجام می دادند!

۲. ﴿وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ وَالْمَسِيكَةَ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (۱)

و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و گرفتار خشم خداوند شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. این به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (۲)

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشتند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند، پس به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!

#### ۴. انکار نقش بارز یزید در شهادت امام حسین علیه السلام

#### اشاره

ابن تیمیه، دفاع از یزید و اعمال ننگین او را به جایی رسانده است که حتی بدیهی ترین وقایع تاریخ را نیز انکار می کند؛ وی برای پاک سازی پرونده قطور اعمال ننگین یزید، تلاش می کند کشته شدن امام حسین علیه السلام را به گردن دیگران بیندازد.

ص: ۳۰۷

۱- بقره / ۶۱.

۲- آل عمران / ۲۱.

او در این باره می گوید:

وأما قتل الحسين فلم يأمر به ولم يرضى به بل ظهر منه التألم لقتله ودم من قتله ولم يحمل الرأس اليه وإنما حمل الى ابن زياد. (۱)

یزید دستور کشتن حسین [علیه السلام] را نداده است

و راضی به آن نبوده است، بلکه از کشته شدن او اظهار درد نمود و سر حسین به سوی او حمل نگردید، بلکه به سوی ابن زیاد حمل شد.

### نقد و بررسی:

قضیه دستور یزید به قتل امام حسین علیه السلام از قطعیات و متواترات تاریخ است و تمامی مسلمانان به این مطلب اذعان دارند. ابن عماد حنبلی در کتاب «شذرات الذهب» می نویسد:

قال التفتازانی فی (شرح العقائد النسفیة): (اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتل الحسین، او امر به، او اجازه، او رضی به، والحق ان رضا یزید بقتل الحسین واستبشاره بذلك واهانته اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مما تواتر معناه وان كان تفصیله آحادا، فنحن لا نتوقف فی شأنه، بل فی كفره وایمانه، لعنه الله علیه وعلی انصاره واعوانه. (۲)

تفتازانی در کتاب «شرح عقائد نسفیة» می گوید: بر جواز لعن کسی که حسین علیه السلام را کشت یا امر به آن کرد یا آن را اجازه داد یا به آن راضی شد، اجماع کرده اند و حق آن است که یزید به قتل حسین علیه السلام راضی بود و از کشتن او خوشحال شد و به اهل بیت رسول خدا اهانت کرد و این

ص: ۳۰۸

---

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۸۶.

۲- ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، ج ۱، صص ۶۸-۶۹.

مطلب متواتر معنوی است، اگرچه تفصیل آن از خبرهای واحد است؛ پس ما در مورد (لعن) او سکوت نمی‌کنیم، بلکه حتی در کفر یا مؤمن بودن او هم شک نمی‌کنیم. لعنت خدا بر او و بر طرفداران و یاورانش.

شبراوی از علمای اهل تسنن می‌نویسد:

ولا شك عاقل ان یزید بن معاویه هو القاتل للحسین لانه هو الذی ندب عبیدالله بن زیاد لقتل الحسین. (۱)

انسان خردمند تردیدی ندارد که یزید فرزند معاویه قاتل امام حسین [علیه السلام] است؛ زیرا اوست عبیدالله بن زیاد را به شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام فراخوانده است.

همچنین ذهبی در «تاریخ الإسلام» می‌نویسد:

قلت: ولما فعل یزید باهل المدینه ما فعل وقتل الحسین وإخوته وآله، شرب یزید الخمر وارتكب أشياء منكره بغضه الناس، وخرج علیه غیر واحد، ولم یبارك الله فی عمره... (۲)

و چون یزید با مردم مدینه آنچه خواست انجام داد، و حسین [علیه السلام] و برادران و بستگان او را کشت و شراب خورد و کارهایی ناپسند انجام داد، مردم او را دشمن داشتند؛ و بسیاری بر ضد او قیام کردند و خداوند به عمر او برکت نداد.

همچنین ابن اثیر در «الکامل» و یعقوبی در تاریخش و ابن قتیبه در «الإمامة

ص: ۳۰۹

---

۱- شبراوی شافعی، محمد، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۶۲.

۲- ذهبی، تاریخ الاسلام، وفيات ۶۱ - ۸۰، ص ۳۰.



والسیاسة»، نامه یزید بن معاویه به مروان را آورده که یزید به مروان دستور داد:

أشدد يدك بالحسين، فلا يخرج حتى يبايع، فإن أبي فاضرب عنقه.

بر حسین سخت بگیر تا بیعت کند و اگر بیعت نکرد گردنش را بزن!<sup>(۱)</sup>

آیا این چیزی جز دستور قتل و شهادت امام حسین علیه السلام است!؟

ابن اثیر می نویسد:

برخی از مردم عبیدالله بن زیاد را ملامت می کردند که فرزند پیامبر را به شهادت رساندی؟ وی در جواب گفت:

اما قتلى الحسين، فانه اشار إلى يزید بقتله او قتلى، فاختر قتله.<sup>(۲)</sup>

من که حسین را کشتم، به دستور خود یزید بوده، به من گفت: یا حسین را بکش یا تو را می کشم؛ من هم برای این که کشته نشوم، حسین را کشتم.

## ۵- انکار اتفاقات بعد از شهادت امام حسین (ع)

### اشاره

ابن تیمیه اتفاقاتی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به وجود آمده را انکار می کند و می گوید:

كون السماء أمطرت دما فإن هذا ما وقع قط في قتل أحد ومثل كون الحمره ظهرت في السماء يوم قتل الحسين ولم تظهر قبل ذلك فإن هذا من الترهات فما زالت هذه الحمره تظهر ولها سبب طبيعي من جهة الشمس فهي بمنزله الشفق وكذلك قول القائل إنه ما رفع حجر في الدنيا إلا وجد تحته دم عبيط هو أيضا كذب بين.

ص: ۳۱۰

---

۱- ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۴، ص ۱۵ یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ دینوری، ابومحمد عبدالله، الإمامة و السياسة، ص ۱۷۵.

۲- ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۴، ص ۱۴۰.

اینکه آسمان خون بارید مطلبی است که در گذشته شدن احدی اتفاق نیفتاده است و مثل اینکه روز گذشته شدن [امام] حسین [علیه السلام]، آسمان قرمز شد، حرف بی اساسی است که این قرمزی از بین نرفته است که سبب طبیعی دارد که منشأ آن خورشید است و آن به منزله شفق است. همچنین گفتار آن کس که می گوید سنگی برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون قرمز رنگ بود دروغ آشکاری است. (۱)

### نقد و بررسی:

در مورد حوادثی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، پدید آمد، روایتی را از مهم ترین کتب اهل تسنن به عنوان نمونه نقل می نمایم:

مزی و ذهبی که از ارکان علمای اهل تسنن هستند، از عیسی بن حارث کندی نقل می کنند:

لما قتل الحسين عليه السلام مكثنا سبعة أيام إذا صلينا فنظرنا إلى الشمس على أطراف الحيطان كأنها الملاحف المعصفرة، ونظرنا إلى الكواكب يضرب بعضها بعضا.

وقتی حسین [علیه السلام] را شهید کردند، تا هفت روز، وقتی نماز می خواندیم، به دیوارهایی که آفتاب افتاده بود نگاه می کردیم، می دیدیم که رنگ آفتاب، همانند چادرهای سرخ رنگ، قرمز شده است و می دیدیم که برخی از ستاره ها به همدیگر برخورد می کردند. (۲)

ص: ۳۱۱

- 
- ۱- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۶۰.
  - ۲- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۱۵.

و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

لم تبك السماء على أحد بعد يحيى عليه السلام إلا على الحسين.

آسمان، بعد از حضرت یحیی علیه السلام، بر کسی جز حسین [علیه السلام] گریه نکرد. (۱)

باز در همانجا نیز نقل می کند:

لما أن قتل الحسين، مطرت السماء ماء، فأصبحت وكل شيء لنا ملآن دما.

در شهادت حسین [علیه السلام]، از آسمان آب بارید و وقتی صبح کردیم، دیدیم که همه چیز مملو از خون شده است.

ابن حجر عسقلانی نیز در این باره می گوید:

لما قتل الحسين عليه السلام اسودت السماء وظهرت الكواكب نهارا، حتى رأيت الجوزاء عند العصر.

بعد از شهادت حسین [علیه السلام]، آسمان سیاه شد و در روز روشن، ستاره ها درخشیدند، حتی ستاره جوزاء را در هنگام

عصر دیدم. (۲)

موارد متعددی داریم که نقل می کنند:

احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسين عليه السلام بسته أشهر، نرى ذلك في آفاق السماء كأنها الدم.

بعد از شهادت حسین علیه السلام تا شش ماه، در تمام آفاق آسمان، رنگ قرمزی به صورت خون دیده می شد و وقتی به

آسمان نگاه می کردیم، مانند این بود که به خون نگاه می کنیم. (۳)

ص: ۳۱۲

---

۱- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲.

۲- عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۵؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۶.

۳- مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷.

و در «تهذیب الکمال» از یزید بن ابی زیاد نقل می کند:

من چهارده ساله بودم که حسین علیه السّلام را شهید کردند. تمام گیاهانی که در کربلا بود و لشکر عمر سعد می خواست از آنها استفاده کنند، تلخ شدند. وقتی لشکر عمر بن سعد، شتری را از لشکر حسین [علیه السّلام] گرفتند و خواستند از گوشت آن استفاده کنند:

فکانوا یرون فی لحمها النیران.

در گوشت آن شتر، تکه های آتش را می دیدند. (۱)

از مروان مولی هند بنت مهلب نقل می کنند که: یکی از دربان های عبیدالله بن زیاد برای من نقل کرد:

لما جیء براس الحسین علیه السّلام فوضع بین یدیه رأیت حیطان دارالاماره تسایل دما.

وقتی سر بریده حسین را در برابر عبیدالله بن زیاد قرار دادند، دیدم که از دیوارهای دارالاماره، خون جاری می شود. (۲)

همچنین مزی، گرفتگی آفتاب در روز شهادت امام حسین علیه السّلام را نقل کرده است.

زهری که از بزرگان اهل تسنن است، نقل می کند که:

لما قتل الحسین بن علی علیه السّلام لم یرفع حجر بیت المقدس إلا وجد تحته دم عیبط.

ص: ۳۱۳

---

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۳؛ عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب،

ج ۲، ص ۳۰۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۴؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۱۵.

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۴؛ طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۱۴۵.

بعد از شهادت حسین بن علی علیه السّلام، هر سنگی را که در بیت المقدس بر می داشتند، می دیدند که در زیر آن سنگ، خون لخته شده وجود دارد. (۱)

### جمع بندی

عموم اهل تسنن ارادت ویژه ای نسبت به فرزندان حضرت زهرا علیها السلام دارند و این دوستی و محبت به اندازه ای است که آن را یک فریضه می دانند؛ ولی ابن تیمیه نظریه پرداز وهابیت، به مخالفت همه جانبه با امام حسن و امام حسین علیه السّلام برخاسته و فضائل دو سبط پیامبر صلی الله علیه وآله را انکار کرده و اعلم بودن آنها را رد می کند با این که رسول خدا بارها محبت و بزرگی و کرم و علم امام حسن و امام حسین را گوشزد کرده بود حتی حاکم نیشابوری و عسقلانی و ابن صباغ در مقابل فضائل امام حسن و امام حسین علیه السّلام سر تعظیم فرود آورده اند و فضائل آنها را مکرر بیان کرده اند و متأسفانه وی سعی دارد تا شیخین را برتر از حسنین علیه السّلام معرفی کند و آنها را سروران پیران اهل بهشت قلمداد کند، در حالی که شیعه و سنی همگی معتقدند که در بهشت پیری وجود ندارد و همه جوان هستند و ابن عساکر و خطیب بغدادی و احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری حسن و حسین را دو سید اهل بهشت معرفی کرده اند بنابراین ادعای ابن تیمیه بدون دلیل است.

از همه مهمتر اینکه بر قیام امام حسین علیه السّلام اشکال وارد می کند و نسبت های ناروایی به ساحت مقدس آن حضرت می دهد که طبق مدارک معتبر اهل تسنن همه آنها مردود می باشد.

ص: ۳۱۴

---

۱- مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۳۳۴؛ طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۳؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۵.

۱. انکار وجود حضرت مهدی عج

اشاره

ابن تیمیه منکر وجود حضرت مهدی ارواحنا فداه است و می گوید: آن حضرت، هنوز به دنیا نیامده اند و از شرایط قیامت این است که ایشان نزدیک قیامت از پدر و مادری که ما آنها را نمی شناسیم، یا از شخصی به نام محمد بن عبدالله متولد خواهد شد.

ابن تیمیه در «منهاج السنه» این گونه وجود امام مهدی علیه السلام را انکار می کند:

قد ذكر محمد بن جرير الطبري وعبدالباقي بن قانع وغيرهما من أهل العلم بالأنساب والتواريخ ان الحسن بن علي العسكري لم يكن له نسل ولا عقب والاماميه الذين يزعمون أنه كان له ولد يدعون أنه دخل السرداب بسامراء وهو صغير؛ منهم من قال عمره سنتان ومنهم من قال ثلاث ومنهم من قال خمس سنين. (۱)

محمد بن جریر طبری، و عبدالباقی بن قانع و کسان دیگری که عالم به انساب هستند، می گویند: [امام] عسکری [علیه السلام] هیچ فرزند و نسلی نداشته اند، ولی شیعه گمان می کند که او فرزندی داشته و در حالی که

ص: ۳۱۵

کودک بوده است، داخل سرداب در سامراء شده است. بعضی از شیعیان عمر ایشان را ۲ سال و بعضی ۳ سال و بعضی هم ۵ سال ذکر کرده اند.

### نقد و بررسی:

ابن تیمیه استناد به کلام طبری می کند و می گوید:

محمد بن جریر طبری گفته که [امام] عسکری [علیه السلام] فرزندی نداشته و اولادی از خود باقی نگذاشته است، در حالی که این گونه نیست؛ زیرا:

الف) انتساب این مطلب به کتاب «تاریخ طبری»، کذب و افتراء است و چنین مطلبی در هیچ جایی از کتاب «تاریخ طبری» وجود ندارد.

ب) عبارتی که ابن تیمیه آن را نقل می کند، در کتاب «صله التاريخ الطبری» نقل شده است؛ در حالی که کتاب «صله التاريخ الطبری» هیچ ارتباطی به کتاب «تاریخ طبری» ندارد؛ زیرا نویسنده آن «غریب بن سعد قرطبی» است. و این قضیه کاملاً به یک شکل دیگری نقل شده که ارتباطی به امام عسکری علیه السلام ندارد!

ابن تیمیه بدون مبنا سخنی را نقل کرده است و بدون این که آدرس و صفحه مطلب مورد نظر را ذکر کند، این مطلب را اظهار نموده است. در کتاب محمد بن جریر طبری عبارتی به عنوان «الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل» وجود ندارد، بلکه این قضیه در تاریخ «صله التاريخ الطبری»، یا «متمم تاریخ طبری» که غریب بن سعد قرطبی نوشته، در جلد ۸، صفحه ۳۴، سال ۱۹۳۹ میلادی و (۱۳۵۸هـ.ق) چاپ شده است.

ناگفته نماند که محقق کتاب «منهاج السنه»، محمد رشاد سالم می گوید:

در کتاب «صله التاريخ الطبری» چنین مطلبی آمده است؛ در حالی که وی نیز دروغ می گوید؛ چون سعی کرده این دروغ را به نوعی پوشاند؛ ولی خود نوعی خیانت علمی دیگری کرده است.

پ) در کتاب «صله التاريخ الطبری»، ماجرا این گونه است که: زمان «مقتدر عباسی»، شخصی نزد مقتدر می آید و می گوید که کار مهمی با مقتدر دارم و اگر من ایشان را نبینم، اتفاقات ناگواری روی خواهد داد، و مطالبی را از گذشته و آینده مطرح می کند. از او سؤال می شود که تو که هستی؟ می گوید: من محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضا هستم؛ یعنی من نوه امام رضا هستم. بعد جالب این است که مقتدر دستور می دهد که افرادی از ابی طالب بیایند و ببینند این شخصی که می گوید من نوه امام رضاعلیه السّلام هستم و اسم پدرم حسن است، راست می گوید یا نه؟ تعدادی از آل ابوطالب می آیند؛ مخصوصاً آقای ابن طومار و می گویند: «لم یعقب الحسن»؛ فرزند امام رضاعلیه السّلام که حسن است، اصلاً فرزندی نداشته است، یعنی امام رضاعلیه السّلام از فرزندش حسن، نوه ای نداشته است. پس بحث بر سر حسن بن علی بن موسی الرضا است نه محمد بن الحسن بن علی بن محمد الهادی و ارتباطی به همدیگر ندارند.

و این قضایا طول می کشد و آن شخص ادعاهایی می کند و می گوید: شمشیر من چنین و چنان است، بعد شمشیرسازها را می آورند و او رسوا می شود و معلوم می شود که این شخص نوه امام رضا نبوده است؛ بلکه فرزند شخص دیگری به نام «ابن الضبعی» است. پدرش را می آورند و این شخص رسوا می شود و به پای المقتدر می افتد. المقتدر می گوید که او باید شدیدترین مجازات را تحمل کند که چرا چنین دروغی گفته است. او را در روز ترویه، سوار بر شتری کردند، در میان کوچه و بازار گرداندند و کاملاً رسوایش کردند سپس او را حبس نمودند.

بنابراین قضیه ارتباطی با حضرت مهدی عج، فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام ندارد.



حتی همین روایتی را که قرطبی آورده است، نیز دارای اشکال‌هایی است: زیرا قرطبی برای این قضیه هیچ مصدر و سندی ذکر نمی‌کند.

قرطبی، نویسنده کتاب، فردی مجهول الحال است و در کتاب‌های تراجم<sup>(۱)</sup>، شرح حالی برای این شخص نوشته نشده است. تنها کتاب تراجمی که از او نام می‌برد؛ کتاب «خیرالدین زرکلی» از علمای وهابی است که در کتاب «الأعلام»، جلد ۴، صفحه ۲۲۷ می‌گوید: «غریب بن سعد قرطبی»، متوفای ۳۶۹ هـ.ق، (۹۷۹ میلادی)، اصالتاً نصرانی بوده و در استانبول ترکیه زندگی می‌کرد. بعد زبان عربی را یاد گرفت و در زمان مستنصر و... کاتب حکومت عباسی گردید.

خلاصه این که ابن تیمیه می‌گوید: «ان الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل»؛ کذب و افتراء است، زیرا این شخص حسن بن علی العسکری نیست؛ بلکه حسن بن علی بن موسی الرضا است و آنجا که گفته شده: «لم یعقب الحسن»؛ این عبارت طبری نیست؛ بلکه غریب قرطبی از ابن طومار نقل کرده است.

در مورد عبدالباقی بن قانع هم نه تنها هیچ دلیل و مدرکی ارائه نمی‌کند، بلکه بعد از ابن تیمیه، حدود سی - چهل نفر از بزرگان وهابیون عبارت ابن تیمیه را نقل کرده اند و آنها هم نتوانسته اند برای عبد الباقي - پسر قانع - مدرکی پیدا کنند.<sup>(۲)</sup>

### اعترافات بزرگان اهل تسنن به ولادت حضرت مهدی عج

#### اشاره

برخی از علمای اهل تسنن برخلاف نظریه ابن تیمیه به دنیا آمدن فرزند

ص: ۳۱۸

---

۱- کتاب تراجم، کتابی است که در شرح حال افراد نوشته می‌شود.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۲۷؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۳۲؛ ذهبی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۳.

امام حسن عسکری علیه السلام را پذیرفته اند که عبارتند از:

### ۱. ابن اثیر جوزی

وی در این باره می نویسد:

وفیها (سال ۲۶۰ هـ. ق) توفی الحسن بن علی بن محمد وهو والد محمد الذی تعتقدونه المنتظر. (۱)

در این سال (۲۶۰ هـ. ق) حسن بن علی [علیه السلام]، پدر (م ح م د)، که شیعیان وی را منتظر می دانند رحلت کرده است.

### ۲- سبط جوزی

او می نویسد:

فی ذکر الحجة المهدی، هو محمد بن الحسن... وهو الخلف الحجة صاحب الزمان، القائم المنتظر والتالی، وهو آخر الائمة... .

درباره مهدی عج که همان (م ح م د) بن حسن ارواحنا فداه است... وی جانشین حجت، صاحب الزمان و قائم منتظر است که بعداً می آید و آخرین امام می باشد... (۲)

### ۳. علی بن محمد بن صباغ المالکی

وی دلیل هایی را در اثبات حیات و زنده بودن امام مهدی عج ذکر کرده است. (۳)

ص: ۳۱۹

---

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۰.

۲- سبط جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۲۵.

۳- صباغ المالکی، الفصول المهمة، ص ۲۸۱.

#### ۴. شمس الدین ذهبی

او در مورد به دنیا آمدن حضرت مهدی عج می نویسد:

ابومحمد... احد ائمه الشیعه واما ابنه محمد بن الحسن فولد سنه مائتین وثمان و خمسین... .

ابومحمد یکی از امامان شیعه است... فرزندش (م ح م د) بن حسن در سال ۲۵۸ به دنیا آمده است. (۱)

#### ۵. ابن حجر هیثمی

وی در این مورد می نویسد:

ابوالقاسم محمد الحججه، وعمره عند وفاه ایبه خمس سنین، لکن اتاه الله الحکمه ویسمی القائم المنتظر... .

ابوالقاسم (م ح م د) الحججه، هنگام رحلت پدر پنج ساله بوده، ولی خداوند به وی حکمت عطا کرده است؛ و قائم

منتظر نامیده شده است. (۲)

#### ۶. سلیمان بن ابراهیم القندوزی

او در این باره می نویسد:

...ان ولاده القائم عج كانت ليله الخامس عشر من شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین فی بلده سامرا... .

ولادت قائم عج شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ در شهر سامرا بوده است. (۳)

ص: ۳۲۰

---

۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳.

۲- هیثمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۰.

۳- قندوزی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۵۴۳.

وی در این مورد می گوید:

محمد بن الحسن العسکری... آخر الائمه الاثنی عشر عند الامامیه، وهو المعروف عندهم بالمهدی، وهو صاحب الزمان منه ولد فی سامرا، ومات ابوه ولد من العمر نحو خمس سنین... .

(م ح م د) بن الحسن عسکری... آخرین امام شیعیان و نزد آنان معروف به مهدی و صاحب الزمان است... در شهر سامرا به دنیا آمده و در زمان رحلت پدر، حدود پنج سال داشته است... (۱).

## ۲. انتظار شیعه در سرداب!

### اشاره

ابن تیمیه، در رابطه با حضرت ولی عصر عجل مدعی است که آن حضرت در سرداب غایب شده اند و شیعیان دم در سرداب منتظر او هستند!

الف) ومن حماقتهم ایضا انهم يجعلون للمنتظر عده مشاهد ينتظرونه فیها کالسرداب الذی بسامراء الذی یزعمون أنه غاب فیہ، ومشاهد آخر. (۲).

یکی از حماقت های شیعیان این است که برای حضرت مهدی عجل تعدادی مشاهد قرار داده اند؛ در آن انتظار (آن حضرت) را می کشند؛ مانند سرداب سامرا که گمان می کنند در آنجا غایب شده است، و همچنین مشاهد دیگر.

ب) وقد یقیمون هناک دابه - إما بغله وإما فرسا وإما غیر ذلک - لیرکبها إذا خرج. (۳).

ص: ۳۲۱

---

۱- زرکلی، اعلام، ج ۶، ص ۸۰.

۲- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۴.

۳- همان.

شیعیان همواره در سرداب یک قاطر یا اسب را آماده کرده اند تا زمانی که ایشان از سرداب خارج می شود، بر آن سوار شود.

### نقد و بررسی:

دیدگاه ابن تیمیه و همفکرانش بی اساس است، زیرا در کتب روایی شیعه و سنی، ظهور حضرت از مکه مطرح شده است. بنابراین:

۱. سرداب برای شیعه قداست دارد و مکان پاکی است؛ زیرا محل زندگی آقا امام هادی، امام عسکری و حضرت ولی عصر و محل عبادت آن بزرگوار بوده است.

۲. چنین مطالبی را خود وهابی ها آورده اند و در هیچ یک از کتاب های شیعه ذکر نشده است؛ به طور مثال می توان به کتاب «معجم احادیث المهدی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۴ مراجعه کرد که بیش از پنجاه نفر از شیعه و سنی را متذکر می شود که می گویند محل ظهور حضرت مهدی نه

سامرا نه کربلا و نه سرداب است؛ بلکه محل ظهور حضرت در مکه و بین رکن و مقام است.

همچنین احمد بن حنبل در مسندش، جلد ۶، صفحه ۳۱۶ و ابن داود در سننش، جلد ۴، صفحه ۱۰۷ و ابن ابی شیبیه در المصنف، جلد ۱۵، صفحه ۴۵ روایاتی آورده اند مبنی بر این که ظهور و قیام حضرت مهدی در مکه کنار بیت الله الحرام و بین رکن و مقام است.

### ۳. انکار امامت در سن کودکی

#### اشاره

ابن تیمیه شبهه دیگری را مطرح می کند و می نویسد:

حسن و حسین [علیه السلام] در بعضی جهات به اسماعیل و اسحاق شباهت داشتند، اگرچه آنها پیغمبر نبودند؛ اسماعیل از نظر سن بزرگ تر و صبور و

ص: ۳۲۲

حلیم بود، حسن [علیه السلام] هم چنین بود، بدین علت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ان ابنی هذا سید سیصلح الله بین فتنین عظیمین من المسلمین.

قطعاً این فرزندم آقا است که غالباً انبیاء از نسل و ذریه اسحاق بودند، همچنین اکثر سادات از ذریه حسین [علیه السلام] بودند و چنان که رسول خدا از نسل اسماعیل بود، همچنین خلیفه راشد مهدی هم که خلیفه آخر می باشد، از ذریه حسن [علیه السلام] است و این که کسی که دو سال داشته باشد، بر اساس حکم کتاب و سنت استحقاق تصرف در اموال خودش را ندارد، مگر این که به سن رشد برسد؛ زیرا خدای تعالی می فرماید:

{وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ} (۱)

کسی که در امر خودش، شریعت به او چیزی تفویض نمی کند، پس چگونه امر امت را به آن تفویض کرده است؟ (۲)

و در کتاب «منهاج السنه» نیز این گونه می گوید:

فهذا لا يجوز تسليم ماله إليه حتى يبلغ النكاح ويؤنس منه الرشد كما ذكر الله تعالى ذلك في كتابه فكيف يكون من يستحق الحجر عليه في بدنه وماله إماما لجميع المسلمين. (۳)

[نستجیر بالله] نمی توان به وی [مهدی عج] اموالش را تحویل داد تا آن هنگام که به سن نکاح برسد و از او رشد دیده شود، همان گونه که

ص: ۳۲۳

۱- نساء / ۶.

۲- ابن تیمیه، احمد، حقوق اهل بیت بین السنه والبدعه، ص ۵۳.

۳- همان، منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۹.

خداوند در کتابش فرموده است. پس کسی که در جان و مالش مهجور است، چگونه می تواند امام مسلمانان باشد!!

## نقد و بررسی:

### اشاره

در اینجا ابن تیمیه دو شبهه وارد کرده؛ یکی تشبیه حسنین علیه السّلام به اسماعیل و اسحاق که ثمره اش انکار امامت است و دیگری اعتراض به انتخاب کودک نابالغ به مقام امامت که به صورت مختصر آنها را پاسخ می دهیم.

### پاسخ شبهه اول:

از شباهت امام حسن و امام حسین علیه السّلام، به اسماعیل و اسحاق نمی توان نتیجه گرفت که در امت اسلامی امامت و خلافت شباهت به امت های گذشته دارد و این اشتباه فاحشی است.

چون اگر از شباهت ظاهری بخواهیم حکم مهمی همچون خلافت در امت خاتم را به دست بیاوریم، این استدلال سست و بیهوده ای است زیرا مسئله عقیدتی است.

### پاسخ شبهه دوم:

۱. این گونه اشکالات، نتیجه ناآگاهی در دین است؛ زیرا آیه ای که ابن تیمیه در اینجا به آن اعتماد کرده، خاص است و شامل امام معصوم نمی شود؛ به علت اینکه خداوند متعال با برهان و دلیل، امامت آنان را ثابت فرموده و این می رساند که امام، مخاطب آیه فوق نمی باشد و از زمره ایتم خارج است و هیچ اختلافی بین امت نیست که این آیه، مربوط به کسانی است که عقلشان ناقص است و هیچ ربطی به آنان که عقلشان - به عنایت الهی - به حدّ کمال رسیده، ندارد، اگرچه

ص: ۳۲۴

کودک باشند. به همین دلیل آیه شریفه شامل ائمه اهل بیت علیه السلام نمی شود. (۱)

منشأ این گونه اشکالات این است که امام را با دیگران مقایسه کرده اند و برای او امتیاز خاصی قائل نیستند؛ ولی اگر معتقد شدیم که امام - اگرچه کودک باشد - کسی است که با معجزه و نص، امامتش ثابت شده و عقلش به عنایت الهی کامل گردیده است، دیگر او را با سایرین مقایسه نکرده و احکام آنان را بر او تطبیق نمی کنیم. از آن جهت کودک از یک سری کارهای اجتماعی ممنوع شده است که عقلش رشد نیافته و هنوز مصالح و مفاسد خود را درک نمی کند، ولی امام از ابتدا مورد توجه خاص خداوند متعال قرار گرفته و صاحب عقل کل است، تا بتواند دیگران را هدایت نموده و به کمال برساند، همان گونه که سراسر زندگانی امام عصر ارواحنا فداه و قضایایی که در دوران حیات ایشان اتفاق افتاده بر این مطلب گواهی می دهد. همچنین قرآن کریم به طور صریح، اشاره به نبوت پیامبرانی دارد که در کودکی به مقام نبوت رسیده اند و این خود گواه بر این است که افرادی را که خداوند انتخاب کرده و با عنایت خویش عقلشان را کامل نموده، از عموم این آیه خارج هستند.

۲. از منظر شیعه، امامت در سن خردسالی امری عادی است، زیرا امام هادی علیه السلام در شش سالگی به امامت رسیدند و آیات قرآن در این زمینه فراوان است که خداوند به حضرت عیسی و یحیی در کودکی مقام نبوت و حکم به آنها عطا کرد که به مواردی اشاره می کنیم:

ص: ۳۲۵



الف) قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید:

{قال انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا}. (۱)

من بنده خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

اینک به بیان دیدگاه های مفسران در باره آیه مزبور می پردازیم:

۱. ابوحیان اندلسی در مورد این آیه شریفه می نویسد:

وظاهر قوله: انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا انه تعالی نباه حال طفولیته اکمل الله عقله واستنباه طفلا. (۲)

یعنی ظاهر سخن خداوند که می فرماید: «وجعلنی نبیا» این است که وی را در حال طفولیت صاحب خبر کرده و عقلش را کامل نموده و در همان سن به ثبوت رسانده است.

۲. فخر رازی در این مورد می نویسد:

اختلفوا فی انه متی آتاه الحکم ومتی جعله نبیا... والظاهر انه من قبل ان کلمهم آتاه الله وجعله نبیا وامره بالصلاه وان یدعوا الله تعالی... (۳)

در معنای آیه اختلاف است که چه هنگام به او کتاب داده و چه زمانی او را پیامبر قرار داده و ظاهر این است که

پیش از آن که عیسی با آنان سخن بگوید خدا وی را پیامبر قرار داده و او را به خواندن نماز و دعوت به خدا دستور داده است.

ص: ۳۲۶

---

۱- مریم / ۲۰.

۲- ابوحیان اندلسی، بحرال محیط، ج ۷، ص ۲۵۹.

۳- فخر رازی، محمد، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۳۲.

ب) قرآن درباره حضرت یحیی می فرماید:

{یا یحیی خذالكتاب بقوة واتیناه الحکم صبیا}. (۱)

ای یحیی کتاب خدا را با قدرت بگیر و به وی در دوران کودکی حکم دادیم.

مفسران اهل تسنن، «حکم» را به معنای نبوت گرفته اند که می توان به مصادر ذیل مراجعه کرد؛ سیوطی در «تفسیر جلالین»، صفحه ۳۰۹ و میبیدی در «کشف الاسرار»، جلد ۶، صفحه ۱۳ و فخر رازی در «مفاتیح الغیب»، جلد ۲۱، صفحه ۵۳۵.

بنابراین سؤال ابن تیمیه انتقاد از خداوند است.

#### ۴. انکار طول عمر امام زمان عج

#### اشاره

ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه النبویه» می گوید:

إن عمر واحد من المسلمين هذه المده أمر يعرف كذبه بالعادة المطرده في أمه محمد فلا يعرف أحد ولد في دين الاسلام وعاش مائه وعشرين سنه فضلاً عن هذا العمر.

و قد ثبت في الصحيح عن النبي صلى الله عليه و آله وسلم أنه قال في اخر عمره «أَرَأَيْتُمْ كَيْفَ لَيْتَكُمْ هَذِهِ فَإِنْ عَلِيَ رَأْسُ مَائِهِ سَيِّئَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدُهُمْ» فمن كان في ذلك الوقت له سنه ونحوها لم يعيش أكثر من مائه سنه قطعاً وإذا كانت الأعمار في ذلك العصر لا تتجاوز هذا الحد فما بعده من الأعصار أولى بذلك في العاده الغالبه العامه فإن أعمار بني آدم في الغالب كلما تأخر الزمان قصرت ولم تطل فإن نوحاً عليه السّلام لبث في قومه ألف سنه إلا خمسين عاماً وادم عليه السّلام عاش ألف سنه كما ثبت ذلك

ص: ۳۲۷

فی حدیث صحیح رواه الترمذی وصححه فکان العمر فی ذلک الزمان طویلاً ثم أعمار هذه الأمة ما بین الستین إلى السبعین وأقلهم من یجوز ذلک كما ثبت ذلک فی الحدیث الصحیح. (۱)

عمر کردن یکی از مسلمانان برابر این مدت، طبق عادت عمر افراد در امت پیامبر، یک امری است که دروغ بودن آن آشکار است؛ چه رسد از این که بالای هزار سال عمر کند. در روایت صحیح از پیامبر ثابت شده است که در آخر عمرش فرمود: آیا این شب را می بینید وقتی سر صد سال فرا رسد، بر روی زمین از کسانی که امروز در آن زندگی می کند هیچ کسی باقی نخواهد ماند. پس کسی که در آن زمان یک سال داشت، بیشتر از صدسال قطعاً زندگی نکردند. و زمانی که عمرها در این عصر از این حد تجاوز نکنند، پس در عصرهای بعدی به طریق اولی از آن تجاوز نخواهد کرد؛ چرا که عمرهای فرزندان آدم غالباً هر چه زمان بگذرد، کوتاه می شود و طولانی نخواهد شد. چرا که نوح علیه السلام در میان قومش نهصد و پنجاه سال زندگی کرد.

همانگونه که در روایت صحیح که ترمذی آن را روایت کرده و آن را تصحیح نموده است، آمده است.

پس عمر در آن زمان طولانی بود، سپس عمرهای این امت بین شصت تا هفتاد سال است و کمتر است که از این عدد تجاوز کند؛ چنانچه این مطلب در روایت صحیح ثابت است. و در مورد عمر حضرت خضر نبی اشکال می کند و می نویسد:  
«واحتجاجهم بحیاه الخضر احتجاج باطل علی باطل فمن الذی یسلم لهم بقاء الخضر والذی علیه سائر العلماء المحققون

ص: ۳۲۸

أنه مات وبتقدير بقاءه فليس هو من هذه الأمة»؛<sup>(۱)</sup> استدلال به زنده بودن حضرت خضر برای اثبات این موضوع استدلال باطلی است چه کسی زنده بودن حضرت خضر را پذیرفته است و آنچه را که محققان پذیرفته اند، این است که وی مرده است و بر فرض که زنده باشد از این امت نیست.

سخن ابن تیمیه را می توان در سه محور خلاصه کرد:

۱. طول عمر تا این اندازه، دروغ و بر خلاف عادت امت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.
۲. وقتی أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیش از صد سال عمر نکرده اند، کسانی که بعد از آن ها آمده اند، به طریق اولی نباید بیش از آن عمر نمایند؛ زیرا عمر بشر به مرور زمان کمتر شده است.
۳. عمر طولانی حضرت خضر را قبول ندارد.

### نقد و بررسی:

### اشکال اول:

### اشاره

ابن تیمیه، برای زیر سؤال بردن عمر طولانی حضرت مهدی علیه السلام به روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرده که آن حضرت در آخر عمر خود فرموده: «لایبقی ممن هو فی الارض احد» بعد از گذشت صدسال، هیچ کسی از موجودین فعلی در روی زمین، باقی نمی ماند.

متن روایت مورد استناد ابن تیمیه را بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده اند:

حدثنا سَعِيدُ بنُ عَفِيْرٍ قال حدثني اللَّيْثُ قال حدثني عبدالرحمن بن خَالِدٍ

ص: ۳۲۹

عن ابن شَهَابٍ عَنِ سَيِّدِ الْمَسْأَلَةِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حُثَمَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ أَرَأَيْتُكُمْ لَيْلَتُكُمْ هَذِهِ فَإِنْ رَأَسَ مِائَةَ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ. (١)

از عبدالله بن عمر نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر عمرشان نماز عشاء را با ما خواندند، وقتی سلام دادند، ایستادند و فرمودند: امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهد ماند.

### جواب:

الف) این روایت گرچه از نظر رجال سند اشکالی ندارد؛ اما مسأله عمر طولانی حضرت مهدی عجل را زیر سؤال نمی برد، زیرا روایت می گوید:

فَإِنْ رَأَسَ مِائَةَ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ.

تعبیر «ممن هو علی ظهر الارض» یا تعبیر دیگری که در جاهای دیگر نقل شده: «ممن هو علیها» شامل کسانی می شود که در همان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در روی زمین موجود و زنده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اینها بعد از صد سال در روی زمین باقی نمی مانند و می میرند. پس بنابراین، روایت شامل وجود امام زمان عجل نمی شود؛ چرا که آن حضرت، دویست و چهل و دو سال بعد از هجرت به دنیا آمده و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد نشده بودند.

ص: ۳۳۰

---

۱- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۱۶؛ نيسابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۵، ح ۲۵۳۷.

ب) ابن قتیبه دینوری در توجیه و تأویل این روایت گفته است:

ونحن نقول: إن هذا حديث قد أسقط الرواه منه حرفا إما لأنهم نسوه أو لأن رسول الله صلى الله عليه وآله أخفاه فلم يسمعه ونراه بل لا نشك أنه قال لا يبقى على الأرض منكم يومئذ نفس منفوسه يعني ممن حضره في ذلك المجلس أو يعني

الصحابه فأسقط الراوى منكم. (۱)

ما می گوئیم: این روایتی است که راویان حرفی را از آن ساقط کرده اند یا آن را فراموش کرده اند یا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را آهسته بیان کرده و راوی آن را نشنیده. بلکه ما شک نداریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه فرموده: بر روی زمین از میان شما افرادی که امروز اینجا هستید [تا صد سال دیگر] هیچ کسی باقی نمی ماند. یعنی؛ از کسانی که در این مجلس حاضر است یا صحابه تنها، پس روای کلمه «منکم» را انداخته است.

همانطوری که در عبارت ابن قتیبه دیده می شود، ایشان مصداق کلمه «منکم» را به حاضران در مجلس بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله با صحابه می داند.

پ) طحاوی در این باره می گوید:

وَوَجَدْنَا فِيهِ مِنْ كَلَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا كَانَ قَصَدَ بِكَلَامِهِ ذَلِكَ لِمَنْ هُوَ يَوْمئِذٍ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ النَّاسِ لَا لِمَنْ سِوَاهُمْ. (۲)

ما در سخن علی علیه السلام یافتیم که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی بوده که در آن روز بر روی زمین بوده اند؛ نه غیر آنان.

ص: ۳۳۱

۱- دینوری، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۹۹.

۲- طحاوی، أحمد، شرح مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۴۸.

اشاره

ابن تیمیه اشکال کرده که هرچه زمان بگذرد، عمر انسان ها کمتر و کوتاه تر می شود، مثال می زند به عمر حضرت آدم علیه السلام و می گوید:

در آن زمان عمر طولانی بوده ولی در امت پیامبر عمر کوتاهتر شده است و این سخن خود را مستند به روایت ذیل می کند و می گوید:

فكان العمر في ذلك الزمان طويلا ثم أعمار هذه الأمة ما بين الستين إلى السبعين وأقلهم من يجوز ذلك كما ثبت ذلك في الحديث الصحيح. (۱)

پس عمر در آن زمان طولانی بود، سپس عمرهای این امت بین شصت تا هفتاد سال است و کمتر است که از این عدد تجاوز کند؛ چنانچه این مطلب در روایت صحیح ثابت است.

روایت مورد استناد ابن تیمیه را ترمذی در سنن خود نقل کرده است:

حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري حدثنا محمد بن ربيعة عن كامل أبي العلاء عن أبي صالح عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله عمر أمتي من ستين سنة إلى سبعين سنة. (۲)

از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: عمر امت من بین شصت تا هفتاد سال است.

جواب:

اشاره

این روایت در مقام بیان عمر متوسط امت است نه حصر عمر در این اعداد در زیر به ذکر شواهدی در این باره می پردازیم:

ص: ۳۳۲

۱- ابن تیمیه، أحمد، منهاج السنه النبویه، ج ۴، ص ۹۱.

۲- ترمذی، محمد، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۶۶، ح ۲۳۳۱.

## ۱. مبارک فوری

او در کتاب «تحفه الأحمودی بشرح جامع الترمذی» می گوید:

فالظاهر أن المراد به أن عمر الأمة من سن المحمود الوسط المعتدل الذي مات فيه غالب الأمة ما بين العديدين منهم سيد الأنبياء وأكابر الخلفاء كالصديق والفاروق والمرضى وغيرهم من العلماء والأولياء مما يصعب فيه الاستقصاء انتهى. (۱)

ظاهراً مقصود روایت این است که عمر امت از عمرهای پسندیده و حد وسط و معتدل است که غالب امت بین این دو عدد مرده اند. از جمله سید انبیاء، بزرگان خلفاء همانند صدیق و فاروق و مرتضی و غیر آنان از علما و اولیاء که نمونه های آن مشکل است شمارش شود.

طبق سخن فوق، این روایت، عمر متوسط امت اسلامی را بیان می کند نه عمر دقیق تمام مسلمانان را؛ زیرا تعداد زیادی از مسلمانان را می شناسیم در سن کمتر از شصت و یا بیشتر از آن، از دنیا رفته اند.

## ۲. ابن حجر عسقلانی

وی در این باره می گوید:

عثمان بن عفان بن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس القرشی الأموی أمير المؤمنين أبو عبد الله و أبوعمر و أمه أروى بنت كریز بن ربیعہ بن حبيب بن عبد شمس أسلمت و أمها البيضاء بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلى الله عليه وآله ولد بعد الفيل بست سنين على الصحيح. (۲)

عثمان، بنا بر نقل صحیح، در سال ششم عام الفیل به دنیا آمده است.

ص: ۳۳۳

---

۱- المبارک فوری، محمد عبد الرحمن، تحفه الأحمودی بشرح جامع الترمذی، ج ۶، ص ۵۱۳.

۲- عسقلانی، أحمد، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۴۵۶.



طبق این نقل، عثمان بن عفان در زمان مرگ، نزدیک به ۸۲ سال سن داشته است. همچنین عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در زمان وفات، ۸۸ سال سن داشته است.

### ۳. زهری

محمد بن سعد در «طبقات الکبری» می گوید:

وتوفی العباس یوم الجمعة لأربع عشرة خلت من رجب سنة اثنتين وثلاثين فی خلافة عثمان بن عفان وهو بن ثمان و ثمانین سنة ودفن بالبقیع. (۱)

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه و در سال سی و سه، در زمان خلافت عثمان وفات کرد و در زمان وفات هشتاد و هشت ساله بود و در بقیع دفن شد.

### خدای تعالی بر هر کاری قادر است

### اشاره

با توجه به آیات قرآن، تمام عالم وجود، در حیطة قدرت باری تعالی است، او است که می میراند و زنده می کند، و نیز عمر طولانی و یا کوتاهی عمر همانند بسیاری از اتفاقات دیگر در اختیار خود انسان نیست و تنها خداوند است که زمان دقیق اجل و مرگ را تعیین می کند.

همان خدایی که انسان را از هیچ خلق کرده، می تواند به او عمر طولانی داده و او را هزاران سال از نعمت های خود بهره مند سازد؛ چنانچه باری تعالی در سوره فاطر آیه ۱۱ در این باره می فرماید:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ

ص: ۳۳۴

أُنْتَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. (۱)

خداوند، شما را از خاک آفرید آن گاه از نطفه، سپس شما را مرد و زن قرار داد و هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند جز به علم الهی و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و یا از عمرش کاسته نمی گردد، مگر آن که در کتاب [علم خدا] ثبت است، که این کار برای خداوند آسان است.

طبق این آیه، کم و زیاد شدن عمر به دست خداوند است و تنها اوست که از این قضیه با خبر است و این کار برای خداوند آسان است.

## ۱. علامه طباطبایی

وی در تفسیر این آیه می نویسد:

وقوله: {وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ} أَى و ما یمد ویزاد فی عمر أحد فیکون معمرًا ولا- ینقص من عمره أَى عمر أحد إلا فی کتاب. (۲)

و قول خداوند که فرموده: و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب ثبت شده است؛ یعنی عمر کسی به درازا نمی کشد و زیاد نمی شود تا معمر شود و از عمر کسی هم کم نمی شود مگر این که در کتاب، موجود است.

## ۲. آزدی بلخی

او نیز به آیه یازدهم سوره فاطر و تعیین طول عمر انسان ها در لوح محفوظ

ص: ۳۳۵

۱- فاطر / ۱۱.

۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۶.

اشاره کرده و می گوید:

ثم قال جل وعز: {وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ يَعْزِيهِ مِنْ قَلِّ عَمْرِهِ أَوْ كَثْرَ فَهْوِ إِلَى أَجَلِهِ الَّذِي كَتَبَ لَهُ، ثُمَّ قَالَ جَل وَعَز: {وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ} كل يوم حتى ينتهي إلى أجله (إلا في كتاب) اللوح المحفوظ مكتوب قبل أن يخلقه {إن ذلك على الله يسير} (۱) الأجل حين كتبه الله جل وعز في اللوح المحفوظ. (۲)

خداوند می فرماید: و هیچ کس عمر طولانی نمی کند یعنی کسی که کم عمر کرده یا کسی که عمر طولانی دارد، این ها همان مدتی است که در کتاب برای شان معین شده است، سپس می فرماید: از عمر کسی کم نمی شود حتی یک روز، تا موقعی که منتهی می شود به مرگش، مگر آن که در کتاب یا لوح محفوظ ثبت شده است قبل از آن که او خلق شود و این برای خداوند آسان است، مرگ، هنگامی که خداوند آن را در لوح محفوظ ثبت کرد، تعیین شده است.

### ۳. محمد بن جریر طبری

در کتاب «جامع البیان» محمد بن جریر طبری، به عالم بودن خداوند به مدت عمر و ثبت بودن طول عمر در کتاب، قبل از به وجود آمدن فرد، اشاره دارد:

وقوله {وَمَا يَعْمُرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ} اختلف أهل التأويل في تأويل ذلك فقال بعضهم معناه وما يعمر من معمر فيطول عمره ولا ينقص من عمر آخر غيره عن عمر هذا الذي عمره أطويلا إلا في كتاب عنده مكتوب قبل أن تحمل به أمه وقبل أن تضعه قد

ص: ۳۳۶

۱- فاطر / ۱۱.

۲- ازدی، أبو الحسن مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۷۴.

أحصى ذلك كله وعلمه قبل أن يخلقه لايزاد فيما كتب له ولا ينقص. (۱)

خداوند می فرماید: و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب ثبت شده است، اهل تأویل در بیان معنای آیه اختلاف کرده اند، عده ای از آنان گفته اند که معنای آیه چنین می شود:

کسی عمرش طولانی نمی شود و از عمر شخص

دیگری غیر از خودش، کم نمی شود مگر آن که در کتاب نزد خداوند ثبت است، قبل از آن که مادرش به او حامله شود و قبل از آن که او را به دنیا آورد، همه این ها برای او معین است و خداوند به آن ها آگاه است قبل از آن که او خلق شود و در آن چه برای او معین شده نه زیاد می شود و نه کم.

#### ۴. فخر رازی

او نیز در بیان معنای این آیه به نفوذ اراده و قدرت خداوند و آسان بودن انجام هر فعلی برای خداوند، اشاره می کند.

ثم بين نفوذ إرادته بقوله: {وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ} فبين أنه هو القادر العالم المرید والأصنام لا قدره لها ولا علم ولا إرادة، فكيف يستحق شيء منها العبادة، وقوله: {إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ} أي الخلق من التراب ويحتمل أن يكون المراد التعمير والنقصان على الله يسير، ويحتمل أن يكون المراد أن العلم بما تحمله الأنثى يسير والكل على الله يسير. (۲)

سپس خداوند نفوذ اراده خود را، با توجه به آیه بیان می کند، «و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در

ص: ۳۳۷

۱- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آیه القرآن، ج ۲۲، ص ۱۲۲.

۲- رازی، محمد، التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۱۰.

کتاب ثبت شده است؛ پس روشن می کند که خداوند، عالم، قادر و صاحب اراده است و بت ها نه قدرتی دارند، نه علمی و نه ارده ای، پس چگونه آن بت ها می توانند مستحق عبادت باشند؟

و این سخن خداوند که می فرماید: «این ها برای خداوند آسان است»، یعنی خلق کردن انسان از خاک؛ و یا احتمال دارد که بگوییم مراد، اعطای عمر طولانی و یا کم کردن عمر بر خداوند آسان است و احتمال دارد این که منظور، علم داشتن خداوند به آنچه زن حمل می کند باشد، که برای خداوند آسان است... .

و نهایتاً می گوید: همه این چیز ها برای خداوند آسان است.

## ۵. جلال الدین سیوطی

وی با اشاره به آیه شصت و یکم سوره نحل، دلالت آیه یازده سوره فاطر بر مسأله طول عمر و معین بودن عمر در کتاب را بیان می کند.

قال كعب: لو دعا الله عُمَرَ لِأَخْرَفِي أَجَلَهُ فَقِيلَ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ {فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ} (۱) فَقَالَ كَعْبٌ: وَقَدْ قَالَ اللَّهُ {وَمَا يَعْمُرُ مِنَ الْمَعْمُورِ وَلَا يَنْقُصُ مِنَ عَمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ} (۲) قَالَ الزَّهْرِيُّ: وَلَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا لَهُ عَمْرٌ مَكْتُوبٌ فَرَأَى أَنَّهُ مَا لَمْ يَحْضُرْ أَجَلُهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُؤَخِّرُ مَا شَاءَ وَيَنْقُصُ {فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ} (۳).

كعب گفت: اگر کسی از خدا عمر بخواهد، در مرگش تأخیر خواهد افتاد؛ به کعب گفته شد: آیا خداوند چنین نفرموده:

«زمانی که أجل شان

ص: ۳۳۸

---

۱- نحل / ۶۱.

۲- فاطر / ۱۱.

۳- سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور، ج ۳، ص، ۴۴۸.

برسد لحظه ای به عقب یا جلو نمی افتد». کعب گفت: خداوند فرموده: «و هیچ کس عمر طولانی نمی کند و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب ثبت شده است»؛ زهری گفته: کسی نیست مگر این که برایش عمر معین شده، پس دیده می شود کسی أجلش نمی رسد و خداوند أجل را به تأخیر می اندازد هر مقدار که بخواهد و یا عمر را کوتاه می کند؛ «زمانی که أجل شان برسد لحظه ای به عقب یا جلو نمی افتد».

## ۶. شوکانی

شوکانی از علمای اهل تسنن در فتح القدير به احاطه قدرت و علم خداوند بر همه چیز اشاره می کند و منظور از کتاب که در آیه ذکر شده را، لوح محفوظ می داند.

فلا- يخرج شیء عن علمه و تدبیره {وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ} آی: ما يطول عمر أحد، ولا ينقص من عمره إلا في كتاب، آی: في اللوح المحفوظ. (۱)

پس چیزی از علم و تدبیر خداوند خارج نیست و کسی عمر طولانی نمی کند و از عمرش کم نمی شود مگر آن که در کتاب، معین شده؛ یعنی عمر کسی طولانی نمی شود و از عمر کسی کم نمی شود مگر آن که در کتاب آمده، منظور از کتاب، لوح محفوظ است.

همان طوری که در سخنان علمایی که ذکر شد مشاهده می شود، همه امت اسلامی، بر امکان طول عمر یک انسان عقیده دارند و این مسأله را ممکن می دانند و از نظر هیچ کسی یک امر محالی نیست؛ چرا که اعطای عمر و تعیین آن، و کم یا زیاد شدن مدت عمر در اختیار خداوند است و هیچ کس دیگری

ص: ۳۳۹

---

۱- شوکانی، محمد، فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدرایة من علم التفسیر، ج ۴، ص ۳۴۲.

اختیاری در آن ندارد. بر این اساس، خداوند برای هر کسی که مصلحت بداند عمر طولانی را مقدر می فرماید.

## اشکال سوم:

### اشاره

ابن تیمیه در مورد عمر حضرت خضر نبی اشکال می کند:

واحتجاجهم بحیاه الخضر احتجاج باطل علی باطل فمن الذی یسلم لهم بقاء الخضر والذی علیه سائر العلماء المحققون أنه مات وبتقدير بقاءه فلیس هو من هذه الأمه. (۱)

استدلال به زنده بودن حضرت خضر برای اثبات این موضوع، استدلال کاملاً باطلی است. چه کسی زنده بودن حضرت خضر را پذیرفته است و آنچه را که محققان پذیرفته اند، این است که وی مرده است و بر فرض که زنده باشد از این امت نیست.

### جواب:

### اشاره

در کتاب های اهل تسنن، بر خلاف دیدگاه ابن تیمیه، بر زنده بودن حضرت خضر استدلال می کنند که به ذکر چند مورد می پردازیم:

## ۱. ابن حجر عسقلانی

وروی عن مکحول عن کعب الأبحار قال أربعه من الأنبياء أحياء أمان لأهل الأرض اثنان فی الأرض الخضر و الیاس و اثنین فی السماء إدريس وعیسی.

چهار نفر از انبیاء زنده اند و امان برای اهل زمین، دو نفرشان در زمین

ص: ۳۴۰

هستند، خضر و إلیاس و دو نفر در آسمان، إدريس و عیسی. (۱)

در کتاب «الدر المنتور» روایت از این طریق نقل شده است:

وأخرج ابن شاهين عن خصيف قال: أربعه من الأنبياء أحياء: اثنان في السماء عيسى وإدريس وإثنان في الأرض الخضر وإلیاس. (۲)

چهار نفر از انبیاء زنده اند، دو تن در آسمان که إدريس و عیسی باشند و دو نفر در زمین که خضر و إلیاس هستند.

## ۲. شیخ سلیمان قندوزی

وقال الشيخ المحدث الفقيه أبو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي في كتابه البيان في أخبار صاحب الزمان في آخر الباب الخامس والعشرين، وهو آخر الأبواب: إن المهدي ولد الحسن العسكري، فهو حي موجود باق منذ غيبته إلى الآن، ولا امتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى والخضر وإلیاس. (۳)

محدث فقيه أبو عبدالله محمد بن يوسف الكنجي شافعي در کتاب البيان في أخبار صاحب الزمان، در آخر باب بیست و پنجم می گوید: همانا مهدی [علیه السلام] فرزند حسن عسکری [علیه السلام] است، او زنده است و وجود دارد، غیبتش تاکنون ادامه داشته و بقایش غیر ممکن نیست به خاطر این که حضرت عیسی و خضر و إلیاس هنوز زنده اند.

ص: ۳۴۱

---

۱- عسقلانی، أحمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۳۴؛ ابن عادل، عمر، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۳، ص ۸۴؛ سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنتور، ج ۴، ص ۲۳۹؛ بغدادی، علی، تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۴، ص ۲۵۱.

۲- سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنتور، ج ۵، ص ۴۳۲

۳- قندوزی، سلیمان، ینایع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴۸



زمخشری نیز در کتاب «ربیع الأبرار»، اتفاق مسلمین را بر زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام گزارش کرده است:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مُتَّفِقُونَ عَلَى حَيَاةِ أَرْبَعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، اثْنَانِ مِنْهُمْ فِي السَّمَاءِ، وَهُمَا إِدْرِيسُ، وَعَيْسَى، وَاثْنَانِ فِي الْأَرْضِ إِيَّاسَ وَالْخَضِرَ، وَإِنَّ وِلَادَةَ الْخَضِرِ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ أَبِي الْأَنْبِيَاءِ. (۱)

قطعاً مسلمانان بر زنده بودن چهار نفر از پیامبران اتفاق دارند که دو نفر از آنها در آسمان هستند یعنی حضرت ادریس و حضرت عیسی و دو نفر در زمین که حضرت الیاس و حضرت خضر می باشند و ولادت حضرت خضر در زمان حضرت ابراهیم، پدر پیامبران بوده است.

نووی از شارحان «صحیح مسلم»، نظر جمهور علماء را بر زنده بودن آن حضرت تا الآن گزارش کرده است:

باب من فضائل الخضر: جمهور العلماء على انه حى موجود بين أظهرنا وذلك متفق عليه عند... واهل الصلاح والمعرفة وحكاياتهم في رؤيته والاجتماع به والأخذ عنه وسؤاله وجوابه ووجوده في المواضع الشريفة ومواطن الخير أكثر من أن يحصر وأشهر من أن يستتر. وقال الشيخ أبو عمر بن الصلاح هو حى عند جماهير العلماء والصالحين والعامه معهم في ذلك قال وإنما شد يانكاره بعض المحدثين. (۲)

ص: ۳۴۲

---

۱- زمخشری، محمود، ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲- نووی الشافعی، یحیی، شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۳۵.

باب فضائل حضرت خضر علیه السلام: جمهور علماء بر این عقیده هستند که حضرت خضر زنده و در میان ما موجود است. این نظر مورد اتفاق اهل صلاح و معرفت است و حکایات آنان در دیدار و اجتماع با او و گرفتن پاسخ سؤالها و وجود او در جاهای شریف و متبرک و موطن خیر بسیار و فراتر از شمارش و مشهور تر از این است که پوشیده بماند. شیخ ابو عمر بن صلاح می گوید: حضرت خضر نزد جمهور علماء و صلحاء زنده است و عامه مردم هم با آنان هم عقیده اند، تنها اندکی از برخی محدثان آن را انکار کرده اند.

این سخن نووی را علمای دیگر اهل تسنن نیز نقل کرده اند. (۱)

## ۵. بدرالدین عینی

وی در «عمده القاری» نیز می گوید:

السادس: فی حیاته: فالجمهور علی أنه باق إلی یوم القیامه. قیل: لأنه دفن آدم بعد خروجهم من الطوفان فنالته دعوه أیبه آدم بطول الحیاه. وقیل: لأنه شرب من عین الحیاه. (۲)

مطلب ششم در باره حیات اوست: جمهور علماء بر این است که او تا روز قیامت باقی است؛ چرا که او آدم را بعد از اینکه در طوفان از قبر بیرون شد، دفن کرد و به درخواست پدرش حضرت آدم که طول حیات او را خواسته بود رسید و گفته شده که او از چشمه حیات نوشیده است.

ص: ۳۴۳

- 
- ۱- عراقی، أبو الفضل زین الدین عبد الرحیم، طرح التثریب فی شرح التقریب، ج ۸، ص ۱۴۷؛ ملا- علی القاری، علی، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱۰، ص ۳۸۳؛ شرح سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۲۹۲.
  - ۲- العینی الغیتابی الحنفی، محمود، عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۰.

او در تفسیر «روح المعانی» نیز بعد از این که دلائل منکران حیات خضر را نقل کرده می نویسد:

وذهب جمهور العلماء إلى أنه حي موجود بين أظهرنا وذلك متفق عليه عند الصوفية قدست أسرارهم قاله النووي ونقل عن الثعلبي المفسر أن الخضر نبي معمر على جميع الأقوال محجوب عن أبصار أكثر الرجال وقال ابن الصلاح: هو حي اليوم عند جماهير العلماء والعامه معهم في ذلك وإنما ذهب إلى إنكار حياته بعض المحدثين. (۱)

جمهور علماء می گویند که حضرت خضر زنده و بین ما حضور دارد و صوفیه بر این مسأله اتفاق نظر دارند. نووی از ثعلبی نقل می کند که حضرت خضر بنابر جمیع اقوال عمر طولانی دارد اما از دیده اکثر مردم پنهان است. ابن صلاح می گوید: از نظر جمهور علماء، حضرت خضر امروز زنده است و عموم مردم با آنها اتفاق نظر دارند ولی بعضی از محدثین حیات او را منکر شده اند.

#### ۷. ابن سمعون بغدادی و دمیری شافعی

ابن سمعون بغدادی در «امالی» و دمیری مصری در «حیاء الحيوان» بعد از این که سخن نووی و مخالفان را آورده خودشان می گویند:

والصحيح الصواب أنه حي. (۲)

صحيح و درست این است که او زنده است.

ص: ۳۴۴

---

۱- الوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۱۵، ص ۳۲۱.

۲- ابن سمعون، محمد، أمالی ابن سمعون، ج ۱، ص ۲۷۲؛ الدمیری، محمد، حیاء الحيوان الكبرى، ج ۱، ص ۳۸۳.

## ۸. عبدالرئوف مناوی

مناوی در «فیض القدير» بعد از معرفی حضرت خضر از جهت نسب، می نویسد:

والأصح عند الجمهور أنه نبي معمر محبوب عن الأبصار وهو حي عند عامه العلماء و عامه الصالحاء وقيل لا يموت إلا في آخر الزمان حتى يرتفع القرآن. (۱)

قول صحیح تر نزد جمهور این است که او پیامبر دارای عمر طولانی و پنهان از دیده ها است. او نزد عامه علماء و صلحاء زنده است و گفته شده: او در آخر الزمان نمی میرد تا قرآن برداشته شود (کنسایه از این که تا قرآن موجود است او زنده است و قرآن هم تا روز قیامت موجود است).

## ۹. قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»

از عمرو بن دینار روایت کرده است که:

وعن عمرو بن دينار قال: إن الخضر وإلياس لا يزالان حين في الأرض ما دام القرآن على الأرض فإذا رفع ماتا. (۲)

همانا خضر و الیاس همیشه و تا زمانی که قرآن روی زمین است، آنان نیز در زمین اند و هنگامی که قرآن برداشته شود، آنها نیز می میرند.

## ۱۰. خلیل بن احمد فراهیدی

فراهیدی از علمای اهل تسنن، حضرت خضر علیه السلام را پیامبری از بنی اسرائیل، با عمر طولانی و غایب از انظار، و همراه حضرت موسی علیه السلام بیان می کند.

ص: ۳۴۵

---

۱- مناوی، محمد، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۷۵.

۲- الأنصاری القرطبي، ابو عبدالله محمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۳.

الخضر نبی معمر محبوب عن الأبصار وهو نبی من بنی اسرائیل وهو صاحب موسی. (۱)

خضر، پیامبری با عمر طولانی و پنهان از دیده ها و پیامبری از بنی اسرائیل است و مصاحب موسی بوده است.

## ۱۱. شنقیطی

وی در «تفسیر اضواء البیان» می نویسد:

اعلم ان العلماء اختلفوا فی الخضر هل هو حی الی الان او هو غیر حی بل ممن مات فیما مضی من الزمان فذهب کثیر من اهل العلم الا- انه حی وانه شرب من عین الحیاه وممن نصر القول بحیاته لقرطبی فی التفسیر والنووی فی شرح مسلم وغیره وابن الصلاک والنقاش وغیرهم... (۲)

علماء در زنده بودن خضر دچار اختلاف دیدگاه شده اند؛ بسیاری از آنان بر آنند که وی زنده است و از چشمه ای بنام حیات آب نوشیده است و از جمله کسانی که این دیدگاه را تقویت می کند قرطبی در تفسیرش و نووی در شرح مسلم و دیگران و همچنین ابن صلاک و نقاش و دیگران می باشند.

## جمع بندی

اعتقاد به مهدویت در میان مذاهب اسلامی مورد اتفاق مسلمانان است و تمامی فرقه های اسلامی بدون استثنا، ظهور شخصی از دودمان پیامبر را در آخرالزمان به نام «حضرت مهدی «عج» که دنیا را پر از عدل و داد می کند،

ص: ۳۴۶

---

۱- الفراهیدی، خلیل، العین، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲- شنقیطی، محمدالامین، اضواء البیان، ج ۳، ص ۳۲۶.

پذیرفته اند و روایات آن را در کتب خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند.

کتاب های فراوانی در این زمینه به وسیله دانشمندان اهل تسنن و علمای شیعه بر اساس روایات قطعی و متواتر نگاشته شده است که ابن قیم جوزیه در «المنار المنیف فی الصحیح والضعیف»، ابوالحسن محمّد بن حسین بن عاصم سحری در «الحاوی للفتاوی»، علامه مناوی در «فیض القدیر»، حافظ ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»، قاضی شوکانی در «ابراز الوهم المکنون»، ابن حجر هیثمی در «الصواعق المحرقة» و تفتازانی در «شرح مقاصد» بر تواتر این روایات تأکید کرده اند.

بزرگان و نویسندگان سنی مذهب مانند:

مبارکفوری، احمد بن محمّد بن صدیق، سفارینی حنبلی، سید محمّد صدیق حسن، ابوالخطیب محمّد شمس الحق عظیم آبادی، شیخ ابوالحسین آبری، برزنجی، شیخ محمّد خضر حسین، ابوالاعلی مودودی، احمد زینی دحلان، شیخ منصور علی ناصف و قرمانی دمشقی، بر تواتر احادیث مهدوی صحّه گذاشته اند؛ اما نظریه پرداز و هابیت، ابن تیمیه، منکر وجود نازنین امام مهدی گردیده و تمام عقاید شیعه را در مورد آن حضرت با بی احترامی رد می کند و معتقد است که حضرت مهدی (عج)، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نیست، در حالی که این نظریه توسط مدارک معتبر خود اهل تسنن رد شد.

ص: ۳۴۷



یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیت قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائل هستند، «تقی الدین احمد بن عبدالحلیم» معروف به ابن تیمیه است. وی کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می گیرد. در شهر حرّان در سال ۶۶۱ هـ. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ هـ. ق در دمشق از دنیا رفت، وی او در خانه ای پرورش یافته بود که اعضای آن بیش از یک قرن پرچمدار مذهب حنبلی بوده اند.

ابن تیمیه نظرات منحصر به فردی دارد و به جنگ تمام عیاری با اهل بیت علیه السّلام اقدام نموده است و فضیلت هایی که شیعه و سنّی درباره اهل بیت علیه السّلام متفق القول هستند را رد می کند و روایاتی را که مخالف عقاید و آرای خودش بود، بدون آن که توجهی به مسلم بودن و بررسی سند آن بکند، نسبت جعل و وضع به آنها می دهد، مخصوصاً اگر این روایت یا واقعه تاریخی مربوط به فضائل اهل بیت علیه السّلام باشد. کمتر کسی است که کتاب های ابن تیمیه را بخواند و پی به نصب و دشمنی او نسبت به اهل بیت علیه السّلام نبرد. وی با هر بهانه ای سعی می کند که فضائل اهل بیت علیه السّلام را انکار کند و جنایات و ظلم های دشمنان ایشان را توجیه کند، و بزرگان اهل تسنن نیز به نصب و عداوت ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیه السّلام و حتی به کفر او تصریح کرده اند.

او در مورد حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام، می نویسد: جنگ امیرالمؤمنین علیه السّلام



را چگونه به حساب دین بگذاریم، با اینکه هزار نفر در آن کشته شد. در حالی که اهل تسنن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که پیامبر از جنگ های امیرالمؤمنین علیها السلام به صحابه اطلاع داده بود، حتی به عائشه هم هشدار داده بود. آیا امیرالمؤمنین جزء صحابه رسول خدا نبود؟ چگونه ایشان در اینجا مقصر است؟! همچنین نسبت به حضرت زهرا علیها السلام نسبت های ناروایی می دهد، در حالی که بخاری و دیگران می گویند: فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است.

او همچنین نسبت به فضائل حسنین علیه السلام خدشه وارد نموده و اعلم بودن آنها را انکار می کند، در حالی که اهل تسنن به اعلم بودن آنها اعتراف می کنند.

از شبهات دیگری که مطرح می کند پیرامون مهدویت است و حضرت مهدی عجل را منتسب به فرزندان امام حسن علیه السلام می کند و به روایت تاریخ طبری استشهد می کند، در حالی که فریقین اعتقاد دارند که وی از فرزندان امام حسین علیه السلام است و استشهد او به این کتاب اشتباه است؛ زیرا در تاریخ طبری چنین مطلبی نیست، بلکه در «صلة التاريخ» نقل شده که نویسنده آن قرطبی است و وی فرد مجهول الحالی است.

ابن تیمیه اندیشه های باطل و منحرف خود را در همه جا پراکنده ساخت. اگرچه بسیاری او را نصیحت کردند و دوست و دشمن به او هشدار دادند، ولی از گمراهی خود دست نکشید؛ به ناچار علما و فقهای مذاهب مختلف اسلامی در مقابلش ایستادند و بر او سخت گرفتند تا او را از جامعه اسلامی طرد کردند. سرانجام، این مرد زندانی شد که در همان زندان نیز از دنیا رفت.

«شمس الدین ذهبی»، نویسنده کتاب «میزان الاعتدال»، از دانشمندان معاصر ابن تیمیه، از کسانی بود که وی را نصیحت کرد و در نامه ای به او نوشت:

ای مرد! تو را به خدا قسم! دست از سر ما بردار! تو بسیار زبان ریز و اهل

مشاجرہ ای و آرام و قرار نداری! از شبہ افکنی در دین پرهیز! زیرا پیامبرت این گونه پرسش‌ها را نازیبا می‌شمرد و آن را عیب می‌دانست... پرگویی، هر چند درباره حلال و حرام باشد، قساوت قلب می‌آورد؛ چه رسد به این سخنان کفرآلود که قلب را می‌میراند...

کسی که از تو پیروی کند، خیلی بیچاره است؛ زیرا در آستانه انکار خدا و از کف دادن ایمانش قرار می‌گیرد؛ به ویژه اگر دین و دانشش کم باشد. بیشتر پیروان تو، افرادی هستند دست و پا بسته و کم عقل! یا بی سواد، دروغ گو و کودن! یا بیگانه ای خموش و پرفریب یا فردی صالح، ولی خشک مغز و نادان...

ای مسلمان! از خر شیطان پیاده شو! تا کی می‌خواهی از هوای نفست پیروی کنی و با مردان نیک، دشمنی ورزی؟! تا کی می‌خواهی به پیروی از هوای نفست، نیکان را خوار شماری؟! تا کی می‌خواهی، هوای نفست را بزرگ شماری و بندگان خدا را کوچک؟! تا کی می‌خواهی با هوای نفست، دوستی و هم نشینی کنی و با پرهیزکاران دشمنی ورزی!؟

سوگند به خدا! آن گونه که سخنان خود را می‌ستایی، هرگز احادیث صحیحین را نمی‌ستایی! ای کاش احادیث صحیحین از دست تو در امان باشند، بلکه تو، همیشه به آنها یورش می‌بری و آنها را تضعیف و نابود می‌کنی، یا تأویل و انکار... (۱).

ص: ۳۵۱

---

۱- کوثری، تکملة السیف الصیقل، ص ۱۹۰؛ وی این عبارت را از نوشته «قاضی برهان الدین بن جماعه» برگرفته است. ابن جماعه نیز از نوشته «حافظ ابوسعید» و او نیز از «ذهبی». «عزامی» نیز بخشی از این عبارت را در الفرقان، ص ۱۲۹ آورده است؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۸۹. باید اضافه کنم که برخی می‌کوشند انتساب این نامه را به ذهبی مردود اعلام کنند که البته تلاشی بی‌ثمر است.



قرآن كريم.

نهج البلاغه.

١. آلبنى، محمد ناصر، إرواء الغليل، محقق إشراف زهير الشاويش، لبنان، ناشر المكتب الإسلامى، چاپ اول، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.

٢. -----، سلسله الاحاديث الصحيحه، رياض، انتشارات مكتبه المعارف، بى تا.

٣. آلوسى، محمود، تفسير روح المعانى، بيروت، انتشارات دارالاحياء التراث العربى، بى تا.

٤. -----، تفسير روح المعانى، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤١٥ق.

٥. ابطحى، سيد على موحد، آيه التظهير فى احاديث الفريقين، قم، چاپخانه سيدالشهداء، سال ١٤٠٤هـ-ق.

٦. ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسير القرآن العظيم، محقق اسعد محمد بن الطيب، انتشارات المكتبه العصريه.

٧. ابن ابى شيبه، المصنف، محقق سعيد محمد لحام، بى جا، انتشارات دارالفكر، چاپ اول، سال ١٤٠٩.

٨. ابن تيميه، احمد، حقوق اهل بيت بين السنه والجماعه، محقق عبدالقادر احمد عطا، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ دوم، سال ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م.
٩. ----- ، دقائق التفسير الجامع لتفسير ابن تيميه، محقق محمد السيد الجليند، دمشق، انتشارات مؤسسه علوم القرآن، چاپ دوم، سال ١٤٠٤هـ.
١٠. ----- ، منهاج السنه، محقق محمد رشاد سالم، انتشارات مؤسسه قرطبه، چاپ اول، سال ١٤٠٦هـ.
١١. ابن جوزي، عبد الرحمن، الوفا بأحوال المصطفى، محقق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
١٢. ----- ، الموضوعات، بيروت، انتشارات دارالفكر، بی چا، سال ١٤٠٣ق.
١٣. ----- ، الوفاء، محقق عبدالقادر عطا، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
١٤. ----- ، تذكرة الخواص، قم، بی تا.
١٥. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، بيروت، انتشارات دارالقلم، چاپ پنجم، سال ١٩٨٤.
١٦. ابن سيده المرسى، أبو الحسن على بن إسماعيل، المحكم والمحيط الأعظم، محقق عبد الحميد هنداوى.
١٧. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه.
١٨. ابن صباغ، الفصول المهمه، بيروت، انتشارات مؤسسه اعلمى للمطبوعات، سال ١٤٠٨هـ - ق / ١٩٨٨م.

١٩. ابن صبان، محمد، اسعاف الراغبين، در پاورقى نورالابصار، مصر، انتشارات مكتبة الجمهورية.

٢٠. ابن عجيبة، احمد بن محمد، البحر المديد فى تفسير القرآن، قاهره، سال ١٤١٩هـ-ق.

٢١. ابن عساكر دمشقى شافعى، أبى القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله، تاريخ مدينة دمشق، محقق محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامة العمرى، بيروت، انتشارات دار الفكر، ١٩٩٥.

٢٢. ابن فارس، احمد، مقاييس اللغة، محقق عبدالسلام محمد هارون، مصر، چاپ دوم، سال ١٣٨٩هـ- / ١٩٦٩م.

٢٣. ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهاية، بيروت، انتشارات مكتبة المعارف.

٢٤. -----، تفسير القرآن العظيم، بيروت، انتشارات دارالفكر، سال ١٤٠١هـ-.

٢٥. ابن ماجه، محمد، سنن ابن ماجه، محقق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، انتشارات دار الإحياء التراث العربى، سال ١٣٩٥هـ- / ١٩٧٥م.

٢٦. -----، سنن ابن ماجه، محقق

١. محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، بى تا.

٢٧. ابن مردويه، ابوبكر احمد بن موسى، ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، قم، انتشارات دارالحديث، سال ١٤٢٢هـ-ق / ١٣٨٠هـ-ش.

٢٨. ابن مغازلى شافعى، مناقب ابن المغازلى الشافعى، انتشارات دارالأضواء، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٤.

٢٩. ابن منظور، محمد، مختصر تاريخ دمشق، سوريه، چاپ اول، سال ١٤٠٤.

ص: ٣٥٥

٣٠. ----- ، لسان العرب، بيروت، انتشارات دار صادر، چاپ اول.

٣١. ابوحيان، محمد بن يوسف اندلسى، البحر المحيط، بيروت، انتشارات دارالفكر، سال ١٤٢٠هـ-ق.

٣٢. ابونعيم، احمد بن عبدالله، منازل من القرآن فى على عليه السلام، محقق محمد باقر محمودى، ايران، وزارت ارشاد، سال ١٤٠٦هـ-ق.

٣٣. ابى عاصم، احمد بن عمرو، الاحاد والمثانى، محقق احمد جواهره، انتشارات دارالدرايه، چاپ اول، سال ١٤١١.

٣٤. اربلى، ابو الحسن على بن عيسى، كشف

١. الغمّة، بيروت، انتشارات دارالاضواء، سال ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.

٣٥. ازدى البلخى، أبو الحسن مقاتل، تفسير مقاتل بن سليمان، محقق أحمد فريد، بيروت، انتشارات دار الكتب العلمية، چاپ اول، سال ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

٣٦. أزرقى، محمد، أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، محقق رشدى الصالح ملحس، بيروت، انتشارات دار الأندلس للنشر، سال ١٩٩٦م / ١٤١٦هـ-.

٣٧. اصفهاني، احمد، حلية الاولياء، بيروت، انتشارات دارالكتاب العربى، چاپ چهارم، سال ١٤٠٥.

٣٨. الأنصارى القرطبى، ابو عبدالله محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره، انتشارات دار الشعب.

٣٩. ----- ، الجامع لأحكام القرآن، تهران، سال ١٣٦٤هـ-ش.

٤٠. الإيجى، عضد الدين عبد الرحمن، مواقف، لبنان، محقق عبدالرحمن عميره، انتشارات دارالنشر و دارالجير، چاپ اول، سال ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م.

٤١. بحراني، سيد هاشم حسيني، البرهان فى تفسير القرآن، قم، انتشارات مؤسسه البعثه، سال ١٤١٥هـ-ق.

٤٢. بخارى، علاء الدين عبد العزيز، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوى.

٤٣. بخارى، محمد، صحيح بخارى، محقق ديب البغا، بيروت، انتشارات دار ابن كثير واليما، چاپ سوم، سال ١٤٠٧هـ - / ١٩٨٧م.

٤٤. بديرى الحلاق، أحمد بن بدير، حوادث دمشق اليومية، حوادث سال ١١٦٢هـ -.

٤٥. بزار، أبوبكر أحمد، البحر الزخار (مسند البزار)، محقق محفوظ الرحمن زين الله، بيروت، انتشارات مؤسسه علوم القرآن، مكتبة العلوم والحكم - المدينة، چاپ اول، سال ١٤٠٩هـ -.

٤٦. بغدادى، اسماعيل، هديه العارفين، بيروت، انتشارات دارالكتب العلمية، سال ١٤١٣هـ - / ١٩٩٢م.

٤٧. بيهقى، أحمد بن الحسين بن على بن موسى ابوبكر، شعب الإيمان، محقق محمد السعيد بسيونى زغلول، بيروت، انتشارات دار الكتب العلمية، چاپ اول، سال ١٤١٠هـ -.

٤٨. التجليل التبريزى، ابوطالب، تنزيه الشيعة الإثنى عشرية عن الشبهات الواهية، چاپ دوم، سال ١٤١٥.

٤٩. تحرير الشهداءين، چاپ اول عليه خيالى گنج لكهو، ١٢٥٦ ق.

٥٠. ترمذى، محمد، سنن ترمذى، محقق احمد محمد شاکر وآخرون، بيروت، انتشارات دار احياء التراث العربى، بی تا.

٥١. تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر، شرح المقاصد.

٥٢. ثعلبى، ابواسحاق احمد، الكشف والبيان، بيروت، انتشارات دار احياء التراث العربى، سال ١٤٢٠هـ - ق.

ص: ٣٥٧



٥٣. جزائري الدمشقي، طاهر بن صالح بن أحمد، توجيه النظر إلى أصول الأثر.

٥٤. جزري، ابوالسعادات المبارك، النهاية في غريب الحديث والأثر، محقق طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي، بيروت، انتشارات المكتبة العلمية ١٣٩٩هـ - / ١٩٧٩م.

٥٥. جزري، علي، اسد الغابة، انتشارات دارالشعب، بي جا، بي جا، سال ١٣٩٣ق.

٥٦. جزري، محمد، اسنى المطالب فى مناقب سيدنا على بن ابيطالب، محقق محمد هادى امينى، اصفهان، انتشارات مكتبة امام على، بي تا.

٥٧. حاجى خليفه، مصطفى بن عبدالله، كشف الظنون، بيروت، انتشارات دارالفكر، سال ١٤١٤.

٥٨. حاكم حسانى، ابن احمد، شواهدالتنزيل، بيروت، انتشارات مؤسسه اعلمى للمطبوعات، سال ١٣٩٣هـ - ق / ١٩٧٤ م.

٥٩. حسنى الصنعانى، محمد، توضيح الافكار لمعانى تنقيح الانظار، محقق محمد محى الدين عبدالحميد، مدينه، انتشارات مكتبة سلفيه.

٦٠. حلبى، على، السيره الحلبيه فى سيره الأمين المأمون، بيروت، انتشارات دار المعرفه، سال ١٤٠٠.

٦١. حلبى، حسن، العددالقويه، قم، انتشارات مكتبة آيه الله مرعشى، چاپ اول، سال ١٤٠٨هـ - .

٦٢. حلبى، حسن، نهج الحق و كشف الصدق، ايران، سال ١٤٠٧هـ - ق.

٦٣. الحميرى المعافرى، عبدالملك، السيره النبويه، محقق طه عبدالرؤف سعد، بيروت، انتشارات دارالجيل، چاپ اول، سال ١٤١١هـ - .

٦٤. خازن، محمد، لباب التأويل، بيروت، انتشارات دارالمعرفه، سال ١٣١٧.

٦٥. ----- ، تفسير الخازن، بيروت، انتشارات دارالفكر، سال ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م.
٦٦. خطيب بغدادى، أحمد، تاريخ بغداد، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميه ، بى تا.
٦٧. خلاصه عبقات الانوار، مشهد، انتشارات قدس رضوى.
٦٨. دميرى، كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى، حياه الحيوان الكبرى، محقق أحمد حسن بسج، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميه، چاپ دوم، ١٤٢٤ هـ / ٢٠٠٣ م.
٦٩. دينورى، ابو محمد عبدالله، تأويل مختلف الحديث، محقق محمد زهرى النجار، بيروت، انتشارات دار الجيل، سال ١٣٩٣هـ / ١٩٧٢ م.
٧٠. ذهبى الشافعى، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محقق عمر عبدالسلام تدمرى، لبنان، انتشارات دارالكتاب العربى، چاپ اول، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧ م.
٧١. ----- ، تذكرة الحفاظ، بيروت، انتشارات دار احياء التراث العربى، سال ١٣٣٣هـ. ق / ١٣٧٤هـ. ش.
٧٢. ----- ، تاريخ الاسلام، بيروت، انتشارات دارالكتب العربيه، بى چا، سال ١٤٠٩ ق.
٧٣. ----- ، سير اعلام النبلاء، محقق شعيب الارناؤوط و محمد نعيم العرقسوسى، بيروت، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ نهم، سال ١٤١٣هـ.
٧٤. رازى الشافعى، فخر الدين محمد، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠ م.

٧٥. ----- ، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، بيروت، انتشارات داراحياء التراث العربى، چاپ سوم، سال ١٤٢٠ق.
٧٦. زرقانى، محمد بن عبد الباقي بن يوسف، شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١١هـ.
٧٧. زرندى، جمال الدين محمد، نظم درالسمطين، انتشارات من مخطوطات مكتبة اميرالمؤمنين، چاپ اول، سال ١٣٧٧.
٧٨. زمخشرى، جارالله محمود، الكشاف، بيروت، انتشارات دارالكتاب العربى، چاپ سوم، سال ١٤٠٧ق.
٧٩. زهرى، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصرى، الطبقات الكبرى، بيروت، انتشارات دار صادر.
٨٠. سبحانى، جعفر، الأئمة الإثنى عشر، دراسة موجزة عن شخصيتهم وحياتهم.
٨١. سبط بن جوزى، يوسف، تذكرة الخواص، بيروت، انتشارات مؤسسه امام على، سال ١٤٠١هـ / ١٩٨١م.
٨٢. سخاوى، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن، التحفة اللطيفة فى تاريخ المدينة الشريفة، بيروت، انتشارات دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٤هـ / ١٩٩٣م.
٨٣. سليم، كتاب سليم بن قيس، تهران، انتشارات بنياد بعثت، سال ١٤٠٧هـ-ق.
٨٤. سمهودى، على، جواهر العقدين فى فضل الشرفين، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ، سال ١٤٢٤ق.
٨٥. سيوطى، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن، تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، مصر، انتشارات المكتبة التجارية الكبرى، سال ١٣٨٩هـ / ١٩٦٩م.

٨٦. ----- ، الدر المنثور، بيروت، انتشارات دار الفكر، سال ١٩٩٣.
٨٧. ----- ، الدر المنثور، تهران و عراق، انتشارات المكتبة الاسلاميه والمكتبة الجعفر، و دارالكتب العراقيه، سال ١٣٧٧هـ-ق.
٨٨. ----- ، الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون.
٨٩. ----- ، الحاوى للفتاوى فى الفقه و علوم التفسير والحديث، محقق عبداللطيف حسن عبدالرحمن، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م.
٩٠. ----- ، اللالى المصنوعه فى الاحاديث الموضوعه، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، بى چا، سال ١٤١٧.
٩١. ----- ، درالمنثور، قم، انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشى، سال ١٤٠٤ق.
٩٢. شافعى، شبلنجى، نور الابصار، مصر، انتشارات مكتبة جمهوريه.
٩٣. شافعى، گنجى، كفايه الطالب، نجف، انتشارات مطبعة حيدريه، سال ١٤١١هـ-ق.
٩٤. شرف النبى (ترجمه شرف المصطفى)، مترجم نجم الدين محمود راوندى، تهران، انتشارات بابك، سال ١٣٦١ ش.
٩٥. شعرانى، أبو المواهب عبد الوهاب، الكبرى المسماة بلوائح الأنوار فى طبقات الأخيار، محقق خليل المنصور، بيروت، انتشارات دار النشر و دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.
٩٦. شنقيطى، محمدالامين بن محمد بن المختار، اضواء البيان فى ايضاح القرآن، بيروت، انتشارات دارالفكر، سال ١٣٩٥هـ-ق.

٩٧. شوكانى، محمد، فتح القدير الجامع بين فنى الروايه والدرايه من علم التفسير، بيروت، انتشارات دارالكتاب العربى، سال ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.

٩٨. -----، فتح القدير، بيروت، انتشارات دارالمعرفه.

٩٩. -----، فتح القدير، بيروت، انتشارات دارالفكر.

١٠٠. شيبانى، احمد، مسند احمد بن حنبل، مصر، انتشارات مؤسسه قرطبه، بى تا.

١٠١. -----، فضائل الصحابه، محقق وصى الله محمدعباس، بيروت، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ اول، سال ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.

١٠٢. صدر، السيد محمد باقر، البحث حول المهدي، محقق الدكتور عبد الجبار شراره، انتشارات مركز الغدير للدراسات الإسلاميه، چاپ اول، سال ١٤١٧هـ -- / ١٩٩٦م.

١٠٣. صدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، امالى، قم، انتشارات مؤسسه البعثه، چاپ اول، سال ١٤١٧هـ -.

١٠٤. صفدى، صلاح الدين خليل، الوافى بالوفيات، محقق أحمد الأرنؤوط و تركى مصطفى، بيروت، انتشارات دار إحياء التراث، سال ١٤٢٠هـ - / ٢٠٠٠م.

١٠٥. صنعانى، عبدالرزاق، المصنف، بيروت، انتشارات مكتب الاسلامى، سال ١٤٠٣هـ -.

١٠٦. طائى الخاتمى، محيى الدين على، الفتوحات المكيه فى معرفه الاسرار الملكيه، لبنان، انتشارات دار إحياء التراث العربى، چاپ اول، سال ١٤١٨هـ - / ١٩٩٨م.

١٠٧. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، انتشارات منشورات جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، چاپ پنجم، سال ١٤١٧هـ -.

١٠٨. طبرسى، ابوالفضل، جوامع الجامع، تبريز، چاپخانه مصباحى، سال ١٣٧٩هـ-ق.
١٠٩. طبرى، محمد، تاريخ طبرى، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، بى تا.
١١٠. -----، جامع البيان، بيروت، انتشارات دارالفكر، سال ١٤٠٥هـ-.
١١١. طحاوى، احمد، شرح مشكل الآثار، محقق شعيب الارنوط، بيروت، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ اول، سال ١٤٠٨هـ- / ١٩٨٦م.
١١٢. -----، مشكل الآثار، هند، سال ١٣٣٣هـ-ق.
١١٣. طريخى، مجمع البحرين، تهران، انتشارات مكتبه المرتضويه، بى چاپ، سال ١٣٩٥هـ-.
١١٤. ظاهرى، يوسف بن تغرى بردى بن عبدالله، محقق دكتور محمد أمين، انتشارات الهيئه المصريه العامه للكتاب.
١١٥. عبدالرزاق، ابى بكر، مصنف، محقق حبيب الرحمن اعظمى، بى جا، بى تا.
١١٦. عجلونى، اسماعيل، كشف الخفاء، محقق احمد الفلاش، بيروت، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ چهارم، سال ١٤٠٥.
١١٧. عراقى، زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن الحسينى، طرح التثريب فى شرح التقریب، محقق عبدالقادر محمد على، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ٢٠٠٠م.
١١٨. عسقلانى، احمد، الاصابه، محقق على محمد البجاوى، بيروت، انتشارات دارالجيل، چاپ اول، سال ١٤١٢هـ- / ١٩٩٢م.
١١٩. عسقلانى، احمد، الزهر النضر فى اخبار الخضر، هند، مجمع البحوث الاسلاميه، چاپ اول، سال ١٤٠٨هـ-ق.

١٢٠. ----- ، المطالب العالیه، محقق سعد بن ناصر بن عبدالعزيز الشترى، انتشارات دار العاصمه و دارالغيب، چاپ اول، سال ١٤١٩هـ-.

١٢١. ----- ، تهذيب التهذيب، بيروت، انتشارات دار الاحياء التراث العربى، بی چا، سال ١٤١٢ق.

١٢٢. ----- ، فتح البارى، محقق محب الدين الخطيب، بيروت، انتشارات درالمعرفه، بی تا.

١٢٣. ----- ، فتح البارى، مصر، انتشارات الريان، بی چا، سال ١٤٠٧ق.

١٢٤. عقاد، عباس محمود، المجموعه الكامله العبقريات الاسلاميه، بيروت، انتشارات دارالكتاب البناني.

١٢٥. علم الهدى، مرتضى، ابوالقاسم على، تنزيه الأنبياء، بيروت، انتشارات . دارالاضواء، سال ١٤٠٩هـ / ١٩٨٩م.

١٢٦. عيني الغيتابى الحنفى، بدر الدين ابو محمد محمود بن أحمد، عمدۀ القارى شرح صحيح البخارى، بيروت، انتشارات داراحياء التراث العربى.

١٢٧. غزى، نجم الدين محمد، الكواكب السائره بأعيان المئه العاشره، انتشارات دار النشر.

١٢٨. فراهيدى، خليل بن أحمد، العين، محقق مهدي المخزومي - ابراهيم السامرائى، انتشارات دار المكتبة الهلال.

١٢٩. فنوجى، صديق حسن، ابجد العلوم، محقق عبدالجبار زكار، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، بی چا، سال ١٩٧٨.

١٣٠. قرطبي، ابن عبدالبر، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، مصر، انتشارات دارالنهضة، قاهره.

١٣١. قسطلانى، المواهب اللدنية، انتشارات دارالكتب العلمية.

١٣٢. قمى، على بن ابراهيم، تفسير قمى، بيروت، بى نا، سال ١٣٨٧هـ-ق.

١٣٣. الكتانى، محمد، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، مصر، محقق شرف حجازى، انتشارات دارالكتب السلفية، بى تا.

١٣٤. كنانى، حسن، تنزيه الشريعة، المرفوعة عن الاحاديث الشيعية، بيروت، انتشارات دارالكتب العلمية، بى چا، بى تا.

١٣٥. كنانى، عبد الحى بن عبد الكبير، نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الإدراية، بيروت، انتشارات دار الكتاب العربى.

١٣٦. كنهوى، محمد عبدالحى، ظفر الامانى بشرح المختصر الجرجانى، حلب، انتشارات مكتبة المطبوعات الاسلامية، بى تا.

١٣٧. -----، الاجوبه الفاضله للاسئلة العشرة الكاملة، محقق، حلب، انتشارات مكتبة المطبوعات الاسلامية، بى چا، سال ١٤٠٤ق.

١٣٨. -----، الرفع والتكميل فى جرح والتعديل، حلب، انتشارات مكتبة المطبوعات الاسلامية، بى تا.

١٣٩. مباركفورى، احمد، تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، بيروت، انتشارات دارالكتب العلمية، بى تا.

١٤٠. مبيدى، رشيدالدين، كشف الاسرار وعدة الابرار، تهران، انتشارات امير كبير، سال ١٣٧١.

١٤١. مرسى، على، المحكم والمحيط الاعظم، محقق عبدالحميد هنداوى، بيروت، انتشارات دارالنشر، چاپ اول، سال ٢٠٠٠م.

١٤٢. مرعشى النجفى، السيد شهاب الدين، شرح إحقاق الحق، قم، انتشارات منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.



١٤٣. مزى، يوسف، تهذيب الكمال، محقق بشار عواد معروف، بيروت، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ اول، سال ١٤٠٠هـ - / ١٩٨٠م.

١٤٤. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق، قم، انتشارات بصيرتى، سال ١٣٩٥هـ -ق.

١٤٥. مفيد، الفصول المختاره، بيروت، انتشارات دارالمفيد، چاپ اول، سال ١٤١٤هـ -.

١٤٦. مقدسى، مطهر بن طاهر، البدء والتاريخ، انتشارات مكتبه الثقافه الدينيه - بورسعيد.

١٤٧. ملا على القارى، نور الدين أبوالحسن على بن سلطان محمد الهروى، مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، محقق جمال عيتانى، لبنان، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤٢٢هـ - / ٢٠٠١م.

١٤٨. منصور بن الحسين، نثر الدر فى المحاضرات، محقق خالد عبدالغنى محفوظ، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤٢٤هـ - / ٢٠٠٤م.

١٤٩. ميلانى، سيد على، تفسير آيه مودت، قم، انتشارات الحقائق، چاپ اول، سال ١٤٢٧هـ - / ١٣٨٥ ش.

١٥٠. نحو إنقاذ التاريخ الإسلامى، الناشر مؤسسه اليمامه الصحفیه، الاردن، ط. ١٤١٨ هجرية.

١٥١. نسائي، احمد، السنن الكبرى، محقق عبدالفار سليمان البندارى و سيد كسروى حسن، بيروت، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، سال ١٤١١هـ - / ١٩٩١م.

١٥٢. -----، خصائص امير مؤمنان على بن ابى طالب عليه السلام، محقق احمد ميرين البلواشى، بى جا.

١٥٣. نمرى البصرى، ابوزىد عمر بن شبة، تاريخ المدينة المنورة، محقق على محمد دندل و ياسين سعدالدين بيان، بيروت، انتشارات دارالكتب العلمية، ١٤١٧هـ - / ١٩٩٦م.

١٥٤. نيشابورى، محمد، المستدرک على الصحيحين، حيدرآباد، سال ١٣٤٤ق.

١٥٥. -----، المستدرک على الصحيحين، محقق مصطفى عبدالقار عطا، بيروت، انتشارات دارالكتب العربية، چاپ اول، سال ١٤١١هـ - / ١٩٩٠م.

١٥٦. -----، صحيح مسلم، محقق محمد على صبيح، مصر، انتشارات دار الفكر.

١٥٧. -----، صحيح مسلم، محقق محمد فواد عبدالباقي، بيروت، انتشارات دار احياء التراث العربي، بي تا.

١٥٨. هيثمى، احمد، الصواعق المحرقة، قاهرة، انتشارات مكتبة القاهرة، چاپ دوم، سال ١٤٠٤ق.

١٥٩. هيثمى، على، مجمع الزوائد، قاهرة، انتشارات قدسى، بي چا، سال ١٣٥٢.

١٦٠. -----، مجمع الزوائد، بيروت، انتشارات دارالريان التراث و دارالكتاب العربي، بي چا، سال ١٤٠٧.

١٦١. يعقوبى، احمد، تاريخ يعقوبى، بيروت، انتشارات دارصدر، بي تا.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

